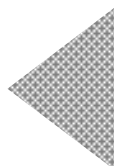


حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن علی اکبری، دکتر محمد خوش‌چهره، دکتر سید سعید زاهد، دکتر محمدرحیم عیوضی، دکتر حسین کچویان، دکتر امیر محبیان، دکتر حمید ناظم‌ان، دکتر محمد نهاوندیان و مهندس سیدمرتضی نبوی در میزگرد علمی راهبرد یاس

## بازشناسی جهانی شدن کنونه و پیامدهای آن



**راهبرد یاس**  
بسم الله الرحمن الرحيم. جهانی شدن چیست؟ پاسخ به این سؤال، طیف پر مناقشه‌ای از دیدگاه‌ها را پیش رویمان، می‌گشاید. یک سر این طیف از سیندرم جهانی شدن سخن<sup>۱</sup> می‌گوید و در سوی دیگر آن را ارض موعود بشر مدرن، نام می‌نهند. در این میزگرد، سودای آن داریم تا جهانی شدن را از منظرها و زاویه‌های گوناگون، واکاوی نماییم و نسبت خود را با آن مورد واری قرار دهیم؛ به ویژه آنکه در تداوم بحث توسعه، به این نکته توجه نمودیم که بسیاری، اتخاذ الگوهای توسعه را در شناخت مناسب محیط در تطبیق با شرایط جهانی می‌دانند و استراتژی‌هایی مختلفی که در توسعه مطرح می‌گردد (مانند استراتژی‌های برون‌نگر یا صادرات‌گرا) با درک صحیح از شرایط دنیا و در راستای جهانی شدن است که معنی خواهند داد. با این تذکر، بحث را می‌آغازیم که بررسی‌های ما دارای یک بخش پدیدار شناختی و یک بخش داوری است. در بخش اول می‌کوشیم خود پدیده را مورد شناسایی قرار داده و به ماهیت آن پی ببریم و در بخش دوم هم از منظرهای مختلف به نقد و داوری آن خواهیم پرداخت.

**دکتر محمد نهاوندیان:** در ابتدا از چنین ابتکاری تشکر کرده و امیدوارم این میزگرد مقداری از ابهام این مسأله را بکاهد. یکی از مشکلاتی که در موضع‌گیری نسبت به جهانی شدن وجود دارد، تشویش مفهومی آن

است. ما در واقع شاهد پدیده‌های مختلفی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ بوده‌ایم که لفظ واحدی جعل شده و این پدیده‌های مختلف را نام‌گذاری کرده است. به همین سبب، ریشه بسیاری از اختلافات این است که اینطور نبوده است که ما از یک لفظی تعریفی کرده و دنبال آن تعریف را در یک انسجام منطقی دنبال کرده باشیم.

در اقتصاد شاهد بوده‌ایم که شرکت‌های چند ملیتی، گسترش پیدا کرده‌اند و حوزه کار خود را نه تنها در بازار محصولات بلکه در کنار هم گذاری بخش‌های مختلف تولید و وصل کردن بازار کار به هم، فرامرزی کرده‌اند. در مورد این شرکت‌ها عبارت Globalization همین معنا را می‌دهد. شاید اولین استفاده از این عبارت در

مقاله‌ای در نشریه مدرسه مدیریت دانشگاه هاروارد بود که آقای لوید آن را به کار برد. او از Globalization

همین معنی را مراد کرد که شرکت‌ها، فرایند تولید ارزش و افزوده خویش را فرامرزی کنند. اما از دیدگاه کسی که به عنوان مثال، مسأله زبان را مورد مطالعه قرار می‌دهد، بحث جهانی شدن برای او عبارت است از سیطره زبان

انگلیسی و تحولاتی که در مسأله زبان‌های قومی و ملی اتفاق می‌افتد. تفاوت بسیار زیادی بین مصداقی که در

این کلمه به کار می‌رود، وجود دارد. لذا تلاش برای پیدا کردن یک مفهوم واحد برای این کلمه در برخی

موارد می‌تواند به ناکامی بیانجامد؛ مگر اینکه در تعریف جهانی شدن، بسیار حداقلی حرکت کنیم. یعنی از

تعریفمان به دنبال جامعیت نباشیم، بلکه حداقل مشترک مصداق جهانی شدن را تذکر دهد که چنین حداقلی در

این تعبیر، قابل دستیابی است که در فرآیند جهانی شدن، امکان اثرگذاری در حوزه‌های فرامرزی افزایش پیدا

کرده است.

روی کلمه «امکان» تأکید دارم: افزایش «امکان» اثرگذاری در حوزه‌های فرامرزی. این امکان، دو قسمت کاملاً

متفاوت دارد، یکی امکان تکنولوژیک و دیگری امکان ساختاری. امکان تکنولوژیک با پیشرفت‌هایی در حوزه

ICT به دست آمد. یعنی امکانی که قبلاً وجود نداشت که بتوان از «این سوی عالم با آن سوی عالم حرف زد»

و این امکان با تکنولوژی به دست آمد. با به دست آمدن این امکان تکنولوژیک بود که بازارهای بورس در

نقاط مختلف دنیا به صورت لحظه‌ای به هم وصل شدند و پدیده بی‌سابقه وصل بازارهای مالی جهان، حادث

شد. بر این امکان تکنولوژیک ICT امکان تکنولوژیک در صنعت حمل و نقل را هم بیافزاید که هر دو اینها

گذشتن از حوزه‌های فرامرزی یعنی در نوردیدن مسافت را میسر ساخت.

در کنار این امکان تکنولوژیک، امکان ساختاری هم پدید آمد؛ یعنی از سویی در حوزه اقتصاد (به عنوان مثال)

شاهد بودیم که تجارت چنان گسترش پیدا کرد و اقتضات و الزاماتی را فراهم کرد که مرزهای تجاری

کمرنگ‌تر شود، WTO ایجاد می‌شود که پاسخی به یک اقتضای اقتصادی است و کم اهمیت‌تر شدن مرزها را قاعده‌مند می‌کند.

در بعد سیاسی هم فروپاشی شوروی نقش بسیار مهمی را در این راستا ایفا کرد که آن را هم ذیل امکان ساختاری اثرگذاری فرامرزی طبقه‌بندی می‌کنند. قبل از آن، بلوک‌بندی سیاسی جهان، امکان اثرگذاری یک حوزه را بر حوزه دیگر بدست نمی‌داد، اما فروپاشی شوروی به صورت بسیار جدی، امکان این اثرگذاری را فراهم کرد.

علت تأکید من بر عبارت «امکان» این است که این امکان برای هر مدیریت و هر جهت‌گیری‌ای می‌تواند به کار گرفته شود، یعنی تا از امکان حرف می‌زنیم، بحث از «ظرف» را هم داریم. یعنی یکسوی بحث از جهانی‌شدن، گسترش این ظرف است.

امکان جهانی‌شدن فراهم شده است ولی امکان چه چیز؟ جهانی‌شدن چه پیامی؟ جهانی‌شدن چه ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی؟ پاسخ به این سؤالات لزوماً از خود این ظرف بر نمی‌آید. هر چند این کلام قابل مناقشه بسیار جدی است، ولی (به عنوان موضوع بحث) پیشنهاد می‌کنم تفکیک ظرف و مظلوف در بحث جهانی‌شدن مورد توجه باشد.

گرچه قسمت غیر قابل انکار در جهانی‌شدن، فراهم شدن «امکان» جهانی‌شدن است، اما لزوماً قبول این امکان با قبول محتوای خاص برای جهانی‌شدن همراه نیست، به همین دلیل است که به جای سخن گفتن از جهانی‌شدن، باید از «جهانی‌شدن‌ها» سخن گفت، یعنی در بحث محتوی و جهت جهانی‌شدن می‌توان از جهانی‌شدن عادلانه یا جهانی‌شدن غیر عادلانه سخن گفت. می‌توان از جهانی‌شدن دموکراتیک یا جهانی‌شدن غیر دموکراتیک سخن گفت. می‌توان از جهانی‌شدن‌های مختلف با انواع مختلف حکمرانی، سخن گفت و برای اینکه بحث روشن شود، تفکیکی که بین ظرف و مظلوف گفته شد، کمک بسیاری خواهد کرد.

آنچه را که جنبه استانداردهای فنی موضوع را بر عهده دارد، در بحث از «ظرف» مطرح است اما آنچه که مربوط به قاعده‌مندی‌های رفتاری و تعیین کیفیت روابط (در ساختار قدرت و ساختار ثروت) است به مظلوف مربوط می‌شود. لذا می‌توان اتساع ظرف و پیشرفت عالم به سمت امکان جهانی‌شدن را پذیرفت، اما محتواهایی که تا به حال عرضه شده است را نپذیرفت. این امکان نوعی قول به تفصیل را هم فراهم می‌آورد که براساس دیدگاه فکری، سیاسی و اعتقادی که بایستی داشته باشیم می‌توان در موردش ارائه طریق کرد.

آقای دکتر نهاوندیان جهانی شدن را به دو امکان مهم تکنولوژیک، قابل تأویل دانستند و در بیان شان هم بود که جهانی شدن در این تأویل، به معنای فراهم آمدن ظرف است نه مظلوف؛ البته شاید بتوان مناقشه کرد که کسی که ظرف را آماده می کند، احتمالاً مظلوفش را هم مدنظر دارد. جناب آقای دکتر محبیان.

**دکتر امیر محبیان:** ابتدا اشاره کنم که بحث های جهانی شدن که در ایران مطرح شد، گاهی Globalism و Globalization را به یک معنی می دانستند. اما در تعریف دقیق تر این دو مورد اخیر از هم جدا هستند. جهانی سازی طبق تعاریف، پدیده ای است جهانی که مبادلات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک را در بر می گیرد و ارتباطات مدرن، زیرساختارهای حقوقی و حمل و نقل به همراه انتخاب سیاسی را تا آزادی مرزها را در بر می گیرد و باعث می شود که برخی مرزها را به روی تجارت و مالی بین المللی باز می کند. این اصطلاح به روابط جهانی از موضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی اشاره دارد. هرچند این ارتباطات جدید نیست و از قبل هم به گونه ای ارتباطات بین المللی وجود داشته است ولی گسترش و عمق آن در طول تاریخ بی نظیر است و قابل مقایسه با گذشته نیست. صندوق بین المللی پول، جهانی سازی را رشد اقتصادی بین کشوری در سراسر جهان از طریق افزایش حجم و تنوع معاملات کالا و خدمات و نیز جریان آزاد سرمایه بین المللی و انتشار سریع تکنولوژی بیانجامد، تعریف کرده است.

در مقابل، فرم بین المللی برای جهانی سازی، جهانی شدن را به گونه ای دیگر تعریف کرده است: «حرکت جهانی حاضر به جانب نظام اقتصادی جهانی که تحت غلبه تجارت شرکت های فراملی و نهادهای بانکی قرار دارد نهادهای بانکی که برای فرآیندهای دمکراتیک دولت های ملی قابل محاسبه نیستند». این عبارت مقداری هم موضع انتقادی نسبت به بحث جهانی سازی دارد.

اگر این کلام را با مفهوم Globalism یا جهانی شدن مقایسه کنیم که سابقه بسیار طولانی دارد، شاید اولین ریشه های Globalism به **ریشه های دینی** برگردد که به اندیشه های دینی در سطحی جهانی نگریسته می شود و از تراز بین المللی مسائل را در نظر می گیرد. تفاوتی را بین جهانی شدن و جهانی سازی می بینیم و آن اینکه مبنای جهانی شدن، فرهنگی است ولی نتایج اقتصادی دارد. در مقابل به نظر می رسد که فقط پرسش جهانی سازی، اقتصاد بوده ولی اثرات بسیار عمیق و گسترده فرهنگی داشته است. نقطه آغاز جهانی شدن، جنگ جهانی اول است، بحران طلا در اواخر دهه ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ باعث گسترش جهانی شدن گردید و به آن معنی

بخشید. هسته اول شکل‌گیری آن هم بین اروپائیان بود، بعد از جنگ دوم جهانی بود که بحث‌گات مطرح شد و محدودیت‌های تجارت آزاد تا حدی برداشته شد و زمینه برای حرکت‌های بعدی آماده گردید.

چیزی که برای کشورهایی مانند ایران - که در مقابل جهانی‌سازی احساس خطر می‌کنند - مطرح است بیشتر مربوط به بحث‌های هویتی جهانی‌سازی است. هر چند برخی معتقدند که تکنولوژی ذاتاً فاقد هویت است و فرهنگی را به صورت مستقر در خویش ندارد، ولی من اعتقادی برخلاف این مطلب دارم. برداشت من این است که هر نمونه تکنولوژیک که وارد کشوری می‌شود، با خودش معنا و فرهنگی را حمل می‌کند. یعنی ظرف و ظروف جهانی‌شدن را یکجا دریافت می‌دارد.

البته این فرهنگ لزوماً نه بد است و نه خوب. بلکه باید ببینیم یا با تعریفی که ما از آسایش و آرامش برای جوامع داریم، همخوانی داشته و سعادت را به ارمغان می‌آورد یا نه؟ به نظر من این اهداف را به دست نداده و صنعت و تکنولوژی، اگرچه زندگی را راحت‌تر کرده است، اما آرامش بیشتری ایجاد نکرده است و همین باعث شده که نوعی احساس نوستالژی نسبت به گذشته در بین کشورها به وجود بیاید، خصوصاً در مورد کشورهایی که صنعت برای آنها امری غریبه است. (مانند ایران و برخی کشورهای دیگر). گذشته از اینکه نوع نگاه ما به جهان ممکن است متفاوت باشد، بنابراین اگر جهانی‌سازی را به عنوان پارادایمی در نظر بگیریم که مرزها را می‌گشاید و نتایجی را به بار می‌آورد، زمانی در مورد نقطه ورودش، زمانی در محتوای آن و زمانی هم در مورد نتایج مترتب بر آن صحبت می‌کنیم. به نظر من بسیاری از کشورها، خصوصاً کشورهایی که ادبیات توسعه را ادبیات از بالا به پایین می‌دانند و آن را نمی‌پذیرند، نوعی نگرانی از این گونه توسعه و جهانی‌شدن دارند. ولی ما می‌توانیم فارغ از بحث تئوری توطئه به این بحث پردازیم، اما یک نکته وجود دارد و آن اینکه در این مسیر تعاملات اقتصادی، تعاملات فرهنگی هم لاجرم صورت می‌گیرد. تعاملات فرهنگی، تابعی از رشد ارتباطات و صنایع ارتباطی در دنیا شده است ولی به این دلیل که در این زمینه چندان قدرتمند نیستیم، همیشه در مقام برخوردار با این قضیه، منفعل بوده‌ایم، چون بیشتر این پدیده بوده است که ما را درگروگن کرده است و تلقی فرصت یا تهدید از آن، بستگی به خود ما دارد. طبیعتاً اگر در قدرت دست بالا باشیم، جهانی‌سازی برای ما خوب خواهد بود، اما اگر در موضع پایین باشیم، جهانی‌سازی ممکن است ضمن این که یکسری از آسایش‌های اقتصادی را به همراه دارد ولی آرامش‌های فکری و فرهنگی را با خود نیاورده و در عین حال، ما را با بحران هویت مواجه کند.

**Globalization** یک اگر در مقام جمع‌بندی فرمایشات شما باشیم، داریم و یک **Globalism** که در **Globalization** اقتصاد، بنیان بوده و فرهنگ نتیجه آن است و در مورد اینکه تکنولوژی حاصل فرهنگ و معناست و در واقع، تکلیف مظروف در جهانی شدن مشخص است. بحث بسیار خوبی مطرح شد، مع‌ذک هنوز در چستی جهانی شدن، خیلی جلو نرفته‌ایم. جناب آقای دکتر عیوضی بفرمایید.

**دکتر محمد رحیم عیوضی:** در مورد چستی جهانی شدن لازم است یک تعریف جامع، منطقی و انضمامی، ارائه کرد تا براساس آن بتوان موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. لذا در قدم اول این بحث با یک تعریف مفهومی جهانی شدن مواجه هستیم. اما قبل از آن باید توجه داشت که اولاً: جهانی شدن واژه‌ای در حال جریان و شدن بوده و از ویژگی سیالیت برخوردار است و ثانیاً: واژه‌ای چند بعدی است، یعنی زمانی که وارد عرصه این بحث می‌شویم، ابعاد متفاوت و مختلفی را پیش روی خود خواهیم داشت، که وجوه مختلف را در حوزه‌های نظر و عمل و همچنین در حوزه تأثیرگذاری که بحث از فرهنگ و اقتصاد و ... شامل می‌شود. در این شرایط دستیابی به تعریفی جامع و مانع مشکل می‌گردد و اگر نگاهی به تعاریفی که در خصوص چستی این مفهوم مطرح شده داشته باشیم، رویکردهای مختلفی قابل مشاهده‌اند. یعنی طرفدارانی که از نگاه مارکسیستی به این واژه نگاه می‌کنند، تعریف‌های خاص خودشان را دارند. کسانی که از رویکردهای لیبرالیستی و یا حتی ناسیونالیستی و یا اندیشه‌های دینی به این مسأله نگاه می‌کنند تعریف‌های متفاوتی را ارائه می‌دهند. لذا بحث از این واژه، کاملاً انتزاعی خواهد بود و ما باید بتوانیم با توجه به شاخصه‌هایی که در آن قلمرو مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، تعریفی اجماعی را به وجود بیاوریم و بر آن اساس، به بحث پردازیم. چیزی شبیه مفهوم تئوری و نظریه. در حوزه نظریه‌پردازی و تولید علم این سؤال مطرح است که «نظریه یعنی چه؟» و اختلاف نظر برای دستیابی به یک تعریف اجماعی در مورد نظریه در میان رشته‌های مختلف مشهود است، که نتیجه آن ارائه تعریف صنفی از نظریه شده است.

اگر جهانی شدن را عبارت از فراگیر شدن وابستگی‌های متقابل در عرصه نظام بین‌الملل بدانیم که امری عینی و قابل شهود است، می‌توان با سهولت بیشتری از خود جهانی شدن، تعریف ارائه کرد، براساس متغیر وابستگی‌های مختلف. اما اگر جهانی شدن را نه به عنوان یک فرآیند بلکه به مثابه‌ی استنباط اشخاص و نگرش‌های فردی در نظر بگیریم، رویکردهای متفاوت و متغیری را به وجود می‌آورد. در واقع با یک حدس و گمان وارد بحث

جهانی شدن شده‌ایم و از حالت عینی وابستگی متقابل بیرون آمده‌ایم. در تعریف جهانی شدن، همه این مفاهیم و واژه‌ها نقش آفرینی کرده و مؤثرند.

اگر نگاهی گذرا به تعاریفی که در بحث جهانی شدن به عمل آمده است داشته باشیم، مسأله فشردگی زمان و مکان، وابستگی متقابل شبکه‌ای بودن، کوچک شدن جهان، محور جغرافیای مرزی، رشد سرمایه‌داری و ... در این تعاریف مشهودند. حتی این تعاریف به حدی ریز شده است که جرج اورول در تعریف جهانی شدن می‌گوید: حرکت از فرهنگ توده‌ای به یک فرهنگ مدنی و رشد یافته؛ در تعریف گیدنز هم به شکل‌گیری نهایی سوسیال دموکراسی اشاره می‌شود. بایستی در تعریف از چیستی جهانی شدن، ضمن تأکید بر مقدماتی که ذکر شد، باید ببینیم برچه پایه و رویکردی می‌خواهیم آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم و اگر این طور باشد مفاهیم در عرصه عمل و نظر، بسیار مؤثرتر و قابل استفاده‌تر خواهند بود. این مسأله می‌تواند جهانی شدن را در جوامع و فرهنگ‌های مختلف با توجه به شرایطی که آن جوامع دارند، به صورت تعریف کاربردی درآورد. به عنوان مثال در جامعه ما که در آن مصادیق ایدئولوژیک و اعتقادی وجود دارد، نمی‌توانیم با یک نگاه گیدنزی به تعریف جهانی شدن پردازیم یا دیدگاه‌های امثال فوکویاما را که به پایان ایدئولوژی‌ها در تعریف چیستی جهانی شدن اشاره دارند، نمی‌توان مبنای تعریف قرار داد. زیرا تفاوت مبانی، تفاوت در رویکردها و جهت‌گیری‌ها را به همراه می‌آورد.

**راهبرد**  
یعنی تعریف جهانی شدن، تابع بنیان‌های فلسفی خودش است و در تعاریف گیدنزی و یا دینی به تعاریف متفاوتی خواهیم رسید؛ اما آیا وقتی جدای از نظر، به عمل می‌پردازید آیا به بحث تأثیرگذاری و اصول مؤثر بر پدیده را به طور علمی بررسی کردن، مورد نظر تان هست؟

**دکتر عیوضی:** بله، در حوزه نظر به مباحث تئوری‌ها و نظریه‌های موجود در این خصوص می‌پردازیم و در عمل هم به واقعیت‌های عینی و مناسبات و روابط بین‌المللی و تغییرات و تحولات ایجاد شده. به عنوان مثال امروزه تئوری‌های ساختارگرایانه با بحران مشروعیت روبرو شده‌اند، بروز این بحران قطعاً به دلیل آسیبی است که از ناحیه جهانی شدن در عرصه عمل بر آن مفهوم وارد شده است. چون جهانی شدن همه ساختارهای از پیش تعیین شده را در هم می‌شکند. مثلاً آمریکا در حوزه خاورمیانه، در چارچوب نگرش رئالیستی خاص خودش وارد می‌شود، اما یک مرتبه متغیرهای پنهان و آشکاری پدیدار گردیده و فضا را در هم می‌شکند و شرایطی برای طرح نظریه‌های دیگری می‌شود. بنابراین برای تأمل در خصوص جهانی شدن بایستی بسیار محتاط بود و

تأثیر و رابطه‌ی فرایندهای نظریه و واقعیت با یکدیگر را به صورتی پیوسته مد نظر قرار داد.

## راهبرد یاس اما اگر جناب آقای دکتر کچویان، جهانی شدن را ادامه مدرنیته بدانند

شاید نقد سنگینی بر نظر شما داشته باشند...

**دکتر حسین کچویان:** البته دیگران هم گفتند، مشکلی مفهومی در این جا وجود دارد که تاکنون هم حل نشده است. اما به نظر من پیدایی این شکل مفهومی به دلیل واقعیت‌های جهان بیرونی بوده است، یعنی جهانی شدن در مصادیق اولیه‌اش به شکلی بود که دچار ابهام نبود و اگر تأمل دقیقی روی مفهوم داشته باشیم، صرف نظر از اینکه در عالم واقع الان زندگی می‌کنیم یا صد ساله گذشته بوده‌ایم، یا در صد سال آینده خواهیم بود، می‌بینیم که این معنای کلی (در صورتی که جهانی شدن به عنوان یک واقعیت محصل مطرح باشد) خواهد داشت با آنچه که جهانی شدن در بدو امر معنی می‌دارد، یکی بود ولی این ایرادات و اشکالات، بعداً در جریان توسعه مباحثات به وجود آمد. آن هم به این دلیل بود که واقعیت با این مفهوم اولیه، تطبیق نمی‌کرد. من به تعاریف متعددی که وجود دارد نمی‌پردازم ولی از معنای بدوی جهانی شدن (صرف نظر از مصادیق و مواردش) چه در ابتدا و چه در انتها (که الان هستیم) بحث می‌کنم و بعد خواهیم گفت که چه شد که دچار مشکل شدیم. اگر نگاه جامعه‌شناختی به مسأله داشته باشیم، شاید قضیه راحت‌تر حل و فصل شود. اگر در مقابل جهانی شدن، سیستم‌ها و وضعیت‌های غیر جهانی را قرار دهیم، این وضعیت غیر جهانی چه وضعیتی است؟ یعنی پیش از این دوران جهانی شدن، ما چه وضعیتی داشته‌ایم؟ به نظر من، مقولاتی مانند جغرافیا و جهانی شدن که صحبت از غلبه زمان بر مکان یا مرگ مکان، یا معانی که مسأله جهانی شدن را به مسائل جغرافیا مرتبط می‌کند؛ به عمق مسأله نمی‌رود. مسأله جهانی شدن و غیر جهانی شدن به منطق سیستم‌های اجتماعی مربوط می‌شود. یعنی سیستم‌های اجتماعی در حالت قطبی دو منطق می‌توانند داشته باشند؛ صرف نظر از اینکه این سیستم کل گستره ارض را در بر بگیرد یا نگیرد. در یک حالت غیر محلی داریم در حالی که ممکن است کل زمین را هم در بر بگیرد. در یک حالت هم، جهانی شدن داریم ولو اینکه کل جهان را هم در بر نگیرد. این تعریف دوم آدم‌هایی را هم که مدعی‌اش باشند، دارد، مثلاً لومان که جامعه‌شناسی آلمانی است، همین تعریف دوم را داشته و معتقد است تحولات بعدی مانند تطورات جغرافیایی و ارتباطات، آثار حاشیه‌ای امر تجدد هستند و تجدد سیستمی است که فی حد ذاته از اول جهانی بوده است. سیستم‌های محلی مانند سیستم قبیلگی منطق قبیله‌ها در حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و ... چگونه است؟ قبیله گذشته از گستره جغرافیایی‌اش دارای یک بیرونی و درونی است،



یعنی منطقی دارد که در تعامل با هر کس فرض دیگری که با منطقش تناسب داشته باشد، نمی‌تواند تعامل کند. یعنی در یک قبیله نمی‌توان زندگی کرد، مگر اینکه با منطق قبیله سازگار شد.

این منطق می‌تواند خویشی، سیاسی، دینی یا داشتن یک دین خاص و... باشد. تعاملات اقتصادی هم فقط با کسی انجام می‌شود که این دین را داشته باشد. حد باز در تعاملات، تعاملات اقتصادی است که معمولاً نسبت به سایر مقولات اجتماعی راحت‌تر و رهاتر است، ولی در یک سیستم محلی خاص، هر کسی بیرون از این منطق باشد، اصلاً نمی‌توان با او معامله انجام داد و البته مقدار توسعه جغرافیایی قبیله هم مهم نیست.

در مقابل سیستم جهانی انواع سیستم‌های محلی وجود دارد که فقط با درون خودشان تعامل می‌کنند، هر چند ممکن است با دیگران هم تعامل داشته باشند ولی سیستماتیک نیست و نمی‌توانند در هم ادغام شوند. رابطه دو سیستم مختلف با یکدیگر، جنگ است حتی در تعاملات اقتصادی. گاهی دو سیستم جداً از هم، بطور اتفاقی دارای تأثیر و تأثرات بر یکدیگر هستند، با هم ارتباط دارند و از یکدیگر آگاه هستند، (با توجه به تعاریفی که رابرتسون گفته است) به لحاظ مکانی هم گاهی به هم برمی‌خورند ولی چون دو سیستم خاص هستند و منطق‌های درونی متفاوتی دارند، نمی‌توانند به یکدیگر سیستم بدهند، یعنی یکی نمی‌تواند تولیدی را تأسیس کند که در قبیله دیگر بفروش برسد، اصلاً دومی بازار اولی قرار نمی‌گیرد. بازار یک جا و تولید هم همان جا است. و نمی‌توانند با هم تعامل کنند که یکی بخشی از سیستم تولید دیگری را در دست بگیرد. این سیستم کاملاً خاص‌گرا و غیرجهانی است، هر چند که کل زمین را هم دربر گرفته باشد ...

**دکتر نهاوندیان:** اما به واقع، نقیض جهانی شدن، واحدهای غیرمرتبط نیست، در مقابل جهانی شدن یا در مراحل قبل از جهانی شدن، واحدها با هم ارتباط داشته‌اند Nationalization و افزایش تجارت وجود داشته است، جهانی شدن را نباید در مقابل قبیله‌ای دید که منعزل از دیگران زیست می‌کرده است. Nation state و International organization قبل از جهانی شدن هم وجود داشته‌اند، باید دید جهانی شدن چه چیز تازه‌ای دارد؟

**دکتر کچویان:** من هم دقیقاً همین را می‌خواهم بگویم. من حالت قطبی مسأله را مطرح کردم که ممکن است وجود نداشته باشد، چون همانطور که گفتید در حالت ابتدایی هم، قبائل پراکنده و ابتدایی، ارتباطاتی خصوصاً در حوزه اقتصادی با هم داشته‌اند. ولی بحث از منطق سیستم‌های اجتماعی است. سیستم اجتماعی فی‌نفسه منطقی دارد که اجازه نمی‌دهد منطق دیگری بتواند در آن نقش بازی کند. بین این سیستم‌های متمایز، تخصم وجود دارد ولی نه از باب دشمنی. در تمام تعاریف، همیشه بشر امکان اثرگذاری داشته است ولی سیستماتیک

نبوده است و به هم سیستم نمی‌داده‌اند. یعنی اثرات اتفاقی، گاه به گاهی و از بالا و خلاف اراده وجود داشته است. از زمانی که بشر شروع به بسط و گسترش در کره خاکی نموده است تا کنون، همیشه این مطلب وجود داشته است.

در اینجا منطق، منطق اجتماعی است. مثال مناسب در این رابطه این است که سیستم اجتماعی‌ای تعریف کنیم که فقط زن‌ها بتوانند این سیستم را اداره کنند، وقتی سیستمی اینطور تعریف شود، دیگر نمی‌تواند شامل مردان دیگر هم باشد، تفاوت بودن قبیله‌ها را در این مثال می‌توان فهمید.

در مقابل جهانی‌شدن، وضعیتی است که از نقطه‌نظر اجتماعی، سیستم به نوعی سازمان پیدا می‌کند (مهم نیست که به لحاظ جغرافیایی و مکانی هم اتصال پیدا نکند) آنچنان عام است که می‌توان با تمام دیگر سیستم‌ها یک ترکیب بدهد و وحدت پیدا نکند، گویی که دیگر مرزی نیست، هرچند مرزهای جغرافیایی هست ولی دو سیستم می‌تواند با هم ترکیب واحد بدهند و بر سر انجام این کار هیچ مانع اجتماعی وجود نداشته باشد.

کسانی که در مورد جهانی‌شدن بحث کرده‌اند، در واقع تفکیک هم کرده‌اند و این خیلی مهم است که بین عاملین، بین ساز و کارها، بین تسهیلات تفکیک کنیم و این مقولات که اگر نبود، این سیستم به معنای ارضی و جغرافیایی نمی‌توانست جهانی بشود، ولی جهانی‌شدن از منظر جامعه‌شناختی یعنی سیستمی به نحوی باشد که هیچ منعی برای اینکه با مقوله‌های دیگر و جمع‌های اجتماعی دیگر در مقوله‌های مختلف اقتصاد، فرهنگ و... ترکیب بدهد، نداشته باشد. گویی که بخشی از آن است.

## راهبرد یاس اما آیا از قابلیت تعامل سیستمی، لزوماً یکسانی هم بدست می‌آید؟ ...

**دکتر کچویان:** بله، دقیقاً یکسانی بدست می‌آید و نکته اصلی موردنظر من همین است. جهانی‌شدن در ابتدا در اقتصاد مطرح شد، البته سابقه‌ای قبل از این هم دارد و ادیان، امپراطوری‌ها و لشکرکشی‌ها، ... هم در آن مؤثر بوده‌اند، ولی ما الان با فرایند خاصی روبرو هستیم. یعنی این قضیه جای خاصی ظهور پیدا کرده است.

در این مقطع خاص تاریخی در قلمرو اقتصاد چه چیزی داشتیم که این مفهوم مطرح شد. این توسعه‌های بعدی این فرایند بود که چون در مقام مشکلاتی پیدا کرد، مشکل مفهومی هم پیدا کرد. آنچه که در مرحله اول در اقتصاد مطرح شد چه بود؟

همگونی، هم شکلی، وحدت بازارها، و مهمتر از همه منطق عمل اقتصادی واحد بود. این قضیه بعد از اجماع

واشنگتن بود که برخی به همین دلیل جهانی شدن را همان نئولیبرالیسم و یا سیاست‌های تعدیل می‌دانند. یعنی مجموعه‌هایی مانند WTO، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول چه کار کردند و چه می‌خواستند در آن مقطع انجام دهند؟ تنها جایی که جهانی شدن تا حدود ۹۰ درصد محقق شده است اقتصاد است، یعنی ما تقریباً در حد ۹۰ درصد سیستم‌های مشابه اقتصادی داریم و می‌توان گفت یک سیستم داریم.

البته هنوز کامل نشده است و ایراداتی دارد. همگونی و مشابهت به لحاظ منطق اقتصادی، حاکم می‌شود نه به لحاظ فیزیکی و همه می‌توانند در این سیستم شرکت کنند. در منطق دینی که می‌تواند عام هم بشود، مطرح شود که به گروهی از افراد اسلحه نفروشید که نوعی قید در تعاملات اقتصادی است. آنچه که در این مرحله محقق شد، چه بود؟ این بود که ما جهان را از لحاظ بازارهای مالی و منطق عمل یکپارچه کنیم. در مراحل اول بسیار بحث می‌شد که این تقیدات ملی، جلوی جهانی شدن را می‌گیرد.

تقیدات ملی موجود در ابتدای کار این بود که تولیدکننده‌ای به اقتضای نیازهای محلی خودش می‌خواست کالایی را با منطق خاص محلی خودش تولید کند که روابط حلال و حرام را هم در نظر بگیرد. دقیقاً به همین دلیل است که اگر منطقی را در اقتصاد به کار بگیرید که اگر مشابه منطق اقتصادی کل جهان نباشد، با تعارض در جهانی شدن قرار می‌گیرد. پس در حالت Typical، جهانی شدن عبارتست از همگونی منطق رفتاری در تمام سطوح (فرقی هم نمی‌کند چه اقتصاد، چه سیاست و چه فرهنگ).

توجه بدهم که قرار بود جهانی شدن سیستم واحدی را در جهان حاکم کند؛ یعنی همان تعبیری که ما از حکومت جهانی اسلام داریم که عبارتست از حاکمیت یک منطق واحد دینی بر کل شئون بشری در کل جهان. یعنی هیچ واحد اجتماعی که متمایز از منطق واحد دینی عمل کند، در جهان وجود داشته باشد. چون اگر سیستم دیگری هم با منطقی دیگر حاکمیت کند، یعنی اسلام جهانی نشده است. همین معنا، مورد نظر جهانی شدن هم بوده است که فقط در اقتصاد به میزان ۹۰ درصد موفق بوده است. و به همین دلیل بعداً به این نظر منتقل شدند که منظور از جهانی شدن، تأثیر و تأثر و ارتباط و آگاهی است. رابرتسون در اوایل، شکل نهایی جهانی شدن را همان شکلی می‌دانست که بیان شد ولی می‌گوید: فعلاً معلوم نیست که در آخر چه خواهد شد؟ ولی در شرایط موجود آن را اینطور تعریف می‌کنیم که جهانی شدن یعنی آگاهی از غیر و ارتباط (یعنی تأثیر و تأثر) چون کنش‌های آدم‌ها در عرصه اقتصادی، مثلاً یک تولیدکننده توجه دارد که انسان‌هایی دیگری هم در این دنیا هستند که ممکن است فلان جنس را تولید کنند و در بازار من بیاورند، این آگاهی و تنظیم روابط اقتصادی یعنی جهانی شدن. ولی در بدو امر جهانی شدن عبارت بود از تبدیل تمام اجتماعات انسانی به اینکه

براساس منطق اجتماعی واحدی عمل کنند. ولی ما می‌توانیم انواع جهانی‌شدن‌ها را داشته باشیم ولی جهانی‌شدنی را که الان مطرح است، آن جهانی‌شدنی نیست که هرکاری که خواستیم بتوانیم با آن بکنیم و منطق روشن و خاص خود را دارد.

دلیل ابهام ایجاد شده هم این است که خود واقع، با جهانی‌شدن نساخته است و در اقتصاد هم دارای اشکالاتی است. در فرهنگ و سیاست هم که مسأله روشن است. در فرهنگ این بحث مطرح است که اگر قرار بود منطق مدرنیته حاکم شده و جهانی شود، مشاهده می‌کنند که منطق کشورهای شرقی هم در آنجا نفوذ کرده است و همزمان با غربی شدن، شرقی شدن هم داریم. یعنی به دلیل آنچه واقع شد مجبور شدند تعریف را عوض کنند و گرنه جهان شدن عبارت بود از وحدت سیستمی در هر قلمروی.

## راهبرد یاس

ما در طول تاریخ، سیستم‌های اجتماعی متعددی داشته‌ایم، مثلاً تمدن مسیحیت در آغاز پیدایش، منطقی جهانی و قابل لینک شدن با سایر جاها بود. اما برای این جهانی‌شدن حاضر چه خصوصیتی را می‌توان برمی‌شمرد؟

**دکتر کچویان:** دو بحث مطرح است یکی اینکه جهانی‌شدن چیست؟ دیگری اینکه جهانی‌شدن که الآن موجود است، چیست؟ پایه و مبنای سؤال دوم به مدرنیته بر می‌گردد.

## راهبرد یاس

یعنی پس در تاریخ معاصر، یک جهانی‌شدن داریم، یک تمدن غرب داریم که به دنبال جهانی‌شدن خودش است. آقای دکتر نهاوندیان شما با این دیدگاه موافقت می‌کنید؟

**دکتر نهاوندیان:** به نظر من در جهانی‌شدن ویژگی‌ای را در مقایسه می‌بینیم که تعامل سیستم‌های مختلف است با هم. در جهانی‌شدن تلاش برای جهانی‌کردن یک محتوی، مطرح است، که آقای دکتر کچویان تعبیر به منطق واحد سیستم کردند و اشاره به این داشتند که در عمل با مشکل روبرو گردید. مناسب است که در همین بیان تأملی داشته باشیم. اگر همین را ملاک بگیریم، سؤالی پیش می‌آید که قابلیت جهانی‌شدن چگونه است. یعنی هر پیامی لزوماً قابلیت جهانی‌شدن را ندارد. اگر سیستمی پیشنهاد شود که ویژگی جغرافیایی داشته باشد نمی‌تواند جهانی شود. اگر سلیقه خاص یا رنگ پوست خاصی را یا فرهنگ نژادی خاصی را بنا به تعریف، ویژه است و نمی‌تواند جهانی شود را در مسابقه جهانی‌شدن وارد کنید شکست می‌خورد.

از همین جا می‌توان به شکست‌هایی اشاره کرد که حتی در اقتصاد هم حادث شده است. از شکست‌هایی که حرکت جهانی شدن معروف، یعنی نوع خاصی از جهانی شدن که حتی در حوزه اقتصاد هم مطرح است، این است که در حوزه کالای عمومی دچار مشکل شده است. یعنی بازار کار جهانی شده است اما با این اقدام، خدمات و سرویسی را که در حوزه ملی به کارگر می‌داد، نمی‌تواند ارائه کند. قوانین مدرنی وضع شده و کار کردن کودکان زیر سن قانونی ممنوع شده است، بیمه اجباری شده و حداقلی فراهم شده است. لذا در حوزه کشوری بقاء نظام خویش را با اضافه کردن برخی توره‌های ایمنی تضمین کرده است. چنین بازار کاری جهانی شده است، و همزاد بازار سرمایه‌داری در کشورهای غربی یک دولت مدرن هم بود که کاستی‌ها و ناکارآیی‌های مدل بازار را برطرف می‌کرد. حال، بازار کار جهانی شده است ولی دولت جهانی ندارد. نظام بیمه و قوانین الزام آور در برابر تعهدات اجتماعی ندارد. لذا مشکل محیط زیست ایجاد شده است، مشکل بیکاری‌های گسترده ایجاد شده است.

مقصودم این است که اگر یک پیام یا سیستم یا محتوی و مضمون را در معرض جهانی شدن قرار دهیم، باید قابلیت جهانی شدن داشته باشد، هر چیزی که در سطح ملی موفق جواب می‌دهد، لزوماً در سطح جهانی موفق بر نمی‌آید، لذا از این منظر این سؤال جدی‌تری از گذشته خودش را نشان می‌دهد. کاری به این نداشته باشیم که اولین کسی که بعد از طرح جهانی شدن سوار این مرکب شد چه کسی بود؟ نکته این است که آیا با این مرکب به مقصد رسید یا نه؟ قبول کنیم که مرکب و ظرفی فراهم شده است که قبلاً نبوده است. اصولاً در گذشته درجه و شدت اثرگذاری در حوزه‌های فرامرزی محدود بود و لو پیامی داشتیم که می‌توانست در جنگ جهانی شدن پیروز باشد اما مرکب آن نبود، حالا مرکب فراهم شده و راکب‌های مختلف باید مسابقه بدهند که کدامیک قابلیت جهانی شدن دارند. ما باید بر سخن جهانی شدن‌ها پای بفشاریم. این انتقاد بی‌خود را نداشته باشیم که اولین کسی که از آن بهره‌جست چه کسی بود؟ ببینیم آیا با آن به مقصد رسید یا خیر؟ با لفظ جهانی شدن یا با ظرف و ابزار جهانی شدن نباید مخالفت کرد. بلکه برعکس ناتوانی سیستم‌های رقیب را در قابلیت جهانی شدن بنمائیم و اگر بدیلی داریم ارائه دهیم.

**حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر حسن علی اکبری:** رویکردهایی که از طرف اندیشمندان مختلف به جهانی شدن وجود دارد، کاملاً متفاوت است و هر کدام از منظر خاص خودشان این موضوع را تحلیل می‌کنند. برخی اندیشمندان سیاسی، جهانی شدن را با رویکردهای سیاسی، تحلیل می‌کنند و تاریخچه آن را هم کاملاً سیاسی بیان می‌کنند. مثلاً معتقدند جرج بوش بحث نظم نوین جهانی را مطرح کرده است و جهان تک قطبی و

اینکه درگیری بین شرق و غرب و پایان عصر دوقطبی و حقوق بشر و امثال ذلک را در ذیل این مطلب می‌بینند. حتی رویکردهای دینی هم وجود دارد و بایستی تلفیق و تجمیعی بین نظرات باشد که هم طرح موضوع و هم پیگیری موضوع با نگاه ترکیبی انجام پذیرد.

نکته بعدی این است که در بحث جهانی شدن «تجویز» اهمیت بیشتری از توصیف دارد. اینکه به هر دلیل، پیشینه این مقوله مطرح شده است، بطور جدی سوءاستفاده‌هایی هم در آن دنبال می‌شود. اصولاً قدرت‌های دنیا از همه پدیده‌های بشری سوءاستفاده‌هایی می‌کنند و در این موضوع هم این مسأله مطرح است. من معتقدم که بهتر است مقوله جهانی شدن را در ادامه مباحث گذشته در ادامه رویکرد نوین در توسعه بینیم تا پیوستگی میزگردها هم رعایت شود و در رسیدن به یک اتفاق نظر برای توسعه کمکمان نماید. در علم مدیریت مطرح است که گاهی موضوعی در پارادایم و فضای موجود مطرح می‌شود و گاهی پیش‌بینی شده در پارادایم جدید است. این شکل، نوعی آینده‌سازی است. کاملاً محسوس است که در طرح جهانی شدن بیشتر جهانی‌سازی دنبال می‌شود. اگر با این نگاه و توجه به موضوع پردازیم، فکر می‌کنم بتوانیم جایگاه موضوع توسعه را نیز بدست آوریم.

اول اشاره کنم که جهانی شدن در دین مفروض است. گاهی سؤال می‌شود که چرا فقه شیعه بطور مستقل به حقوق بشر نپرداخته است. به نظر من دلیل آن این است که مبنی و پایه تمام فقه شیعه حقوق بشر است و اساساً مسأله‌ای مفروض است. تمام آیات هم به این نکته توجه دارند. مانند آیاتی که با عبارت «یا ایها الناس، یا بنی آدم...» شروع می‌شوند. نگاه دینی و وحیانی کل بشریت را یکپارچه و متحد به یک سمت می‌بیند و آینده‌ای را هم که برای بشریت رقم می‌زند بر مبنای سوق دادن به یک جهت است، تمام ساز و کارها و دستورات هم به این سو پیش می‌رود. بنابراین ما بایستی جهانی شدن را در باب توسعه برای اینکه نگرش جدیدی داشته باشیم، بررسی کنیم.

از دهه ۶۰ به بعد که نگرش‌ها جدیدی در باب توسعه مطرح شد، جهانی شدن هم به عنوان نسخه‌ای جدید برای حل مسأله توسعه مطرح شد که از این طریق اگر فرصت‌ها، تهدیدها و نقاط ضعف و قوت آن را بررسی کنیم، می‌تواند راهگشا باشد.

نکته دوم اینکه اندیشه جهانی شدن هزاران سال است که در ذهن و دل اندیشمندان مختلف وجود داشته است و بعضی از آنان حداقل از ارزش‌ها و حقایقی سخن گفته‌اند که می‌تواند جهانی شود، و البته در یکی دو قرن اخیر به خصوص در چند دهه اخیر قابلیت اجرا و پیاده‌سازی ارزش‌ها و حقایق جهانی مثل تعاملات اقتصادی، حقوق

بشر، توسعه، قوانین مشترک جهانی و بین‌المللی و امثال آن به طور فزاینده‌ای مورد توجه قرار گرفته است. در حیطه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و امنیتی، نظریه‌هایی با رویکرد جهانی شکل گرفته و به دلیل وجود منافع و انگیزه‌های بسیار بالا، توسعه یافته و در موارد فراوانی با مقاصد آینده‌سازی و قبضه کردن مسیر آینده بشریت و سلطه بر همه منابع کره زمین پی‌جوئی شده است.

در این میان به دلیل گسترش ارتباطات و تأثیر شگرف تکنولوژی ارتباطات بسترهای فرهنگی جهانی شدن فراهم آمده است بلکه خود فرهنگ با شتاب فراوان به سمت جهانی شدن می‌رود و در مقوله فرهنگ رویکرد جهانی شدن در فرهنگ ادیان به خصوص دین اسلام غلیظ‌تر، ریشه‌دارتر، بنیادی‌تر و با قابلیت‌های افزون‌تری در حال شکل‌گیری و پیشروی است.

اسلام دین جهانی است به دلیل اینکه کاملترین و برترین دینهاست و عقل و فطرت بشر گواه حقایق آن و ضرورت پذیرش و انتخاب آن به عنوان دستور نهائی و جامع پروردگار جهان برای بشریت است. در قرآن به این رویکرد یعنی تعهد بشریت از هر قوم و ملتی در هر عصر و منطقه‌ای تصریح شده است. خداوند سبحان از همه پیامبران و امت‌های قبلی نیز میثاق و پیمان گرفته است که با ظهور اسلام به آن قوه دادم و تسلیم و مسلمان شوند.

و اذ اخذنا میثاق النبیین لما اتینکم من کتاب و حکمه ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه<sup>۲</sup>. کتاب اسلام یعنی قرآن نیز نه تنها حکم و مهین بر سایر کتب آسمانی است بلکه کتاب عموم بشر و برای همه دوران‌هاست.

هذا بلاغ للناس<sup>۳</sup>

پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) نیز رسول جهانی است و رسالت او برای همه انسانهاست.

قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً<sup>۴</sup>

و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین<sup>۵</sup>

براساس موارد پیش گفته قرآن همه جهانیان را به اسلام دعوت می‌کند و جهان‌سازی اسلام را به عنوان آئین جامع و برتر در همه ابعاد حیات بشر دنبال می‌کند.

یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا مبین لکم کثیراً مما کتمتکم تخفون من الکتاب<sup>۶</sup>

و در آیات دیگری تصریح می‌کند که دین مبین اسلام جهانی و سرانجام حاکم بر همه ادیان خواهد شد. هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون<sup>۷</sup>

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید آیه دلالت دارد که اراده خدا بر انتشار اسلام در عالم بشری تعلق گرفته است و مسلمانان باید در این راه کوشش کنند.

این مطلب را در آیات دیگر اینگونه مشاهده می‌کنیم که فرمود:

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض

یعنی وعده قطعی و تخلف ناپذیر پروردگار جهانی شدن دین او و حاکمیت بر همه بشریت خواهد بود. مباحث آخر الزمان و آموزه‌های گسترده دینی در این زمینه بسیار راه گشاست و ابواب مفصلی را در بر دارد.

نکته آخر اینکه اساساً فرض همه معارف اسلامی نگاه جهانی و حرکت به سوی امت واحده و حاکمیت در کره خاکی و سامان یافتن همه فرزندان آدم در این کره و القای همه دستورات و برنامه‌های دینی در پارادایم جهانی است. یا بنی آدم - یا ایها الناس و خطابات قرآن شاهد این مدعا است.

موضوع مهدویت عینی‌ترین شکل پدیده جهانی‌سازی با رویکرد اسلامی آن است. اگر با این رویکرد یعنی رویکرد دین در جهانی‌سازی همه حیات بشر به موضوع نگاه کنیم دستاوردهای فکری و نظری بسیار مستحکم و ارزشمند و راه‌گشائی را در موضوع بحث شاهد خواهیم بود.

**دکتر خوش‌چهره:** در خصوص بحث جهانی‌شدن اینکه از چه زاویه‌ای داخل شویم، بحث را متفاوت می‌کند. آنچه امروزه مطرح می‌شود نمی‌تواند بی‌تأثیر از اراده سیاسی جهان و فعل و انفعالات و تحولاتی که در نیم قرن اخیر داشته‌ایم باشد و حتماً باید این پدیده را با توجه به تحولات پیش آمده نیم قرن گذشته ببینیم. بحث‌هایی تحت عنوان نظم و نسخ دادن به کارکردهای جهانی بر مبنای ایده‌هایی مانند نظم نوین جهانی یا نظام تک قطبی مطرح شده است که به شدت در شکل‌گیری این پدیده و تعمیم آن نقش داشته‌اند.

ساختارهای جهانی‌شدن قطعاً، متناسب با اهداف، انگیزه، و غیره حاصل می‌شود و بنابراین صرفاً نمی‌توان گفت یک استراتژی اتخاذ شده و بعدها ساختار یا مظروف‌های مختلفی برای آن ایجاد شد. بنابراین پرداختن به این بحث، مستلزم دیدن عقبه آن هم هست. آنچه امروزه تحت عنوان جهانی‌سازی یا Globalism مطرح است مبین غلبه یک مکتب یا مرام مانند لیبرالیسم حتی مارکسیسم یا فاشیسم در نظریه‌ی استراتژی یا پدیده جهانی مانند Globalization است، تلاش این پدیده این بوده است که امروزه جهانی‌سازی معادل آمریکائی‌سازی هم از عبارت Americanization استفاده می‌شود. که در حقیقت رفتار جهانی در عرصه‌های مختلف به منظور یکپارچگی بر اساس الگو یا استیل امریکایی آن است و عمده اعتراضات امروزی جهانی هم بر اساس



تحلیل الگوی امریکایی آن است که حتی تعارضاتی را هم بین اتحادیه اروپا و امریکا در مورد تحمیل این الگوی غالب مخصوصاً فرهنگی و سیاسی آن هر از گاهی شاهد هستیم.

به هر حال بحث یکپارچگی یا غلبه یک مکتب و مرام که دوستان با تعبیری مانند منطق عملی یا یکپارچگی از لحاظ منطق و همگونی منطق رفتاری از آن یاد کردند، ملموس‌ترین چیزی است که می‌توان به آن اشاره کرد و از این رو زمینه پیدایش آن امروزه به خاطر نقش تکنولوژی به مراتب از زمان‌های دیگر بیشتر است.

آنچه که امروزه در حال جریان است، تلاش برای یکپارچگی‌ای است که قدرت‌های مسلط که در کارکردها یا قلمروهای مخصوصاً اقتصادی با استفاده از ابزارهایی که تحت عنوان نهادها و سازماندهی جهانی به تنظیم قواعد و رفتارهای اقتصادی در جهان تلاش هستند و سردمداران قدرت‌های مسلط به شدت تلاش دارند قواعد، الزامات و چارچوب‌های حرکتی جهانی را تحت عنوان یکپارچگی ایجاد کنند، من هم فرمایش آقای دکتر کجویان را تأیید می‌کنم که این یکپارچگی در عمل با تعارضات جدی روبرو شده است، طوری که در عرصه فرهنگ به واکنش‌های بین متحدین و متفقین انجامید و واکنش‌های اتحادیه اروپا با آمریکا و در رأس آن فرانسه مثلاً در مورد یکپارچگی فرهنگی که با الگوی امریکایی دارد را می‌توان نمونه‌ای از اینگونه منازعات دانست. در عرصه‌های سیاست هم این کنش‌ها و واکنش‌ها خودشان را بطور قوی نشان دادند از این رو من معتقدم که ما این دو بخش را مشخص کنیم که در ابتدا می‌خواهیم پدیده جهانی شدن را در قالب یک واقعیت و یا یک فرآیند بینیم و در این مسیر حرکت کنیم که طبعاً بسیاری از مکاتب فلسفی یا مذاهب عموماً به سمت یکپارچگی رفتار حرکت کرده و بدنبال اهداف مشخص خود بودند و با پدیده‌ای که امروز تحت عنوان جهانی‌سازی از آن استفاده شده است که البته شرایط و ابزارهای خاص خود را دارد متفاوت است و شرایط ابزارها ایجاد شده امروزی، تلاش جدی‌ای هست که الگویی به عنوان الگوی حاکم گسترش پیدا کند و شرایط را برای استحاله و ادغام سایر کشورها ایجاد نماید که این تناقضات و تعارضات از اینجا بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

**راهبرد** **یا** اگر جهانی شدن به معنی یک تحول تاریخی در معاش در شیوه‌های موجود (در اقتصاد)، در کاهش اعمال کنترل محلی و تغییر مرکز قدرت به منابع فرادست و فرودست سرزمینی (سیاست) و در ارزش‌زدایی‌های محلی (فرهنگ)، مورد قبول نسبی باشد، در آن صورت آیا این معنا خود قابل انقسام به دو وجه «جهانی‌شدن» و «جهانی‌سازی» نیست؟

**مهندس سید مرتضی نبوی:** به نظر می‌آید جهانی‌سازی و جهانی‌شدن دو روی یک سکه‌اند، یعنی همان کسانی که صحبت از جهانی‌سازی می‌کنند، به بیان دیگر به جهانی‌شدن هم می‌پردازند. کسانی‌که از جهانی‌شدن صحبت می‌کنند معتقدند به هر حال چنین پدیده‌ای نبوده است. ولی الان در حال شکل‌گیری است.

جهانی‌سازی از آن جهت روشن است که نشان می‌دهد عده‌ای در مقام این کار بوده و هستند. از نظر تاریخی هم از زمانی که بحث تجدد پدید آمد و مسأله روشنگری و مدرنیته و بخصوص سرمایه‌داری و دین آن که لیبرالیسم بود و خصوصاً نولیبرالیسم که نگاهی جهانی دارد و الگوی حکومتی‌اش هم که لیبرال دموکراسی است داعیه جهانی‌سازی داشت. مشکلی که سرمایه‌داری داشت این بود که می‌خواست فراقلمی کند، یعنی در یک مرزی نمی‌گنجید و برای حل مشکلش نیاز داشت که کالایش را به بازارهای دیگر برده و آنها را گسترش دهد. بعد ابزارهایی را ساختند که بتوانند بازارهایشان را توسعه دهند و تکنولوژی را بوجود آورند. فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) هم در خدمت همین توسعه بازارها قرار گرفت. اتفاقاتی افتاد که گفتند نه! این پروژه نبوده است بلکه پدیده‌ای هم در حال اتفاق افتادن است که به عنوان یک فرآیند جهانی باید به آن نگاه شود، ولی این‌ها دو روی یک سکه است.

به نظرم می‌آید که ما مفهوم دیگری هم داریم به اسم جهانی‌بودگی یا جهانی بودن. در این مورد مسئله این است که آن جهان ما و انسانی که در آن زندگی می‌کند یک چنین خاصیتی دارد که یکپارچه شده و سیستم‌های متفرق درنهایت به یک سیستم تبدیل شوند، یا نه؟ به نظرم روح حرف رابرتسون این است که او به جهان به مثابه یک کل نگاه می‌کند. یعنی به اینجا رسیده که می‌توان جهان را به مثابه یک کل دید آگاهی مدنظر رابرتسون هم بدین صورت است که انسان نوعی آگاهی پیدا کرده است که گویی جهان بصورت یک کل مطرح است. این حرف، قابل تأمل است و فکر می‌کنم برای ایده و تفکر خودمان می‌توانیم آن را مبنا قرار دهیم، یعنی ما هم معتقدیم که جهان به مثابه یک کل است انسان‌شناسی و جهان‌بینی ما هم همین را نشان می‌دهد و آگاهی هم که نسبت به جهان به ما می‌دهند، همین است. یعنی در قرآن هیچگاه مرز جغرافیایی و مرز دولت - ملت‌ها را نمی‌بینید، یعنی عام‌گرایی در مقابل خاص‌گرایی پیام اصلی قرآن و اسلام است.

تمام نگاه قرآن عام‌گراست. مشخصه‌های نژادی و مرزهای جغرافیایی، را نفی می‌کند و اگر قرار باشد به عنوان یک کل به جهان نگاه کنیم و آگاهی هم پیدا کرده باشیم که جهان یک کل است، آن وقت جهان‌بینی مربوط به خودش را نیاز دارد. به راستی آیا جهان به مثابه یک کل هست یا نیست؟ آیا واقعاً مرزهای جغرافیایی که

تعریف شده‌اند، امری ذاتی است؟ آیا دولت- ملت‌ها حرف‌هایی ذاتی‌اند؟ «جهانی‌سازی» چیزی بود که سرمایه‌داری به دنبالش بود ولی اگر منطق سرمایه‌داری در مرز خودش محصور می‌شد، با بیکاری و انباشت سرمایه، بازار مصرف کم می‌آمد ولی این منطق در جاهایی پیروز شد و با ترمیم‌هایی منطق خود را سلطه بخشید و ابزارها و تکنولوژی‌ها هم به کمکش آمد. در چند مرحله مشکلاتش را حل کرد. الآن خیلی عجیب است که دولت-ملت‌ها هم برای اینکه عقب نمانند، اصرار می‌کنند که خواهش می‌کنیم ما را هم جزء WTO ثبت کنید. بنابراین جهانی بودگی یا جهانی بودن، واقعیت است که با نگاه ما هم همراه بوده و مکتب ما ظرفیت و منطق آن را هم دارد و از نظر خلقت و هستی و فطرت انسان با این نظر هماهنگ است.

**راهبرد** اما در عین حال برخی از غربی‌ها به دلیل تکثرگرایی موجود در دنیا به نفی پروژه بودن جهانی شدن پرداخته‌اند که جهانی شدن، همان مدرنیته نیست و روندی متفاوت از مدرنیته را طی می‌کند، اگرچه آنها فائلند که مدرنیته، جهانی شدن را تسهیل کرده است. آقای دکتر کچویان ...

**دکتر کچویان:** صرف‌نظر از مصداق واقعی جهانی شدن، بحث‌هایی در ابتدای شکل‌گیری جهانی شدن مطرح شده بوده که به «جهانی شدن چیست؟» مربوط بوده و صرف‌نظر از مفهوم واقعی آن، ارجاعی به بحث‌های ابتدایی داده شد که در اقتصاد بود و دارای معنای خاص خود بود. بیان شد که اگر جهانی شدن معنای محصلی داشته باشد، همانا یکپارچه شدن و یک کاسه شدن است، یعنی وجود سیستم واحدی از قواعد و هنجارهای اجتماعی. اما چنین تعریفی در اقتصاد تا حدی محقق شده ولی در سیاست و فرهنگ نتوانسته تحقق پیدا کند. آنچه محقق شده، افزایش ارتباطات و پیوندها و تأثیر و تأثرات است. در مورد قسمت دوم از سؤال اول که بیان می‌کند، آیا فرایند جهانی شدن واقعی است یا نه؟ می‌توان به مواردی اشاره داشت.

معنای بدوی جهانی شدن، پیدایی یک سیستم یکپارچه و همگون و پیدایی نظم سیستمی واحد بر جهان است. گفته شد که این امر، تحقق نیافت و نظریه پردازان کم‌کم تفسیر خویش را در مورد جهانی شدن تغییر داده و جهانی شدن «افزایش ارتباطات متقابل و افزایش تأثیر و تأثر» نام گرفت ولی این تعریف، دیگر همان تعریف سابق که در اقتصاد صورت گرفته بود، نبود. قبلاً هر مقوله و رفتاری مربوط به سیستم زمانی و مکانی خاصی بود ولی الان دیگر آنطور نیست که به عنوان مثال موزیک آفریقایی یا داروهای پزشکی آفریقا، محدود به آفریقا باشد بلکه از زمان و مکان خویش، کنده شده است. «از جا کنده شدن» مورد تأکید گیدنز یا «عام و خاص شدن»

مورد اشاره رابرتسون، در واقع همین است. از یک طرف عام شدن خاص‌ها مطرح است مانند انتشار ادیان مختلف که قبلاً در مکانی محدود بوده‌اند، از طرف دیگر هم خاص شدن عام‌ها مطرح است که ممکن است در فضای امریکا هم احساس محلی بودن پیدا کنید. جهانی شدن هم به همین معناست.

یک طرف تعریف اشاره به حکومت یکپارچه در همه قلمروهای سیاست، اقتصاد و فرهنگ دارد. جهانی شدن هم در نگاه عامه مردم و هم در سنت‌های گذشته و هم در مراحل بدوی جهانی شدن، بدین معنا بوده است، اما وقتی که معلوم شد دنیا چنین نیست که تمام وجوه غربی را بپذیرد و حتی برعکس هم هست، یعنی فرایندهایی وجود دارد که از شرق به غرب در حال نفوذ کردن است، مانند اسلام و برخی واردات شرقی، (مذهب شرقی، موزیک شرقی، کالاهای شرقی ...) که نشان دادند جهانی شدن به معنای اول وجود ندارد، بلکه فرآیندی هست که جوامع مختلف به دلیل کثرت و گسترش ارتباطات و سایر مقولات فرهنگی و اجتماعی، تقیدات زمانی و مکانی خود را از دست داده‌اند.

نگاه دوم را به دلیل تنوعی که نسبت به جهانی شدن دارد، خیلی توضیح نمی‌دهم، چون هر متفکری با نگاه خاص خودش به آن نگریسته و جهانی شدن را معنی کرده است. برخی به آگاهی از سایر حوزه‌های جهان اشاره کرده‌اند: مرگ مکان، برخی از جا کنده شدن، عام شدن و خاص شدن، ... برخی از تفاسیر نگاه دوم به جهانی شدن هستند. جهانی شدن به معنای اول وجود ندارد. یعنی جهان یکپارچه نمی‌شود، جهان از همه جهت در هم تداخل کرده است و در برخی موارد مانند اقتصاد، یکپارچگی تا حدی اتفاق افتاده است ولی در سایر قلمروها اینطور نیست و مهمترین معضل جهانی شدن هم در این معنی، پیدایی یک فرهنگ و ارزش واحد است. تلاش‌هایی انجام می‌شود که ارزش‌های عام سیستمی را عرضه کنند یا فرهنگ غربی را در سطح لذت و خوشی فرهنگ عمومی بشر قرار دهند ولی تا کنون چنین توفیقی را نیافته‌اند. وجود معارضین مختلف در عرصه سیاست (مانند آنچه در خاورمیانه می‌گذرد) و خصوصاً مورد اسلام حاکی از عدم توفیق آنها است. پس فرهنگ جهانی شدن به معنای اول وجود ندارد ولی به معنای دیگری غیر از این معنی (مانند ورود و خروج فرهنگ‌ها در یکدیگر، افزایش نقل و انتقالات اجتماعی و تأثیر و تأثرات رو به فزونی، عام شدن خاص و خاص شدن عام) وجود دارد که معنای ای واقعی هستند، اینکه نتیجه این فرایند چه خواهد بود، مسأله‌ای است که به جهانی شدن به معنای اولیه برمی‌گردد. وجه غالب موجود در فرایند جهانی شدن، جریان غرب است که تلاش دارد جهانی شدن را به سوی آنچه خودش در معنای اول می‌یابد، هدایت کند.

**راهبرد** اما شما اشاره کردید که در جهانی شدن یک منطق اجتماعی واحد بوجود می‌آید، در حالی که اینجا مبنای Globalization را روشنگری در نظر گرفته‌اید ...

**دکتر کچویان:** جهانی شدن دو معنی دارد. آن تعریفی که اشاره کردید، تعریف بدوی جهانی شدن است، ولی در عمل چنین چیزی اتفاق نیفتاده است ...

**راهبرد** پس با جنابعالی به یک تفکر پست مدرنیسم غیر دوآلیستی می‌رسیم که در آن Global و Local مطرح نیست و در هم تنیده شدن و روی هم اثر گذاشتن است. در اینصورت نمی‌توان گفت جهانی شدن همان ادامه پروژه مدرنیته است، هرچند پروژه مدرنیته را تسهیل می‌کند ولی اینطور نیست که دیگر پروژه‌ها نتوانند از این مرکب، استفاده کنند، یعنی در بحث پرچالش ظرف و مظلوف، ماهیت‌های جداگانه مطرح است و اینطور نیست که ظرفی بنام جهانی شدن داشته باشیم که مظلوف آن روشنگری باشد. این تلقی در راهبرد جمهوری اسلامی ایران می‌تواند تأثیر بگذارد و به جای نگاه انتقالی، نگاه فعال را در قبال جهانی شدن برگزیند. اگر دوستان در این مورد تأملی دارند، بفرمایند.

**دکتر محیبان:** اینکه آیا Globalization ادامه مدرنیته هست یا نه، بحثی است که می‌توان بصورت جدی انجام داد، به نظر من مدرنیته نتیجه منطقی پروسه‌ای بود که در غرب اتفاق افتاد و قابلیت صدور به جای دیگر را هم ندارد ولی در Globalization ارزش‌هایی باید تولید و توزیع شود که مرزهای منطقه‌ای را درنوردد. گاهی ممکن است ارزش‌های مدرنیته وارد جای دیگر بشود و نتواند جذب و هضم شود و واکنش‌هایی را بوجود بیاورد. پس ابتدا لازم است تقسیم‌بندی‌ای را برای ابعاد مختلف Globalization داشته باشیم. برای انجام این کار نظرات جوزف نای<sup>۱</sup> را مطرح می‌کنم.

او در تحلیلی که با عنوان Globalism در مقابل Globalization نوشته است، مطرح می‌کند که: « Globalization به افزایش یا کاهش درجه Globalism برمی‌گردد. یعنی بر نیروها یا دینامیسم یا سرعت تحولات تمرکز می‌کند. به عبارت کوتاه‌تر Globalism را به عنوان شبکه زیربنایی اصلی در نظر بگیرید در

حالی که Globalization به هم فشردگی پویای فواصل در یک معیار عظیم برمی‌گردد». به عبارت بهتر جوزف نای معتقد است که Globalism پدیده‌ای با ریشه باستانی است، البته در شرایط فعلی دربرگیرندگی و اندازه Globalism را مهمتر از قدمت آن می‌داند. چون با توجه به نمونه‌هایی مانند جاده ابریشم، Globalism قبلاً هم بوده است و تُنکی و گستردگی روابط مطرح است و ریشه‌هایش در گذشته وجود داشته است و او Globalization را نمود آن در عرصه جهانی می‌داند و معتقد است در بطن تفکر Globalization، Globalism هم وجود دارد و نمی‌توان آن را منکر شد. پس Globalism جهانی شدن یا جهانی سازی را به ۴ بعد تقسیم می‌کند، چون این ابعاد با یکدیگر پیش نمی‌روند و باید ابعاد مختلفش را تفکیک کرد:

۱- بعد اقتصادی جهانی شدن؛ او معتقد است بین سالهای ۱۸۵۰ م. تا ۱۹۰۴ م. این بعد دوران رشد خودش را طی کرده و بسیار گسترش پیدا کرده است. دوران افول آن هم ۱۹۱۴ م. تا ۱۹۴۵ م. بوده است. ولی در شرایط فعلی هم رشد خوبی را نشان می‌دهد.

۲- بعد نظامی جهانی شدن؛ نای بحث Balanc of terror را مطرح می‌کند و تعادل وحشت را بین شوروی و امریکا ترسیم می‌نماید که تعادل وحشت امریکا و شوروی عملاً همه دنیا را دربر گرفته و نوعی از جهانی شدن شکل گرفته بود.

۳- بعد محیطی جهانی شدن؛ که به لایه اوزون و ایدز اشاره دارد که هر دو مورد را جهانی شده می‌داند.

۴- بعد اجتماعی که بیشتر مورد نقد ما است که حجمی از اطلاعات در جامعه گسترش پیدا می‌کند و این نهضت ایده‌ها، اطلاعات و تصاویر و مردم باعث تحولاتی می‌شود. حرکت‌های مذهبی، جنبه‌های معرفت علمی هم مورد توجه او قرار گرفته است.

یکی از معضلاتی که جوزف نای به آن اشاره دارد این است که این ابعاد با یکدیگر پیش نمی‌روند که باعث ایجاد نوعی عدم ایقان است. او عنوان می‌کند که ما در حال ورود به دنیایی هستیم که دنیای عدم ایقان و اطمینان است و انتهای آن مشخص نیست، چون عوامل تأثیرگذار عوامل دقیقاً روشنی نیستند که بتوانیم معلوم کنیم چه بعدی تأثیر بیشتر خواهد داشت. بنابراین در بحث جهانی شدن ارزش‌ها مدرنیته، یکی از کالاهای موجود در این بازار است، نه همه کالاهای موجود در این بازار. هنوز معلوم نیست میزان تأثیرگذاری مصرف کنندگان این ایده‌ها که در نقاط مختلف دنیا هستند و دستهای بلند جهانی سازی از کشورهای غربی بدانجا

می‌رود، این قدرت را دارند که تولیداتشان را در این کانال‌ها توزیع کنند یا خیر؟ به نظر من این جریان تا کنون ناموفق بوده و تأثیرگذاری غرب بیشتر بوده است.

اما نمونه‌های دیگری مانند ۱۱ سپتامبر هم مطرح است. یعنی جریان ترور از رابطه گسترده ارتباطی استفاده کرد برای اینکه یک ترور منطقه‌ای به وحشتی جهانی تبدیل شود (با توجه به تعریفی که آن‌ها دارند). در این چالش و مبارزه، حتی ترور هم جهانی شده و منطقه‌ای نیست؛ شبیه ترور ولیعهد پروس که منجر به جنگ جهانی اول شده و از نقطه‌ای بر سایر نقاط اثر گذاشت. اما الآن از همان ابزار ارتباطی (مانند C.N.N و B.B.C و یا حتی الجزیره) که امریکا برای توزیع افکار خودش بهره می‌گیرد، بن‌لادن هم بهره می‌گیرد، یعنی دیدگاه‌های دیگر هم فعال شده و می‌توانند از این امکان استفاده کنند. شاید برخی از این مسأله نگران هستند و جوزف نای هم همین را دلیل عدم ایقان جهان آینده می‌داند که مشخص نیست آیا امریکا و یا کشورهای دیگر که محور جهانی‌سازی را در دست دارند، قادر خواهند بود که بر نظام آشفته جهانی مدیریت کرده و آن را تحت کنترل بگیرند.

**راهبرد** پس جناب‌عالی هم اینکه مظلوف جهانی شدن، مدرنیته است را قبول ندارید و معتقدید که یکی از کالاهای موجود در بازار جهانی شدن، مدرنیته است که اگر چه کمک خوبی از جهانی شدن برمی‌گیرد ولی لزوماً با آن یکی نیست و به دلیل تأثیر متقابلی که در این جریان وجود دارد، مدرنیته بر جهانی شدن غالب نیست.

**دکتر محبین:** با این تذکر که بستگی به قدرت marketing هر تفکر دارد. مدرنیته هم نتوانسته به جریان عام تبدیل شود و همیشه تنها بخشی از نخبگان را به خود جذب کرده است. اگر اسلام هم در marketing موفق باشد می‌تواند از همین شبکه استفاده کند. منظور من از marketing مخاطب‌یابی است، هر قدر مخاطب‌یابی گسترده‌تر باشد، قدرت marketing آن بالاتر است و هر قدر هم نتواند، پائین‌تر. گاهی لازم است در خود پیام هم تغییراتی بدهند، تا قابل انتقال باشد، گاهی هم مخاطبین در پیام تغییراتی می‌دهند تا آن را بپذیرند.

**دکتر کچویان:** اما در مورد بیان جوزف نای، Globalism به عنوان یک ایدئولوژی و مکتب مطرح است ولی...

**دکتر محبیان:** نظر جوزف نای بدین صورت است که ما دو بخش داریم. گُر اصلی Globalization که نمود بیرونی آن را مطرح می‌کنیم، همان تفکر Globalism است. هرچند معتقدند که نمی‌خواهیم هیچ تفکری را توسعه بدهیم ولی این تفکر بار دارد و این‌ها می‌خواهند که جهانی بشوند، نوعی هم‌وزنیه کردن دنیا مدنظر آنها است و این مربوط به ذات Globalism است ولی وقتی که می‌خواهد نمود پیدا کند و روابط را گسترش بدهد، شکل نوعی Network عظیم را پیدا می‌کند که در دنیا موجود است. جوزف نای هم تقریباً چنین مسأله‌ای را بیان کرده و می‌گوید Globalization به افزایش یا کاهش درجه Globalism برمی‌گردد، یعنی بر نیروهای دینامیسم یا سرعت تحولات تمرکز می‌کند.

**دکتر کچویان:** چون، به عنوان یک ایدئولوژی، تفکیک روشن است، یعنی جریان نو محافظه‌کاران یا لیبرالیسم جدید، از زمان تاچر و اجماع واشنگتن، با یک نوع ایدئولوژی وارد عرصه شده و خواستند جهان را یکپارچه کنند.

سخن من این است که در این کلام که روند Globalism وجود داشته است، تناقض وجود دارد. چون Globalism یعنی ایدئولوژی. و این جمله که روند Globalism وجود داشته است چه معنایی دارد؟ در مورد Globalization می‌توان گفت یعنی که روند Globalization از ابتدای خلقت بشر وجود داشته است و در طی بسط و گسترش، انسان‌ها به هم نزدیکتر شده‌اند. در واقع اعتقاد و میل به جهانی‌سازی وجود داشته است و این با روند تفاوت دارد. وجود گرایش به جهانی شدن درست است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
**راهبرد یاس**  
 آقای دکتر عیوضی، جناب عالی در این بحث چه نظری دارید؟

**دکتر عیوضی:** رابطه بین مدرنیته و جهانی شدن، از مباحث معروفی است که گیدنز آن را طرح کرده و جهانی شدن را یک مدرنیته بزرگ معرفی می‌کند یا جرلیک که بحث مدرنیته چندگانه را مطرح می‌کند یا رابرتسون که به مدرنیته متأخر می‌پردازد. اعتقاد من این است که جهانی شدن به لحاظ خصوصیات و ویژگی‌های درونی‌ای که دارد با مدرنیته یکسان نیست. چون جهانی شدن مفهومی رشته‌ای است، البته در برهه‌ها و زوایای رابطه این دو را با هم می‌توان دید و تأیید کرد لیکن مطلق و عام نیست، درک مفهوم رشته‌ای جهانی شدن نیازمند مطالعات بین رشته‌ای است. جهانی شدن مفهومی فرامفهومی است که به یک معنی سایر مفاهیم و دیدگاه‌های مختلف را هم تحت تأثیر قرار داده و شکننده می‌کند. از این منظر جهانی شدن را به دو حوزه و



عرصه، متمایل می‌بینم. جهانی شدن بیشتر مفهومی ذهنی است که بسته به این که دیگران و ایفاکنندگان نقش‌های مختلف - در سطح افراد، دوست‌ها و نخبگان - چگونه نقش بازی کنند، چهره‌ها و جلوه‌های مختلفی را از خود به منصه ظهور می‌رساند.

چیزی که در تحلیل‌ها کمتر بدان توجه می‌شود این است که حوزه مفهومی جهانی شدن به قدری وسیع است که ما را از ارائه یک تعریف جامع و مانع عاجز می‌کند.

بنده جهانی شدن را بطور کلی یک مفهوم ذهنی می‌دانم و در شکل‌گیری وجوه متفاوتی که بوجود می‌آورد، نقش متغیرهای دیگر را هم فعال می‌بینم. مثلاً بحث مربوط به دیگران را به عنوان یک پروسه و مسأله‌ای که قابل توجه است، می‌دانم. بنابراین در این بحث، با تکیه بر صرف تعاریفی که ارائه شده، می‌توانیم یک نگاه ذهنی و عینی را برای جهانی شدن در نظر بگیریم. نگرش‌های انسان محور، صرفنظر از تمایزهای غیراکتسابی، نگرش‌هایی که در ذهن و تفکر انسان نشأت می‌گیرند یا بعد عینی آن‌ها که عبارتست از رشد ابزارهای ارتباطی و فراگیری که چرخه جهانی شدن را متحول می‌کند. لذا در بحث جهانی شدن و تعریف آن به بحث ذهنی و عینی بودن این مفهوم تأکید دارم و در تعریفی هم که برای این واژه در نظر گرفته‌ام، اشاره کرده‌ام: «جهانی شدن مفهومی است که اشاره به ذهنیتی دارد که تمایلی سیری‌ناپذیر به گسترش در ابعاد گوناگون دارد (جهانی شدن ذهنی) و در این راستا ابزارهای مختلفی، خصوصاً فن‌آوری‌ها، تکنولوژی‌ها و مصادیق دیگر را به خدمت می‌گیرد. (جهانی شدن عینی)».

اگر در تعریف خویش از جهانی شدن، این نکته را هم لحاظ کنیم می‌تواند جامع‌نگرانانه‌تر باشد. بر این اساس، جهانی شدن و جهانی سازی را دو روی سکه می‌بینم؛ با تقسیم جهانی شدن به دو وجه ذهنی و عینی و با تأکید بر این نکته که حوزه‌های مطالعه جهانی شدن، بسیار گسترده‌تر و وسیع است. هر واژه و نکته‌ای را که در زندگی اجتماعی انسان‌ها داریم، با جهانی شدن قرین و مرتبط است؛ پس با برخی از مصادیق نمی‌توان آن را یکسان دید. وقتی اینگونه به مسأله جهانی شدن و سطح تحلیل آن تأکید و توجه شود می‌توانیم نگاه و دید خود را گسترده‌تر کنیم. هم حوزه نظر و عمل از یک منظر و هم حوزه‌های تأثر و تأثیرگذار بر یکدیگر در عرصه تحولات اجتماعی می‌تواند بر سرنوشت «چیستی جهانی شدن» تأثیر بسزایی داشته باشد. بنابراین جهانی شدن در واقع پروسه‌ای تاریخی و پروژه‌ای مبتنی بر منافع گسترده انسان‌ها است و تعریف از آن تحت تأثیر نوع نگاه بازیگرانی است که در طول تاریخ، هم در حوزه نظر و هم در حوزه عمل اقداماتی را انجام داده‌اند.

یکی از اجزاء و ظروف این پدیده بحث مدرنیته است، که در دوره خاصی از زمان آمده و جهانی شدن را تحت

جهانشمولیت خودش قرار داده است. اما بحث به همین جا ختم نمی‌شود و انبساط و انقباضی که بشر در زندگی قرن بیست و یکم تجربه خواهد کرد قطعاً بر این محور، محصور و مقید نمی‌گردد. آینده همواره فراتر از گذشته است، هر چند منقطع و منفک از آن نمی‌باشد.

## پس جنابعالی هم در این خصوص دیدگاه موافق دارید. جناب آقای مهندس نبوی.

**مهندس نبوی:** با این دیدگاه، Globalism به جهان‌گرایی برگردان می‌شود که نوعی ایدئولوژی است. آگاهی بشر به حدی رسیده است که طبق نظر رابرتسون، انسان، جهان را به مثابه یک کل نگاه می‌کند. این بحث جهان‌گرایی است که از قدیم بوده و مفهوم بشریت و شهروندی جهانی هم از آن بدست می‌آید. در تعالیم اسلام و مسیحیت هم مفاهیم عام (Universal) هستند. عده‌ای که بین جهانی‌سازی و جهانی‌شدن فرق می‌گذارند، در هر دو از ترجمه کلمه Globalization استفاده کرده‌اند. به نظر می‌آید که در پی Globalization اراده‌ای هست که می‌خواهد جهان را آنطور که خودش می‌پسندد، یکپارچه کند، که ترجمه دقیق آن جهانی‌سازی است. اگر هم صحبت از جهانی‌شدن است، از دیدگاه لیبرالیسم و مدرنیته همان جهانی‌سازی مدنظر است.

کسی که جهانی‌شدن یا جهانی‌سازی را به مثابه مدرنیسم می‌داند، دقیقاً جهانی‌سازی مدنظرش است. از جمله طرفداران این نظر آنتونی گیدنز است؛ اولریش بک هم نظراتی شبیه آنتونی گیدنز دارد. آنها از توضیح چند علتی در مورد جهانی‌شدن دفاع می‌کنند و آن را نتیجه مدرنیته می‌دانند و تفسیر تک علتی مارکسیست‌ها را که تنها سرمایه‌داری را نیروی محرکه جهانی‌شدن می‌دانند، قبول ندارند. از قول گیدنز نقل شده است که: پویای مدرنیته به طور تغییرناپذیر به سوی جهانی‌شدن نهادهای سرمایه‌داری، صنعت‌گرایی، نظارت اداری و کنترل ابزار خشونت پیش می‌رود.

گیدنز معتقد است دولت - ملت اهمیت خود را در عصر مدرنیته جهانی شده، حفظ کرده است. او با مارکسیست‌ها در اینکه سرمایه‌داری ذاتاً توسعه‌گراست موافق است اما می‌گوید تمرکز قدرت در دولت - ملت باعث بسیج منابع اجتماعی، اقتصادی و نظامی می‌شود و ترکیب این وضعیت با سرمایه‌داری و تولید صنعتی، توسعه غرب را مقاومت‌ناپذیر ساخته است. قابل ذکر است که مخالفان «جهانی‌شدن به مثابه مدرنیته» هم کم

نیستند.

نظر دیگری هم هست که جهانی شدن را به مثابه نتیجه سرمایه‌داری می‌داند. این افراد معتقدند سرمایه‌داری توسعه‌گرا به دنبال جهانی‌سازی است. (نظریه نظام‌های جهانی والرش‌تاین، جیمسون، اسکات لث و...) در این مورد صحبت می‌کنند، و این را اشکال جدیدی از استثمار سرمایه‌داری می‌دانند.

نظریه دیگری هم هست که جهانی شدن را به مثابه پسامدرنیسم می‌داند که فرهنگ جهانی در آن پاره پاره است، گسسته است، متکثر است، تلفیقی است؛ شبکه‌های ارتباطی سراسری ایجاد شده که باعث به جریان انداختن معانی، انسان‌ها و کالاها شده است و در نتیجه این جهانی شدن، نسبی شدن و متکثر شدن خود غرب هم بوجود آمده است و اینکه هرگز یک غرب همگون وجود نداشته است و مواجهه با مهاجرت‌ها، غیرهایی را در خود غرب بوجود آورده است. نتیجه اینکه ادعای «جهانی شدن به مفهوم ایدئولوژیک یک فرآیند است» قابل اثبات نیست. البته به عنوان یک پروژه بدنبال آن بوده‌اند ولی موفق نبوده‌اند.

در واقع، ابزاری را که آنها مظاهر جهانی شدن می‌دانند شامل مواردی مانند مسائل قومی (که در جهانی شدن برای آن حقوق قومی هم قائل هستند) است که الآن ضد جهانی شدن عمل می‌کند. در مسأله تکنولوژی هم هرچند به بهم پیوستگی فزاینده جهان کمک کرده است، ولی در خیلی جاها هم ضد آن عمل می‌کند، مثلاً از تکنولوژی برای انحصار استفاده می‌کنند. مثلاً در جنگ خلیج فارس انحصار خبررسانی در اختیار C.N.N قرار می‌گیرد. و یا شبکه‌های مالی که به کمک (ICT) درست کرده‌اند، در انحصار شبکه‌های فراملیتی است، که ابزاری دوله است، که هم گسست و هم پیوستگی را نشان می‌دهد. یعنی اینکه آقای دکتر کچویان گفتند: فقط در اقتصاد جهانی شدن را شاهد بوده‌ایم، به نظر من در اقتصاد هم جهانی شدن را نداریم، در اقتصاد هم انحصار را بیشتر داریم. WTO خود وسیله انحصار است و شرکت‌های فراملیتی هم انحصاری هستند و مظهر جهانی شدن نیستند و یا رسانه‌ها که در انحصار مالکین عمده آنها است.

ایدئولوژی هم که بعنوان یکی از مظاهر جهانی شدن مطرح است، به همین صورت است، که گاه قصد پیاده کردن دمکراسی را دارند، در حالی که واقعی نیست و هانتینگتون هم معتقد است که در جهان اسلام، صحبت از دمکراسی نباید کرد. مواردی مانند بحث‌های قومی، تکنولوژیک، مالی، رسانه‌ای و ایدئولوژیک را فردی بنام آپادورای در نظریه گسست و تفاوت در اقتصاد فرهنگی جهانی، تحت عنوان چشم اندازهای جهانی شدن جمع کرده است.

اگر فرایندی را بخواهیم ترسیم کنیم می‌توان گفت ایده جهان‌گرایی قابل قبول است و جهان هستی ما این

ظرفیت را دارد که به عنوان یک کل و نظام دیده شود و در اینجا بحث ظرف و مظلوف پدید می‌آید، یعنی این ظرف (که جهان ما است) این ظرفیت را کاملاً دارد. ولی اینکه آیا مظلوف آن هم می‌تواند این ظرفیت را داشته باشد، مظلوف‌هایی مانند سرمایه‌داری و مدرنیته چنین ظرفیتی را ندارند. به هم پیوستگی جهان در حال فزاینده‌تری است و این امکان به هم پیوستگی با ابزار جدید فراهم شده است...

**دکتر کچویان:** اما من در مورد این جمله آقای مهندس نبوی که فرمودند: جهانی شدن در اقتصاد هم برآورده نشده است باید بگویم اصولاً هر کسی که بتواند جهانی شدن را محقق کند، آن را انحصاری می‌کند. حتی اگر ما مسلمانان هم بتوانیم جهانی شویم، آن را انحصاری خواهیم کرد، یعنی سعی خواهیم کرد دنیا را با اسلام اداره کنیم و نبایستی غیر از ارزش‌های اسلام، ارزش‌های دیگری در جهان حاکم شود.

**مهندس نبوی:** به عنوان مثال در بحث‌های جهانی شدن عنوان می‌شود که بایستی مرزهای تعرفه‌ها را بردارید ولی خود کسانی که این ابتکار در دستشان است، به آن عمل نمی‌کنند. مثلاً آمریکا در حالی که خودش به این مورد عمل نمی‌کند اصرار دارد که کشورهای جهان سوم مرزهای تعرفه‌شان را بردارند. پس در عمل اقتصاد جهانی نشده است. بلکه امکان سلطه‌ی نسبی اقتصاد سرمایه‌داری فراهم شده است.

**دکتر خوش‌چهره:** این کلام بدین معناست که کشورهای قدرتمند می‌خواهند اثرگذاری داشته باشند ولی اثرپذیری خیر، که پروژه حاصل می‌شود و الگوی موردنظر خودشان را تعقیب می‌کنند. از جمله ادله یعنی مخالفین جهانی سازی نیز همین است که جهانی شدن اگر بپذیریم که در مقام ایده خوب است ولی کارکردهای ابزاری آن که در جهت سلطه است قطعاً خیر. مثلاً جهان واحد، پول واحد هم می‌خواهد، ولی نباید این پول به سرکردگی دلار باشد، که اتحادیه اروپا هم در عمل تلاش کرد با ایجاد یورو به مقابله سلطه دلار (که می‌تواند گستره‌ای جهانی داشته باشد) برود. پس میزان اثرگذاری و اثرپذیری که در حقیقت از دلائلی است که چالش ایجاد کرده است.

به این ترتیب به هم پیوستگی جهان در حال فزاینده‌تری است ولی بین مدرنیته و جهانی شدن این همانی وجود ندارد؛ اگرچه غریبان از پدیدار جهانی شدن در راستای پروژه مدرنیته استفاده می‌برند...

**دکتر عیوضی:** یعنی بگویم جهانی شدن به معنای توسعه جهانی مقوله‌های مادی و معنوی است که منجر به

بازسازی تولیدهای جدید در قلمروهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خواهد شد. نکته این است که این تولیدات جدید می‌توانند در جهتی مغایر با مدرنیته باشند و صورت‌بندی‌های جدید در حوزه‌های مختلف را عرضه کنند. این تذکر را هم بدهم که حاصل این میزگرد بایستی تعریف جهانی شدن به گونه‌ای باشد که با متغیر توسعه‌ای که مدنظر داریم قابل جمع باشد. به بیان دیگر، تأثیر تحولات جهانی را در عرصه‌ی ملی شناسایی کنیم و نسبت درون و برون را آشکار گردانیم. بدین ترتیب جهانی شدن مشخصاً در ایران و از زاویه مواضع و منافع نظام جمهوری اسلامی باید مورد شناسایی قرار گیرد و بحثی کاربردی از رابطه‌ی توسعه و جهانی شدن به دست می‌آید...

**مهندس نبوی:** در همین راستا که حرکت نماییم به این نتیجه می‌رسیم که ایده جهان‌گرایی (Globalism)، مقبول است ولی مظلوم مدرنیته آن، خیر.

## اما نظرات آقای دکتر عیوضی در نسبت‌های جهانی شدن با مدرنیته و پست مدرنیته، ناگفته ماند...

**دکتر عیوضی:** جهانی شدن، مدرنیته و پست مدرنیته از جمله مفاهیم چند بعدی هستند که دارای بار فکری - فرهنگی بوده و ناظر بر مناسبات اجتماعی خاص و روابط ویژه‌ای می‌باشند. البته این خاص و ویژه بودن به معنای نفی تکرار در مصادیق نیست، لیکن در مجموع حد و مرزهایی را متصور می‌سازند که فی‌نفسه چارچوب‌های مشخصی را برای نحوه‌ی زندگی انسان‌ها ترسیم می‌کنند. مدرنیته را می‌توان پدیده‌ای دانست که هرچند نه به صورت مطلق اما به صورتی نسبتاً زیاد محقق گردیده است و امروزه می‌توان از علوم، نهادها، ساختارها و زندگی مدرن سخن گفت و نمونه‌هایی از آن را نشان داد، اما پست مدرنیته، کوشش‌های متنوع فکری را برای نقادی علوم، نهادها، ساختارها و زندگی مدرن در بر می‌گیرد. این کوشش‌های منتقدانه از ابتدای شکل‌گیری دوران مدرن وجود داشته است لیکن هیچگاه بدین سان فرصت بروز و مهلت طرح شدن به این گستردگی نداشته است.

ناکارآمدی‌های زندگی در دنیایی ساخته شده از افکار و روش‌های مدرن، نظرها و نظریه‌ها را تغییر سمت و جهت داده به گونه‌ای که در برخی موارد، پست مدرن‌ها هرگونه مبنایی را منکر گردیده و لذا فاقد قدرت بازبینی و اصلاح شده‌اند. در مجموع، تلاش‌های فکری و عملی منتسب به گرایش‌ات پست مدرنیستی نتوانسته‌اند

به صورت ریشه‌ای، جریان و جنبش در زندگی روزمره ایجاد نمایند و عمدتاً چالش‌ها و کشاکش‌های تند و حاد در «سطح» صورت گرفته و کمتر جنبه‌ی عمقی و دگرگون‌ساز یافته است. با این حال نمی‌توان از تأثیر شکاف‌های برجسته شده توسط پست مدرن‌ها در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مدرن، غافل ماند. این نکته با توجه به پدیده‌ی جهانی شدن، روشن و قابل هضم می‌گردد. زیرا جهانی شدن به مثابه‌ی مفهومی که مشتمل بر عناصر متضاد در درون خویش است، نه مدرن است و نه پست مدرن و در عین حال هم مدرن است و هم پست مدرن. جهانی شدن پدیده‌ای است که بیش از هر چیز به «فضاسازی‌های» متنوع در سطوح مختلف حیات بشری انجامیده است. این واقعیت هرچند به اصطکاک و برخورد میان سطوح می‌انجامد اما در عین حال، فرصت و مجال بی‌سابقه‌ای را برای طرح شدن به وجود آورده است. در واقع، جهانی شدن با چند سطحی نمودن روابط و افزایش مستمر سطوح، عملاً موجب فعال شدن شکاف‌های برجسته شده توسط پست مدرن در حیات مدرن - که ابتداء بر مدرنیته دارد - گردیده است. جهانی شدن همه‌ی این شکاف‌ها را می‌پوشاند بدین معنی که به نحوی میان آنها با جهانی شدن ارتباط برقرار می‌شود. دیوید هلد نیز اشاره می‌کند که در فهم جهانی شدن باید از واژه‌هایی چون «انبساط» بهره جست. افزایش روزافزون سطوح به معنای افزایش احتمالات و لذا کاهش قدرت پیش‌بینی است. از این رو آینده نامعلوم و مبهم است و شاید هم به همین دلیل برای گریز روانی و عینی از آن، مباحث آینده‌سازی به طرز چشم‌گیری رواج یافته و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. از یکسو عزم بر «ساختن» بر مدرنیته و افکار مدرن تکیه و به آن اشاره دارد و از سوی دیگر پذیرش «امکان»‌های دیگر و نفی انحصار در قالب‌ها و باور بدانها بر پست مدرنیته و افکار پست مدرنیستی تکیه و بدان اشاره دارد. بنابراین جهانی شدن فضا و عرصه‌ای است که در آن به نظر می‌رسد از مهم‌ترین محورهای مدرنیته و پست مدرنیته، تلفیقی برای بهروزی زندگی بشر حاصل آید و مدرنیته به خود خودی با چالش‌های قابل توجهی مواجه است.

## آیا شما قائل به تفاوت میان جهانی شدن حاضر با جهانی شدن‌های

گذشته هستید؟

**دکتر عیوضی:** با مروری بر تأملات صورت گرفته در مورد جهانی شدن می‌توان آنها را به دو دسته‌ی توصیفی - اعم از این که نگرش مثبت یا منفی نسبت به جهانی شدن داشته باشند - و تجویزی و آینده‌نگرانه - اعم از اینکه اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و دینی باشند - تقسیم بندی نمود. همچنین از زاویه‌ای دیگر می‌توان آنها را به دو

دسته‌ی عین‌گرا، تکنولوژی و اقتصاد محور با تأکید بر اینکه تجارت، نیروی محرکه‌ی جهانی شدن است از یکسو و ذهن‌گرا و فرهنگ محور با تأکید بر نقش هویت در حیات بشری و نیازمندی انسان به روابط انسانی و آسایش و پویایی فرهنگی از سوی دیگر تقسیم‌بندی کرد. با این حال به نظر می‌رسد که می‌بایستی با رعایت اعتدال، هر دو بعد ذهنی و عینی را با لحاظ اهمیتشان در نظر گرفت. در این صورت دیگر نه استحاله و نه انزوا به عنوان درک و دریافتی از جهانی شدن، پذیرفته نخواهد شد. چنین نگرش‌های تلفیقی‌ای، از ضروریات امروز، آینده هستند و به مرور مواجهه‌ی هرچه بیشتر با چالش‌های ذهنی و عینی جهانی شدن، پرورنده خواهند شد.

در مورد سوابق جهانی شدن نیز گفتنی است که این پدیده نیز همچون سایر پدیده‌ها قطعاً دارای سابقه، گذشته و تاریخ است و اگر امروز ظهور یافته و ما آن را در این نام و عنوان می‌شناسیم، به جهت شرایط خاص زمانه و رابطه و تأثیری است که با آن برقرار کرده و لمس می‌نماییم.

آنچه را که باید به عنوان تفاوت‌های جهانی شدن حاضر با جهانی شدن‌های گذشته در نظر داشته باشیم، همین شرایط خاص زمانه و رابطه و تأثیر کنونی است که این پدیده را برای ما به صورتی خاص و در قالب یک مفهوم، هرچند مبهم و تو در تو و چند لایه درآورده است. شاید بتوان این شرایط را به «تکنولوژی» و نه حتی علم قابل تحویل دانست. امروز، حتی با تقلیل علم به تکنولوژی و تأکید بر فایده‌ی تکنولوژیکی علم و تقید بدان، سبب گردیده‌اند شرایط خاصی متفاوت از جهانی شدن‌های گذشته برای قدرت‌های مادی سیری ناپذیر جهان کنونی فراهم آید. اما باید در نظر داشت که آنچه گفته شد، همه‌ی تفاوت را شامل نمی‌شود، زیرا هر چند بخشی از شرایط خاص و متفاوت مورد اشاره، ناظر بر قدرت‌ها و محوریت قدرت در جهانی شدن است لیکن، عوامل و عناصر دیگر هم فرصت پرورده شدن و رشد نمودن یافته‌اند. بخشی از این را می‌توان به آگاهی و افزایش سطح آن از یک سو و بخش دیگر را به فراهم آمدن امکان و امکانات عمل و اقدام، خلاف نظر قدرت‌ها و روابط قدرتی موجود از سوی دیگر نسبت داد. بنابراین افزایش متغیرهای دخیل متضاد، جهانی شدن حاضر را از جهانی شدن‌های گذشته متفاوت ساخته است.

**راه‌برد** **یاس**  
 اکنون وقت آن است که حول این پرسش، مذاقه نماییم که به راستی،  
 از میان حوزه‌های اقتصاد، فرهنگ و سیاست کدام یک در جهانی شدن تأثیر  
 بیشتری داشته‌اند؛ اگرچه برخی معتقدند که مهم‌ترین و محوری‌ترین قلمرو  
 جهانی شدن اقتصاد است.

**دکتر کچویان:** چون ما با فرآیند اخیر جهانی شدن روبرو هستیم، تمرکز بحث هم روی این است، این مسأله را که بشر در طول تاریخ از صورت‌های خاص نظامات مقید به شرح وظائف خاصی، جلوتر آمده و پیوندها و ارتباطاتش بیشتر شده است و صورت‌های عام‌تری پیدا کرده است، را کنار گذاشته و به این مقطع اخیر که تحت تأثیر غلبه غرب بر فرآیند جهانی شدن قرار گرفته است را مورد بررسی قرار می‌دهیم و قبل از این دوران، تمدن‌های مختلف مانند تمدن اسلامی و یا تمدن مسیحیت در جهت جهانی شدن خودش اقدام می‌کرده است و ارتباطات و پیوندی برقرار کرده یا ارتباطات خود را افزایش می‌داده است.

این تمدن‌ها هیچ‌گاه نتوانسته‌اند به نقطه نهایی خودشان برسند و نتوانسته‌اند کل جهان را تحت پوشش خودشان قرار دهند و تمدن‌های مجزایی بوده‌اند. جهانی شدن در این مقطع اصلی مطرح شد و وقتی که روند توسعه غرب، کل عالم را گرفته است. یعنی غرب از مراحل ابتدایی‌اش شروع کرده و در قبال آن معارض‌های تمدنی وجود داشته است. در مراحل اولیه از طریق لشکرکشی و استعمار، اقدام شد و در مقطع اخیر بود که دفعاتاً با مفهوم جهانی شدن مواجه شدیم چون این طور به نظر می‌رسید که غرب بستر توسعه خودش را به طور کامل پیدا کرده است و توانسته است کل جهان را عرصه واحد عملش بکند، با لحاظ این قضیه که نیروی اصلی این جریان غرب بوده است، از اینکه حوزه‌های تحت تأثیر جهانی شدن کدام‌اند و ریشه‌های آن چیست و علل و عوامل کدام است، به روشنی می‌توان صحبت کرد.

غربی‌ها در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ تقریباً کل دنیا را گرفته بودند و جایی نبود که از سلطه آنها بیرون باشد و اگر کل این تمدن را در نظر بگیریم و شوروی را هم در آن قرار دهیم، در اواخر قرن ۱۹، بحث توسعه حاصل شده بود ولی چرا در آن مقطع مفهوم جهانی شدن مطرح نشد؟ چون ادغام جهان به صورت ساختاری انجام نگرفته بود.

یعنی در جاهای مختلف، تمدن‌های مختلف به حیات خودشان ادامه می‌دادند، هرچند که حیات فعالی نبود. هرچند مستعمراتی بود ولی کل رفتار سیاسی دولت‌ها را تحت تأثیر قرار ندادند. اقتصاد آنها هم به صورت ساختاری ادغام نشده بود. مثلاً کشورهایی که صادرات نفت خام داشتند فقط قسمت‌هایی که این کار را انجام می‌داد، در سیستم غربی ادغام شده بود. دیگر بخش‌های کلی اقتصاد، روند محلی خود را داشتند، به دلیل این که این نفوذ به همه سطوح نکشیده بود و آن مقداری هم که بود براساس قدرت نظامی حفظ می‌شد، بحث جهانی شدن در آن مقاطع مطرح نشده بود. در این مقطع که بحث جهانی شدن مطرح شد بدین دلیل بود که



کسانی مثل گیدنز، لومان و ... هرچند غرب کنترل جهان را به یک معنی در دست ندارد ولی اشکال زندگی غربی آن قدر بسط و گسترش پیدا کرده است که جوامع غیر غربی خودشان عامل این توسعه شده‌اند. در چنین مقطعی است که بحث جهانی‌شدن مطرح می‌شود، مقطعی که دیگر غرب نیست که این رفتارها و هنجارها را تحمیل می‌کند، بلکه خود طرف‌هایی که در جهان هستند به حاملین این تمدن و فرهنگ و هنجار در حوزه‌های مختلف اقتصاد و سیاست و ... تبدیل شده‌اند.

از این منظر و در این چارچوب که نگاه کرده و به چیزی که در انتهای آن به نام جهانی‌شدن ظاهر شده است، توجه کنیم معلوم می‌شود که جهانی‌شدن، فرآیند طولانی مدتی است که با لشکرکشی و استعمار شروع شده است، این مطلب چهره دیگری به خود خواهد گرفت. ما در عین حال که معتقدیم به دلیل ماهیت روابط غرب با جهان از این دوره جهانی‌شدن پدیدار شده است، ولی باید توجه کنیم که اگر نبود لشکرکشی‌ها و حرکت‌های استعماری سیاسی، اقتصادی گذشته، این مرحله اخیر جهانی‌شدن را نمی‌داشتیم. با این دید برای ریشه یابی جهانی‌شدن به شکل صحیح‌تری می‌توانیم تحلیل کنیم. جهانی‌شدن از این منظر یک عامل و علت واحدی ندارد و در مقاطع مختلف به شکل‌های مختلف پیش برده شده است. اگر جهانی‌شدن را با دو معنا در نظر بگیریم، یک معنی اینکه تلاش می‌کند که جهان را در قالب نظم هنجاری واحدی در زمینه‌های اقتصاد، فرهنگ و سیاست قرار دهد و معنای دیگر اینکه در جهانی‌شدن ویژگی‌های تأثیر و تأثر و ارتباط و ویژگی‌های مشابه ظاهر می‌شود. تحلیل متفاوت خواهد شد.

به نظر من شکل دوم جهانی‌شدن، معلول تلاش غرب برای تحقق شکل اول جهانی‌شدن بوده است و این هم از مقاطع مختلف گذشته است. یعنی یک مقطع، مقطع لشکرکشی است و مقطع دیگر، مقطع استعمار مستقیم است. مقطع دیگر استعمار غیر مستقیم است. یک مقطع هم مربوط به طرح‌های توسعه است و نظایر اینها. تا این مقطع، (که در واقع با مکانیسم‌های متفاوتی برای این کار مواجه می‌شویم در فرآیند جهانی‌شدن آنچه که محقق شده است)، این نیست که جهان نظم یکپارچه‌ای پیدا کرده باشد. ولی این تمایل به جهانی‌شدن، در گذشته هم به همین صورت بوده است. یعنی در گذشته تمدن اسلامی و تمدن مسیحی در بسط و توسعه خودش برای ادغام جهان در نظم خودش به همان میزان جهان را جهانی می‌کرده است. ادیان هم تلاش کرده‌اند که جهان را به صورت یکپارچه در تمدن خودشان قرار دهند ولی جهانی‌شدن به آن شکلی که آنها می‌خواستند محقق نشده است و به این شکل محقق شده است که روابط زیاد شده و تأثیر و تأثیرات زیاد شده است.

اثرپذیری ساختارهای مختلف در جاهای مختلف دنیا از یکدیگر بیشتر شده است، ولی شکل اول محقق نشده

است. با این حال این شکل اول است که علل و عوامل این قضیه محسوب می‌شود. برای اینکه جهان یکپارچه شود، بایستی ساختارهای موجود دنیا نابود می‌شده است یا در ساختارهای غرب ادغام می‌شده است. غربی‌ها هنگامی که در مرحله اول حرکت را شروع کردند، هیچ راهی نداشتند که بتوانند این ساختارها را ادغام کنند، آلا اینکه لشکرکشی یا استعمار کنند، بنابراین در یک مرحله، علت جهانی شدن، لشکرکشی‌ها بوده است. یعنی اگر ناپلئون به مصر نمی‌رفت، فرانسه به الجزایر نمی‌رفت، انگلیس به هند، اندونزی یا فلپین نمی‌رفت و ... زمینه ادغام یا ورود آنها به جهانی شدن ممکن نبود. یعنی نقطه آغاز جهانی شدن، جهان‌گشایی است. غربی‌ها هر مقطع که پیش آمدند، بسته به قابلیت‌هایشان و بسته به اینکه چه مقدار ساختارهای موجود جهان را به هم ریخته‌اند و بسته به اینکه چه مقدار مقاومت در آن کشورها ایجاد شده است، مکانیزم‌ها و روش‌های متفاوتی را دنبال نموده‌اند. در یک مرحله بعد از لشکرکشی، بحث امپریالیسم و استعمار سیاسی مطرح شد ولی مقاومت اولیه از بین رفته بود و زمینه حضور سیاسی فراهم شده بود ولی در عین حال مقاومت هم ایجاد شده بود. در این مرحله غرب خودش را کنار کشید و نیروهای دست‌نشانده‌ای مانند رضاشاه و دیگران، جهانی شدن را دنبال کرده و کار ادغام این سیستم‌ها را در سیستم جهانی پیگیری نمودند. در این مرحله هم کارهای مختلفی انجام گرفت.

در یک مرحله بحث‌های توسعه به عنوان بخشی از قضیه جهانی شدن مطرح بود. توسعه ساختارهای اقتصادی - اجتماعی کشورها را به هم می‌ریخت به نحوی که این سیستم‌ها در سیستم غرب ادغام شوند. یعنی این هم باز یک مرحله از جهانی شدن بود که خود این مرحله هم دارای مراحل مختلف و اشکال متفاوت بود. یک مرحله صرفاً در مورد طرح‌های توسعه و نوسازی بود، که دیدگاه بسیار خاصی در مورد آن وجود داشت. بعد توسعه اقتصادی - اجتماعی مطرح شد، بعد توسعه سیاسی و فرهنگی مطرح شد که هدف همه این موارد در مسیر واحدی بود. یعنی از نقطه جهان‌گشایی تا نقطه آخر، اهداف واحدی دنبال می‌شد که متناسب با هر مرحله ساز و کارهای جهانی متفاوتی را برگزیده‌اند. در دوره‌ای جامعه ملل را درست کردند، بعد سازمان ملل، بعد اعلامیه‌های حقوق بشر صادر شد و قالب‌هایی برای اداره دنیا در نظمی نوین طراحی شد.

این‌ها بخش‌هایی از مهره‌چینی برای فرآیند توسعه بوده است. کاری که در مورد ایران در زمان شاه و در دوره اخیر با نام دموکراسی‌سازی انجام شد، دقیقاً مرحله پایانی جهانی شدن بود که آن را با ما شروع کردند.

از دهه ۷۰ در زمینه‌های مختلف، حرکت به سمت این نوع جهانی شدن آغاز گردید که در آن حاملان جهانی،

دیگر خود غربی‌ها نیستند، بلکه تمام جهان مشارکت کرده و طالب غربی شدن و کسب الگوهای آنها است. جهان خودش به دنبال سرمایه آنها و طرح‌های اقتصادی آن و جذب شرکت‌های غرب برای سرمایه‌گذاری است.

از دهه ۸۰ به بعد چه اتفاقی در عالم اتفاق افتاد که کشورهای جهان سوم تلاش می‌کردند شرکت‌های خارجی غرب را برای سرمایه‌گذاری در کشورهای خودشان با التماس و درخواست راضی کنند. شاه بیت تمام کشورها این می‌شود که توسعه یعنی سرمایه‌گذاری خارجی و ورود کشورهای خارجی به این کشورها. در این مرحله غرب نیست که می‌خواهد بیاید و سرمایه‌گذاری کند، بلکه کشورها هستند که خواستار حضور و سرمایه‌گذاری شرکت‌های غربی می‌شوند.

در قلمرو سیاست هم که قضیه حقوق بشر را در ایران با شاه دنبال کردند، شکلی از توسعه غرب بود که بعداً نام آن را جهانی شدن گذاشتند. بعد از این در سودان و تونس هم قصد اجرای این طرح را داشتند ولی شکست خورد. اساس فکر این مرحله از جهانی شدن این بود که ما به اندازه کافی ساختارهای اجتماعی جهان را به هم زده‌ایم که از میان ساختارهای جدید جریان هدایت جهان به طور خود جوش صورت بگیرد و نه توسط ما، بلکه توسط خود مردم.

در مورد شاه هم که حقوق بشر را مطرح می‌کرد، آنها می‌دانستند که او نمی‌تواند ادامه پیدا کند در نتیجه باید لایه‌های اجتماعی در طی ۱۵۰ سال در دنیا ایجاد شود که طالب غرب باشند و این لایه‌ها با قدرت شاه بایستی پیوند بخورد. این طرح در جاهایی شکست خورد ولی در جاهایی مانند آمریکای لاتین موفق بود.

در آمریکای لاتین به قدری تغییرات در ساختارهای محلی ایجاد شده بود که گروه‌های اجتماعی بتوانند بدون اینکه مشکلی در اداره جهان پیش بیاید بتوانند به قدرت برسند.

یعنی فرآیند دمکراتیک که از میان خود مردم ساختارهای حکومت‌هایی ایجاد می‌شود که این حکومت‌ها هیچ مشکلی برای غرب ایجاد نمی‌کنند، بلکه پیوندی کاملاً درون‌جوش و هماهنگ با غرب دارند. بنابراین موتور حرکت در مقطع اول، لشکرکشی است و در مقاطع بعدی سیاست است و در مقطع بعدی، اقتصاد است. در مقطع آخر هم فرهنگ مطرح است. در تمام این مقاطع یک نقطه کانونی وجود دارد که جهانی شدن را پیش می‌برد. البته این سخن بدان معنی نیست که عامل دیگری در هر مرحله مطرح نباشد.

مثلاً در مرحله اول که لشکرکشی و مباحث نظامی مهم است جهان را این عامل به هم وصل می‌کند. در مقطع دیگر سیاست مطرح می‌شود و هنگامی که بستر سیاسی فراهم می‌شود می‌توان کار اقتصادی هم انجام داد یا

برنامه‌های توسعه را ایجاد کرد. در این مرحله برنامه‌های توسعه این را انجام می‌دهند.

در مقطع آخر هم فرهنگ مطرح است که دوره پیدایی ماهواره‌ها و اینترنت است که آخرین بقایای یک جهان غیر غربی را از بین می‌برد. به این ترتیب در واقع با یک عامل و عنصر سر و کار نداریم، هر چند که در هر دوره‌ای عناصر مختلف با هم هستند، ولی خط اول این تغییر و دگرگونی در هر مقطعی بنا به نوع رابطه غرب با جهان و اقتضات و نیازهای غرب تفاوت می‌کند. حتی در مقطع اخیر برای ادغام جهان اسلام، به سراغ تغییر قرآن هم رفته‌اند که قرآنی جدید ایجاد کنند و موانع فرهنگی که به عنوان آخرین سد، خودش را ظاهر می‌کند، برداشته شود. یعنی پیش‌زمینه‌های این ادغام، فراهم شده و فقط موانع فرهنگی باقی مانده است.

اما نکته‌ای که در مورد فرآیند جهانی‌شدن اخیر، برای تمایز آن با اشکال و دوره‌های قبل می‌توان گفت این است که در گذشته جهانی‌شدن‌ها همیشه با یک دعوت همراه بوده است. مثلاً مسلمانان با دعوت با دعوت مشخصی به داخل جوامع می‌رفتند و متناسب با شرایط ممکن بود برخی ساختارهای اجتماعی آنها را هم باقی بگذارند. جهان مسلمان شدن مردم و ادغام آنها در سیستم جهان اسلام بسیار کند و آرام بود و براساس دعوت انجام می‌گرفت و قالب‌های اجتماعی به هم ریخته نمی‌شد. تنوع موجود در جوامع مسلمان هم به همین دلیل است.

جهانی‌کردن غرب، با تمام جهانی‌کردن‌ها یک تفاوت اساسی دارد و آن اینکه اصلاً «دعوت» ندارد، که به اقتضای ماهیت این تمدن است. این تمدن اساساً بر دنیا غلبه کرده است ولی نه به اعتبار اینکه «دعوتش» مورد پذیرش قرار گرفته است، اگر شروع جهانی‌شدن را از ابتدای لشکرکشی‌ها و استعمار بگیریم، نتوانسته طی چندین قرن کاری را که اسلام را در طول یک یا دو قرن انجام داد، انجام دهند.

غرب علاوه بر اینکه «پیامی» نداشت، اصلاً به دنبال این هم نبود که پیامی داشته باشد. در ابتدا هم نظریاتشان نشان می‌دهد که خود را برتر از آن می‌دانسته‌اند که «پیام‌بر» باشند. اساس نظریه استعمار این بود که ما برتریم و شما وحشی هستید. غرب علی‌رغم قابلیت‌های فنی‌ای که در مقایسه با اسلام داشت، ۲۰۰ سال طول کشید که جهان را از لحاظ نظامی بگیرند و ۱۰۰ سال هم طول کشیده که بتوانند به مرحله اخیر برسند که ادغام کامل ایجاد کنند. دلیل آن هم این است که تجدد براساس «دعوت» پیش نمی‌رود بلکه براساس قابلیت تکنیکی و فنی، پیش می‌رود، اتفاقاً ایراد آن هم همین است.

یعنی تجدد هر جا که رفته است - به قول مارکس - با به هم ریختن ساختارهای اجتماعی و اقتصادی توانسته

است کار را پیش ببرد. ولی اسلام ساختارهایی جوامعی را که به آنها پا گذاشته، به هم نریخته است. حتی حضرت رسول (ص) به کسی که قبل از ورود اسلام به محلی رئیس قبیله بود می گفت باز هم رئیس قبیله باش. پیامبر (ص) برخی قالب‌ها را به شکل پیامی به هم می زد نه به شکل عملی. تجدد از ابتدا حرکتی فنی و تکنیکی بوده است. یعنی از اول با توپخانه‌ای قوی کار را شروع کردند و اگر آن توپخانه قوی نبود، نمی توانستند کشوری را شکست دهند و حتی برخی جریان‌های ضعیف هم می توانستند جلوی آنها بایستند. بعداً هم غرب عمدتاً از طریق تغییر ساختارها حرکت کرده است یعنی ما را مجبور به پذیرش کرده‌اند.

مارکس در مانیفست کمونیست می گوید غرب و تجدد نه با لشکرکشی‌هایش ولی با تکنیکش و با کالایی کردن جهان زندگی، کار می کند که هیچ کس نتواند از دایره قدرت و کنترلش بیرون باشد، بلکه همه طالب شبیه شدن به او بشوند البته حرف او در مورد بی نیازی غرب از لشکرکشی درست نیست. الان ما هم به اضطرار این راه را ادامه می دهیم و اگر می توانستیم راه دیگری را برویم، می رفتیم. به این دلیل نمی توانیم راه دیگری را برویم که او تکنیک قوی تری دارد و ما هم بایستی شبیه او بشویم تا بتوانیم با او معارضه کنیم. یعنی تمام ساختارها و قالب‌های زندگی ما را به هم ریخته است. معمای این مسأله هم این است که برای اینکه بتوانیم از قبل او برویم، با کارت او بازی می کنیم، پس مسحور او می شویم و این مسأله اساسی ما است. از طرف دیگر این مسأله برای خود غرب هم مشکل اساسی را ایجاد می کند که در محل خودش ذکر خواهد شد که چرا جهانی شدن محقق نشده است و آیا می تواند محقق شود یا خیر؟

## پس شما تمایز بین جهانی سازی و جهانی شدن را قائل هستید. اینطور نیست؟

**دکتر کچویان:** مرحله اخیر جهانی شدن، تحت تمایل غرب به جهانی کردن خودش ایجاد شده است ولی این کار بستری را به وجود آورده است مانند سازمان‌های جهانی و ... که در ادامه جهانی کردن غرب بوده است ولی آنچه بوجود آمده به نقطه نهایی خودش نرسیده است. در واقع غرب نتوانسته است که جهان را مطابق خودش جهانی کند و این فرآیند، به عنوان فرآیندی باز، باقی مانده است. یعنی غرب نتوانسته است آن را جمع کند و چون نتوانسته آن را جمع کند، فرآیند دیگری در کنار آن ایجاد شده است که غرب آن را نمی خواهد و از مشکل جهانی شدن قبلی برخاسته است. در این شرایط عرصه رقابتی ایجاد شده است که دیگر این عرصه

رقابت در دست او نیست و آن را جریان‌های مختلفی به سمت‌های متعدد و مختلف می‌کشاند که جهانی شدن دیگری غیر از آن است. یعنی امکان بازی که غرب تلاش می‌کند آن را هم در سیستم خودش ادغام کند بوجود آمده است.

**مهندس نبوی:** ولی در فرهنگ غرب جهانی‌شدن و جهانی‌سازی یکی است. تا حدی آنها به دلیل نوعی رودربایستی از عبارت جهانی‌شدن استفاده می‌کنند که بگویند یک فرآیند است.

**دکتر کچویان:** از نظر من یک رودربایستی نیست، بلکه واقعی است و عدم محقق شدن جهانی‌شدن غربی، بستری را به وجود آورده است که معلوم نیست چه کسی می‌تواند آن را جمع کند.

**دکتر خوش‌چهره:** عده‌ای معتقدند که Amiricanization نقطه انحرافی جهانی‌شدن است.

**مهندس نبوی:** آنچه به جهانی‌شدن تبدیل شده است فرآیند جهانی‌شدن تجدد است نه چیز دیگر.

## راهبرد جناب دکتر زاهد منتظر شنیدن نظر شما هستیم ...

**دکتر سید سعید زاهد:** در ارتباط و در ادامه فرمایشات برادران عزیز باید بگویم که من هم معتقدم جهانی شدن یک پدیده قدیمی است. هر تمدنی، هر فکری، هر تولیدی از بشر میل به فراگیری هر چه بیشتر و در نهایت جهانی شدن داشته و دارد. اما میزان نفوذ و گستره‌ای را که هر چیز می‌تواند به خود اختصاص دهد بستگی به میزان انطباق آن با طبیعت بشر و طبیعت دیگر آفریده‌های الهی دارد. به عبارت دیگر اگر تولیدی داشته باشیم که هماهنگ و سازگار با نظم عالم باشد میل طبیعی به جهانی شدن آنرا فراگیر می‌نماید.

از آغاز پیدایش بشر این جریان وجود داشته و با توجه به میزان قدرت سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی اقلام تولیدی بشر چه کالا و چه نظامات اجتماعی گستره‌ای را تحت نفوذ خود در آورده‌اند. اما همانطور که گفته شد تاکنون هیچ یک از نظامات تولیدی بشر نتوانسته است خصلت و تداوم جهانی بیابد. آنچه تا کنون جهانی شده و جهانی باقی مانده است ارزش‌های الهی و فطری و نظامات وابسته به این ارزش‌هاست، مانند: صداقت، درستی، پاکی، همدردی، لطفه‌گوئی و غیره.

آخرین تمدن تولیدی بشر تمدن غرب است. این تمدن همانطور که جناب آقای دکتر کچویان فرمودند از طریق غلبه تلاش نموده است خود را جهانی کند. اساس حرکت این نظام سلطه‌گری است. خصلت عمده آن هم تکنولوژیک و ابزاری است. به عبارت دیگر با خرد ابزاری و تولید ابزارهای مختلف تلاش در اعمال سلطه

خود در سطح جهانی دارد. این تمدن در مرحله‌ی استعماری خود با ابزار زور و نظامی‌گری تلاش نمود جهان را زیر سلطه‌ی خود در آورد. از این رهگذر سود اقتصادی سرشاری به دست آورد. با تأسیس نظام سرمایه‌داری با کمک ابزار کارخانه‌ای جدید کالاهای خویش را به اقصی نقاط جهان فرستاد و سلطه اقتصادی خود را تحکیم نمود. برای پشتیبانی از این سلطه، نظام آموزشی مؤید خود را در جهان نشر داد و کارشناسان و متخصصان اداره‌کننده‌ی نظامات مورد نظر خویش را تربیت نمود. برای استفاده از این کارشناسان نظام‌های سیاسی جدید را ساخت و وارد مرحله‌ی استعمار نو یا استعمار شد. از طریق کارگزاران خود در کشورهای مختلف منافع اقتصادی خویش را پی گرفت. این واحدهای سیاسی مجزا که در قالب دولت‌های ملی ظهور یافته بودند در جریان جنگ جهانی اول و دوم جهانی کارآئی ناقص خود را نشان دادند. از اینرو به تأسیس نهادهای سیاسی بین‌المللی پرداخت و در تکمیل آن نهادهای اقتصادی بین‌المللی را نیز بنا کرد. وظیفه‌ی این نهادها داوری و انتظام بخشیدن به واحدهای مستقل دولت-ملت‌های تحت نفوذ مدیریت‌های مختلف غربی بود. بعد از این مرحله است که وارد مرحله‌ی مشهور به جهانی شدن می‌شویم. دولت‌های غربی با رفع نسبی اختلافات درونی خود پیرامون منافع مشترک به وحدت بیشتری دست یافتند و تلاش نمودند گستره نفوذ خویش را از سطح کارشناسان و متخصصین ملتهای مختلف به سطح توده‌های مردم گسترش دهند. به این ترتیب جهانی سازی فرهنگی بعد از جهانی سازی اقتصادی شکل گرفت. اکنون ما در مرحله‌ی جهانی سازی فرهنگی قرار داریم. این مرحله‌ای است که کشورهای غربی تلاش می‌نمایند سلطه خود را بر همه‌ی ملت‌ها گسترش داده و تحکیم نمایند. در این راه به موانعی برخورد نموده‌اند که انقلاب اسلامی ایران و دیگر جنبش‌ها و خیزش‌های اسلامی عمده‌ترین آنها می‌باشند.

**دکتر محبیان:** اگر حوزه‌هایی را که به نحوی متأثر از جهانی شدن هستند، تفکیک کنیم، حوزه‌های تأثیرگذار و تأثیرپذیر این رابطه تأثیر و تأثر را معمولاً با یکدیگر دارند. به نظر من همه این حوزه‌ها تابعی از سه جریان در جهان هستند. اگر جریانات موجود در جهان را به سه دسته اصلی تقسیم کنیم، می‌توان آنها را اینطور برشمرد:

۱- جریان اطلاعات

۲- جریان انرژی

۳- جریان سرمایه

جریان اطلاعات مرتبط با حوزه فرهنگ است و بحث کنترل فرهنگ‌ها را پیش می‌آورد و کسانی که با جهانی سازی مخالفت می‌کنند، به خصوص در کشورهای در حال توسعه دغدغه‌شان این محور است. یعنی

بحث‌های رسانه‌های ارتباط جمعی، اینترنت و ... و تغییراتی که بر زندگی مردم ایجاد کرده است که ارزش‌ها و روش‌های زندگی را تغییر می‌دهد.

بحث دوم هم که مربوط به جریان انرژی و سرمایه است، بیشتر به اقتصاد مربوط است. وقتی این دو باهم پیوند می‌خورند سیاست خودش را پیدا می‌کند. سیاست، ترکیب بین انرژی و سرمایه است در عرصه جهانی یعنی وقتی که سیاست هم زمینه‌ساز و هم بهره‌برنده از ادغام در حوزه انرژی و سرمایه در سطح جهان می‌باشد، اطلاعات و یکسان‌سازی ارزش‌ها و عنوان فکر نرم‌افزاری ایجاد سلطه خودشان استفاده می‌کند. میلیتاریسم هم به عنوان ابزار سیاست برای مسائل اقتصادی مطرح است.

بخش مهمی از تأثیرگذاری‌های رفتارهای جهانی شدن تابعی از منافع اقتصادی است. یعنی در واقع پشت حرکت‌های سیاسی و فرهنگی هم، جریانات اقتصادی نهفته است. سیاست، نظامی‌گری و اطلاعات هرچند به صورت کالاهایی درآمده‌اند که خودشان نفع‌رسان هستند ولی در واقع قدرت‌ها و مرزهای اقتصادی پشت سر هر کدام از آنها نهفته است.

بحث ادغام که در مفهوم جهانی‌سازی مطرح شده است، بحث مهمی است. این ادغام از درون خود غرب شروع شد. یعنی غربی‌ها در درون جوامع خودشان مفهوم ادغام را تجربه کردند، بعد آن را در سطوح جهانی دنبال نمودند. در ایالات متحده دورانی را تحت عنوان «داون‌سایزینگ» (Downsizing) داریم که نوعی ادغام انجام شد بحث کوچک‌سازی شرکت‌ها هم در این راستا مطرح گردید.

بین شهروندان و بورس ادغام صورت گرفته و سعی کردند سرمایه‌هایشان را با هم ادغام کنند و به بازار بورس ببرند و از آن استفاده کنند. الان گفته می‌شود که بین شهروندان عادی و بورس وال استریت، ادغام زیادی صورت گرفته است و میزان بالایی از بورس وال استریت در اختیار خانواده‌هایی است که سالیانه زیر صد هزار دلار درآمد دارند. یعنی اول، نوعی ادغام بین سرمایه‌های کوچک در آمریکا انجام شده، بعد شرکت‌ها به صورت کارتل‌ها و تراست‌ها درهم ادغام شدند و بعد تلاش شد که این فرایند در سطح جهانی ادغام هم انجام شود. که جهانی‌سازی می‌تواند مستعار ادغام بوده و ادغام اسمی مستعار برای جهانی‌سازی باشد. این مسأله اثراتی داشت که گاهی برخی مسائل برای سیاستمداران قابل کنترل نبود. مثلاً در بحران اقتصادی آسیا، ۶ نفر از اقتصاددانان را در واشنگتن جمع کردند و نخست‌وزیر سنگاپور هم حضور پیدا کرد تا راهکاری برای خروج از این بحران پیدا کنند. هرچند بنا بود که این بحران به نحوی حل شود که کمترین تأثیر را در اقتصاد آمریکا داشته



باشد ولی این تأثیرات را داشت. اما بحرانی هم هست که روندها را آغاز می‌کند، ولی نمی‌تواند آن را کاملاً کنترل کند.

همه ساله در گردهمایی اقتصاد جهانی که در داووس برگزار می‌شود، تلاش می‌کنند که آینده را پیش‌بینی کنند و برای آن برنامه‌ریزی داشته باشند ولی در سال ۱۹۹۸ که اقتصاددانان معروف دنیا در آنجا جمع شدند، بحران اقتصادی آسیا اصلاً در دستور کار آنها نبود، یعنی اصلاً حدس نمی‌زدند که چنین اتفاقی بیفتد، در نتیجه هیچ برنامه‌ای هم برای آن نداشتند. به همین جهت خیلی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که اقتصاد جهان قابل پیش‌بینی نیست.

حتی با توجه به اینکه سعی کردند که سازمان‌ها را طوری به هم بریزند که به صورت دینامیک در جهت اهداف غرب قرار بگیرند، اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که تغییرات زیاد خودش باعث ایجاد تغییرات جدید می‌شود. یعنی معلوم نیست تغییرات جدید در جهت اهداف آنها قرار بگیرد. این مسأله عواقبی دارد. مسأله‌ای هم که به صورت ادغام در آمریکا شروع شده بود، الان پدیده‌هایی مانند بیکاری و بی‌شغل‌ها را در آمریکا به وجود آورده است. مثلاً در ادغامی که در سال ۱۹۹۸ در بین دو غول نفتی صورت گرفت، نه هزار نفر بیکار شدند. گاهی آثار طبیعی ادغام ممکن است پایه‌های اقتصادی را بلرزاند و تصمیمات آینده‌نگری را تحت‌الشعاع قرار دهد. فرایند جهانی‌سازی را هم که پشتوانه‌اش را اقتصادی می‌بینیم، شروع کرده‌اند ولی اینکه بتوانند آن را کنترل کنند، جای ابهام دارد. همان‌طور که دمکراسی هم پدیده‌ای آشکار است ولی نتایج نامعلومی دارد. مثلاً در حیات خلوت آمریکا یعنی آمریکای لاتین به نحوی از کنترل آنها خارج شده است. یا بحران‌هایی درون خود جامعه آمریکا در حال وقوع است که می‌تواند زنگ خطری برای آمریکا باشد. مثلاً هزینه‌های هنگفتی را برای ایجاد شغل یا بیمه در آمریکا مصرف می‌کنند ولی حدود ۱۶٪ جامعه آمریکا بیمه درمانی ندارند و در سال ۱۹۹۷ نزدیک به دو میلیون نفر بیمه خودشان را از دست دادند و این رقم رو به افزایش است. از یک طرف سعی می‌کنند هزینه‌هایی را برای حل مشکلات اقتصادی‌شان داشته باشند تا بتوانند در سطح جهانی محوریت را به دست بیاورند ولی آثار و تبعات آن باعث می‌شود که بحران‌هایی را برای اقتصاد خودشان در پی داشته باشد.

بحرانی که در فرانسه اتفاق افتاد نشان داد که همه عوامل، تحت کنترل آنها نیست و ممکن است شرایطی را به وجود بیاورد که این فرایند به ضد خودش تبدیل شود. تلاش برای کنترل جهان با تمام قدرت ممکن است باعث شود که در موضع برگشت قرار گرفته و اوضاع از کنترل آنها خارج شود. بعید نیست که آنها هم تلاش‌هایی را برای کنترل شرایط برگشت داشته باشند. همان‌طور که جریان Globalization توسط آمریکا و کشورهای

غربی مدیریت می شود که سیر مورد نظر آنها را داشته باشد، جریان ضد جهانی شدن را هم ممکن است در صد کنترل و هدایت آن باشند. لذا با توجه به عواقب ناشی از جهانی سازی که همان ادغام است که از اقتصاد شروع شده است، احتمال حضور مجدد یک موج سوسیالیستی در دنیا اصلاً بعید نیست.

اگر یک جریان سوسیالیستی در دنیا روی کار بیاید یعنی بازگشت اقتصاد دولتی، بنابراین به نظر من مبنا و پایه های حوزه هایی در جهانی سازی مطرح است که مربوط به اقتصاد است. از زمانی که مرکانتلیست ها در عصر سوداگری مطرح شدند، اساس بحث آنها اقتصاد بوده است و اشکال دیگر نیز در خدمت اقتصاد بوده اند. این اقتصاد بوده است که سعی شده عواقب یک مسأله اقتصادی نیز جهانی شود که بتوانند هزینه های خودشان را هم جبران کنند که به نظر می رسد هنوز موفق نشده اند.

## برگردیم به حوزه های تأثیر. آقای دکتر عیوضی، از نظر شما حوزه های

### تحت تأثیر جهانی شدن کدام اند؟

**دکتر عیوضی:** در بحث هایی که تاکنون انجام شده، اولاً: جهانی شدن به مثابه ی یک فرآیند مطرح گردیده است. ثانیاً: ریشه یابی آن مدنظر بوده، که کمتر بدان پرداخته شد در حالیکه ریشه یابی حوزه های بروز و تبلور جهانی شدن هم بحث مهمی است. در مورد حوزه های اقتصاد، سیاست و فرهنگ صحبت شد ولی حوزه های نظر و عمل را هم می توان بر این موارد افزود.

حوزه نظر را در بحث مفهوم شناسی با استفاده از دیدگاه ها و نظریه ها و توجه بدانها می توان پی گرفت. لازم است توجه داشته باشیم، یکی از حوزه هایی که جهانی شدن با هر سبک و سیاقی بر روی آن تأثیر گذاشته است، حوزه مفهومی است. مفاهیم دولت، دموکراسی، جامعه و حتی تجارت در فضای متأثر از جهانی شدن، تغییر یافته اند. با توجه به اینکه مفاهیم همچون راهنمای فهم و ارکان سازنده ی نظریه ها می باشند، حوزه ی مفهومی، حوزه ای است که اثرات جهانی شدن را در سطوح مفهوم و نظریه به چارچوب های ادراکی و معنایی انتقال می دهد و در حوزه عمل نیز جهانی شدن با به وجود آوردن تغییرات در محیطها، قواعد بازی و همچنین بازیگران متبلور گشته است و بازرترین آن هم محیطهای منطقه ای، جغرافیایی و همچنین محیط بین المللی است. بسیاری از دسته بندی ها و واژگانی را که امروزه در میان واژگان سیاسی مشاهده می کنیم مانند خاورمیانه بزرگ، استعمار فرانو و ... از جهانی شدن تأثیر پذیرفته اند و معمولاً این موارد لحاظ نمی شود. گاهی اوقات به محض اینکه بحث تأثیر جهانی شدن مطرح می گردد، اذهان بیشتر به ۴ قلمرو اقتصاد، سیاست، فرهنگ و فن آوری

متوجه می‌شوند، در حالی که اعتقاد دارم بینش‌های اصلی و مهمی که در نهایت تأثیرات اساسی در حوزه‌های اقتصاد و ... به جای می‌گذارد، بینش‌های نظری و عملی و محیطی است که نقش بسیار بالایی در تحول حوزه‌های مذکور ایفا می‌کنند و لازم است در تحلیل‌های ما توجه بیشتری به آنها معطوف گردد. جا داشت که در بحث، علاوه بر تأثیر و تأثر را نیز مورد مطالعه قرار دهیم. تاکنون از تأثیر جهانی شدن بر حوزه‌های مختلف صحبت شده، لیکن مناسب است از طرف دیگر، اثر حوزه‌های مختلف را نیز بر جهانی شدن ببینیم چرا که رابطه، رابطه‌ای دو سویه و متقابل است. نکته دیگر، در مورد حوزه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ است. اگر به سوابق جهانی شدن نگاه کنیم، در می‌یابیم که جهانی شدن در گذشته عمدتاً ابعاد نظامی و اقتصادی داشته است. ولی امروزه نمی‌توانیم متغیرهای اصلی و کلیدی مانند فرهنگ را نادیده بگیریم. امروزه جهانی شدن با ابزارهای نرم، روندهای خودش را پیش می‌برد.

اگر نظریه‌های غالب بر جهان را ملاحظه کنید یعنی همان نظریاتی که کشورهای توسعه یافته طبق آنها مسیر خود را شناخته و می‌پیمایند، متوجه می‌شویم که وجه مشخصه عمده‌ترین آنها که کلیدی و اساسی‌اند، نظریاتی است که گویش‌هایی فرهنگی دارد؛ مثلاً نظریه نظم نوین جهانی، نظم نوین جهانی چیزی جز برخورد تمدن‌ها نیست یا بحث مربوط به دموکراسی لیبرال یا نظریه گفتگوی تمدن‌ها یا نظریه‌های امروزی که نقش مهمی در محیط‌های بازی دارند، بحث اسلام‌گرایی یا انقلاب جهانی اسلام است، لذا در بحث اولویت‌یابی نظریه‌هایی که بر جهانی شدن تأثیر می‌گذارد باید برای فرهنگ جایگاهی ویژه در نظر گرفت. حتی اقتصاد هم که نقش کلیدی و مهمی را بر عهده دارد با ابزارهای آشکار نمی‌تواند به اهدافش در مسیر جهانی شدن دست پیدا کند، بلکه حرکت خودش را در چارچوب فرهنگ انجام می‌دهد. ولی در تحلیل‌های امروزی جایگاه فرهنگ کم‌رنگ جلوه داده می‌شود. اقتصاد، هدف است ولی راه‌های رسیدن به این هدف، فرهنگ را برجسته ساخته است که باید با اقدامی نرم‌افزاری روی این مسأله دقت شود. بنابراین در حوزه‌های تأثیرگذار جهانی شدن از نظر تأثیرگذاری مفهومی باید این موارد را نیز در نظر داشت: مفاهیمی مانند دولت، جامعه، دولت رفاه و ... اینها تعریفی یافته‌اند که بازتاب، تأثیرات جهانی شدن بر آنها محسوس است. در نظریه‌ها هم شکل تکاملی این مفاهیم در کنار یکدیگر قابل مشاهده است، با این مقدمه بایستی وارد پروسه نظریه‌پردازی هم بشویم. در حوزه عمل هم بحث محیط جغرافیایی را بایستی در نظر داشته باشیم. بحث اقتصاد و سیاست را هم با حفظ اولویت‌ها باید مدنظر داشت. به اعتقاد من جهانی شدن امروزی، رویکردی فراگیر است که با جهانی شدن کلاسیک و یا آنچه بعدها امپریالیسم نام گرفت و دیگر مصادیق، این تفاوت را دارد که رویکردی جزئی‌نگر در آن دوران مشاهده

می شد که اکنون تبدیل به رویکردی فراگیر شده است.

در نظریه‌ها (مانند نظم نوین جهانی) هم دقیقاً یک چنین باری قابل مشاهده است که عملی کیفی و واقعیت تحول یافته‌ای است که از این جهت هم بایستی مورد توجه قرار گیرد.

**حجت الاسلام دکتر علی اکبری:** اما بنده فکر می‌کنم صرف اینکه بررسی کنیم که جهانی شدن بر چه حوزه‌هایی اثر دارد، کافی نیست. طبیعتاً تعامل جدی‌ای بین حوزه‌ها و جهانی شدن هست که دارای تأثیر و تأثر متقابل است، یعنی جهانی شدن هم تا حد زیادی از این حوزه‌ها تأثیر می‌پذیرد و هم بر این حوزه‌ها اثر می‌گذارد. اینطور نیست که جهانی شدن واقعاً جهانی بوده و تعمیم داشته و به طور یکسان در تمام حوزه‌ها تأثیر بگذارد. میزان تأثیر و تأثر متفاوت است و به حسب شرایط و اقتضائات (مانند مسائل سیاسی و اقتصادی) متفاوت خواهد بود.

و نکته دوم که بیشتر قابل توجه است اینکه تأثیرات هیچ‌گاه تام نیست. اگر کسی گمان کند جهانی شدن در حوزه‌هایی مانند اقتصاد، فرهنگ و یا امنیت، به سمت نهایت قابلیت خودش میل می‌کند، این تفکر صحیح نیست. استدلال حاضر بیشتر استظهاری است که از برخی از آیات قرآن قابل استنباط است در آیه «و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا» و یا در آیه دیگر که می‌فرماید: «ولایزالون مختلفین» این طور نیست که این بساط و اختلافات جمع شود و این تفاوت‌ها پایان پذیرد.

نکته بعدی که در مورد جهانی شدن لازم است ذکر کنم اینکه: این مباحث نیاز به تحلیل جامع و مانعی دارد و با توجه به ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اختلاط آنها و نظریه‌پردازی‌های مختلفی که وجود دارد، کار مشکل‌تر می‌شود و مناسب‌تر است که جمع‌بندی‌ای توسط یکی از صاحب‌نظران از مجموعه مباحثی که در سال‌های گذشته انجام گرفت به عمل آید و تحلیل شود.

بعد باید بررسی کرد که اگر جهانی شدن تهدید است، چگونه باید با آن مقابله کرد؟ آیا می‌توان آن را به فرصت تبدیل کرد؟ یعنی بیشتر باید به دنبال این باشیم که در مورد جهانی شدن «چه باید کرد؟» راه برخورد فعال به جای برخورد منفعل با آن کدام است؟ نوعی آینده‌نگری برای تسلط بر این جریان نیاز است.

**دکتر کچویان:** این طوری که به مسائل نگاه می‌شود حضرت امیر نیز نبایستی ساکت می‌شدند، ولی چرا حضرت امیر (ع) هم کنار نشستند؟ چون کاری نمی‌شد کرد ...

**حجت الاسلام والمسلمین دکتر علی اکبری:** باید دید معنای سکوت در مورد حضرت علی (ع) چیست؟

آیا در این دوران حضرت علی (ع) کارهای عمرانی نکردند؟ آیا مشورت نکردند؟ آیا مراقب اوضاع نبودند؟ حداقل این است که از منظر فقهاتی، حضرت دفع افسد به فاسد کردند.

با آموزه‌های دینی که ما داریم، جهانی شدن فرصتی است برای تفکر مهدوی که ما دنبال می‌کنیم و بخش‌های ارتباطی و فنی جهانی شدن برای ما کاملاً قابل استفاده است و دو سویه هم شده است و زمینه برای استفاده از این فرصت برای ما و جهان اسلام بسیار مناسب است. حتی دمکراسی هم شمشیر دو لبه است. این قابلیت به دلیل مباحث انسان شناختی ما و حرف‌هایی که داریم (از قبیل پوچ نبودن خلقت و آفرینش، اراده الهی، فطرت انسان‌ها، هدفمند بودن نظام خلقت و ...) امکان موفقیت آن را مرجح ساخته است.

واقعاً مهم نیست که آیا این موارد در زمان ظهور اتفاق خواهد افتاد یا خیر، بلکه مبانی منطقی ما به حدی هست که نیاز نداشته باشیم به استناد به برخی روایات که بعضاً ضعیف هستند. گذشته از اینکه روایات نوعی نگاه جهانی را تأیید می‌کند.

روایتی هست که در زمان ظهور یاران حضرت بر ابر سوار شده و حرکت می‌کنند. و یا اینکه حضرت در جایی صحبت می‌کنند ولی در تمام دنیا همه به زبان خودشان آن را می‌شنوند، چیزی است که امروزه محقق شده است. شرایط و فضا به سمت همان جهانی شدن در حال حرکت است که ما اعتقاد داریم.

## بازگردیم به بحث تأثیر بر حوزه‌ها. آقای مهندس نبوی

**مهندس نبوی:** در حوزه‌های جهانی شدن، اشاره‌هایی به حوزه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ رفت که در تقسیم‌بندی شایع حوزه فنی را هم مطرح می‌کنند. گفته می‌شود که در حوزه فنی سه انقلاب صنعتی اتفاق افتاده است. ۱- انقلاب صنعتی اول که در قرن ۱۸، تولید جهانی شد. ۲- در نیمه دوم قرن نوزدهم تکنولوژی توزیع جهانی شد و ۳- در اواخر قرن بیستم تکنولوژی ارتباطات، مصرف و اطلاعات جهانی شد. خلاصه این ۳ انقلاب را می‌توان در دهکده الکترونیک جهانی سراغ گرفت که یک حوزه عمومی مشترک را شکل می‌دهد.

با این کار در حوزه فنی فاصله‌های جغرافیایی و مکانی برداشته شده است. در حوزه اقتصاد، فرآیندهای مالی و اقتصادی در سطح جهان تابع ساز و کارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های دولت‌ها نیست و مقدار زیادی دولت‌ها نسبت به فرآیندهای مالی و اقتصادی جهانی، منفعل هستند. در این شرایط شرکت‌های فراملی با افزایش قدرت مواجهند که وابسته به دولت خاصی نیستند و خودشان دارای نوعی حکومت هستند که نوعی تقسیم کار

بین‌المللی انجام می‌دهند و ابزار آنها هم گسترش حقوق بین‌المللی توسط WTO است. در حوزه سیاسی، گسترش اختیارات و استقلال عمل نهادهای سیاسی جهان مطرح است که قدرتشاناتر از دولت‌های ملی شده است. مراکزی مانند سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و یا سازمان تجارت جهانی؛ که اعمال قدرت آنها، اعمال قدرت دولت‌های محلی را تحت تأثیر قرار داده است. در حوزه فرهنگی هم، ظهور جهانی‌شدن را می‌توان در جامعه مدنی جهانی یافت و جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی هستند که عملاً چنین جهانی‌شدنی را رقم زده‌اند، جنبش‌هایی فراملی و جهانی‌اند. جنبش‌هایی مانند محیط زیست، زمین، مخالفین جنگ و ... جنبش‌هایی هستند که ظهور جامعه مدنی جهانی را شکل می‌دهند. علامت مشخصه آن هم این است که اگر قبلاً روابط بین‌المللی مطرح بود الان روابط فراملی مطرح است. روابط بین‌المللی از طریق دولت - ملت‌ها انجام می‌شود ولی روابط فعلی فراتر از روابط بین‌المللی بوده و فراملی است و فارغ از دولت‌ها چنین ارتباطی برقرار شده است. تأثیرات NGOها بر مسایل نیز از همین دست موارد است. جامعه مدنی بین‌المللی، شبکه‌ای از سازمان‌هاست که آرمان‌هایشان مرز نمی‌شناسد. که چنین جایی اطلاعات را جمع‌آوری کرده و توسط آن تأثیراتی جهانی را ایجاد می‌کنند. این بحث که حقوق بشر رعایت شد یا خیر؟ آزادی‌های مدنی داده شد یا خیر؟ بعد هم پیشبرد دموکراسی که در حوزه فرهنگی اتفاق می‌افتد مطرح است. این تقسیم‌بندی اجمالی‌ای بود که در این ۴ حوزه می‌توان ذکر کرد. هر چند تأثیرات این حوزه‌ها محسوس است ولی محدودیت‌های خودش را هم دارد ولی آنچه مشاهده می‌شود این است که تا مقدار زیادی استقلال عمل دولت - ملت‌ها تحت تأثیر قرار گرفته است.

### راهبرد یاس به نظر شما تأثیرات کدام حوزه بیشتر بوده است؟

**مهندس نبوی:** بحث آقای دکتر کچویان، بحثی جامع بود، چون هم سیر تاریخی را گفتند و هم نقاط قوت و ضعف این بحث را بیان کردند. در حقیقت امروز به نقطه‌ای رسیده‌ایم که بحث جهانی‌شدن فرهنگی است این نقطه آخر هست ولی تأثیرگذاری‌اش کمتر از اقتصاد و سیاست نیست. یعنی هر حکومتی که به دنبال ایجاد مشروعیت برای خودش است اعلام می‌کند که من دمکراتیک هستم، شاید نفوذ حوزه فرهنگی از سایر حوزه‌ها بیشتر باشد.

## جهانی شدن است؟

**مهندس نبوی:** الان فرهنگ راجع به دموکراسی و حقوق بشر به نوعی جهانی شده است و همه مدعی اند که ما حقوق بشر را رعایت کرده و طرفدار دموکراسی هستیم ولی خود دموکراسی هم امری متکثر است و سه نوع دموکراسی را در جهانی شدن مطرح می کنند:

۱- دموکراسی مشورتی: این دموکراسی بیشتر مورد نظر هابرماس است او معتقد است بایستی طی گفتگو به اجماع رسید.

۲- دموکراسی رادیکال: لاک، لائو و موفه، دموکراسی رادیکال (پساساختارگرا) را معرفی می کنند که معتقدند با رادیکال شدن دموکراسی لیبرال، دموکراسی رادیکال به وجود می آید.

۳- دموکراسی اکثریت: دیوید هلد هم حکومت دموکراتیک جهان - وطنی را بر مبنای اکثریت معرفی می کند.

در مورد تأثیر فرآیند جهانی شدن بر نظریات جامعه‌شناسی سیاسی باید گفت جامعه‌شناسی سیاسی کلاسیک در چارچوب دولت ملی تمرکز یافته است و روابط متقابل جامعه و حکومت را، آن هم در سه سطح رفتار سیاسی فرد، گروه و دولت بررسی می کند. رفتارشناسان رفتار سیاسی فرد، نخبه‌گرایان و کثرت‌گرایان تأثیر گروه‌های سازمان یافته بر عرصه تصمیم‌گیری و مارکسیست‌ها پایگاه اجتماعی و طبقاتی رژیم سیاسی را مورد بررسی قرار می دهند. در حقیقت واحد اصلی مطالعه در این نگرش‌ها محدوده دولت ملی است.

با گسترش فرآیندهای جهانی شدن، دولت ملی تضعیف شده و موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی جدید «مطالعه‌ی فرآیندهای جهانی شدن» می‌باشد. در پارادایم جدید رابطه میان حکومت‌ها و فرآیند جهانی شدن در عرصه فنی، اقتصاد، سیاست و فرهنگ و همچنین هویت‌ها و بخش‌های اجتماعی فراملی مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته ما بحث اعتقادی در این مورد را در جای خودش داریم. ولی جهانی شدن جبرهایی را ایجاد کرده است که نمی‌توانیم از آن فرار کنیم. در ابعاد فنی، اقتصادی، سیاسی و فنی، جبرهایی ایجاد شده است که استقلال عمل شما را در حوزه جغرافیا از شما گرفته است و این یک واقعیت است و بحث از اینکه چه کار باید کرد و اعتقادمان چه می‌شود، بحثی دیگر است. غرب هم نمی‌تواند بگوید که ارزش واحدی دارم که می‌خواهم آن را جهانی کنم.

پدیده جهانی شدن به نوعی تبدیل به یک پدیده جبری شده است. به یک مفهوم جهانی شدن یکی از مراحل پیدایش و گسترش تجدد و سرمایه‌داری جهانی است. ابزارهای سازمان‌های جهانی در اختیار آنها است؛

ابزارهای تکنولوژیک و ارتباطی، ساختارهای جهانی، فرهنگی که آنها در موردش کار کرده‌اند، نیز همین طور است.

مطلبی که در این فرآیند حاصل شده است، جهان آگاهی است؛ یعنی نوعی آگاهی در سطح جهان، مواردی مانند دهکده الکترونیک جهانی، قبیله جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشرده‌گی زمان جهان و ... منجر به نوعی جهان آگاهی شده است. گفته شد که رابرتسون هم صحبت از جهان به مثابه یک کل می‌کرد؛ گویی آگاهی‌ای در انسان‌ها ایجاد شده است که احساس می‌کنند جهان به مثابه یک کل است و همگی شهروند یک جهان هستند. این همان نقطه قوت آن آگاهی است که می‌توانیم از آن استفاده کنیم و مفاهیم جهان‌گرایی خودمان را به آن عرضه کنیم. یعنی فرآیندهای فنی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی پدیده‌ای را به نام آگاهی در سطح جهان به وجود آورده است. این نقطه می‌توان زمینه‌ساز این امر باشد که اگر پدیده جهان‌گرایی درستی را عرضه کنیم، بتواند جذب گردد. یعنی نتیجه این فرآیندها یک آگاهی کلان در سطح جهان برای بشریت بوده است.

### راهبرد یاس در خصوص چیستی جهانی‌شدن و نظریه‌های مرتبط با آن‌ها بحث

کردیم. ۴ سؤال پایانی که حائز محوریت است باقی مانده است: ۱- دلایل مخالفان جهانی‌شدن و پاسخ‌های مناسب آن ۲- تهدیدهای جهانی‌شدن با نگاه به ایران ۳- فرصت‌های جهانی‌شدن با نگاه به ایران ۴- از منظرهای دینی چگونه به جهانی‌شدن نگاه می‌کنیم؟ آقای دکتر ناظم‌ان، مایلیم دیدگاه شما را در این خصوص بشنویم.

**دکتر حمید ناظم‌ان:** ابتدا توضیح بدهم که جهانی‌سازی (جهانی‌کردن) و جهانی‌شدن ناظر به دو نوع تعریف از یک مسأله است. در این زمینه با واژه جهانی‌سازی، پروژه‌ای در نظر گرفته می‌شود که عده‌ای عالم‌اً و عامداً به دنبال آن هستند ولی در مقابل جهانی‌شدن را می‌توان فرآیندی تدریجی و متکی به خود و حتی طبیعی و تکاملی و به سوی پیشرفت فرض کرد. من هم مانند بسیاری دیگر، هر دو مسأله را می‌بینم، یعنی نمی‌توان گفت که این هست و دیگری نیست. البته در جایی به صورت رسمی پروژه جهانی‌سازی را معرفی نکرده‌اند ولی واقعیت بیرونی موجود را می‌توان دو نوع تفسیر کرد. در تفسیر خوش‌بینانه و معصومانه می‌توان گفت: بشر از ابتدای تاریخ در حال تکامل و تحول بوده است چه از جهت علمی و اخلاقی و چه از جهت مادی از دیدگاه جنبه‌های ملموس زندگی. اگر جهانی‌شدن را نمود بیرونی این پدیده‌های ذاتی بدانیم که در طبیعت و عالم بوده است، می‌توان گفت مجموعه پدیده‌هایی است که ادامه دارد و نمی‌توان گفت که کسی مخالف آن است یا موافق آن و در این تعریف موافقت یا مخالفت افراد نقش چندانی نخواهد داشت.



در نگاه دیگر می‌توان گفت هیچ چیزی در دنیا خود به خود اتفاق نیفتاده و هر تغییری از یک تعادل به تعادل دیگر را باید مستلزم وجود نیروهایی بدانیم که بر سیستم وارد شده است و چون از دنیای اجتماعی و عالم بشری صحبت می‌کنم، پس عامل انسانی و عوامل سیاسی و تصمیم‌گیران جامعه در این وقایع نقش دارند. بدیهی است در این حالت جهانی‌سازی را نمی‌توان مسأله‌ای طبیعی و روزمره مانند طلوع و غروب خورشید دانست.

در این صورت و در همین تعریف دوم می‌توان هم جهات مثبت و هم جهات منفی جهانی شدن را مورد توجه قرار داد، که به چگونگی تقسیم مثبت و منفی بستگی دارد. جهانی شدن از دیدگاه ما، از منظر افرادی دیگر جهانی کردن باشد. کسی که جهانی‌سازی را انجام می‌دهد، آن را از دیدگاه خودش تفسیر کرده و کار خود را جهانی کردن تلقی می‌کند چون ذی‌نفع بوده و می‌خواهد جهان را به جهانی تبدیل کند که می‌خواهد. این اشخاص طبعاً خود را ذی‌حق هم می‌دانند؛ چون دانش و میزان تأثیرگذاری خود را بالاتر دانسته و معتقدند که مسئولیت بیشتری هم دارند.

با این تفسیر حتی برخی از مسئولان چنین دنیایی تصریح می‌کنند که «ما بزرگیم، قدرتمندیم، منافع زیادی داریم و دنیا را هم ما به اینجا رسانیده‌ایم و بعد از این هم به دنیا جهت خواهیم داد». این افراد بسیار حق به جانب صحبت می‌کنند و چیزی را که ما از آن تلقی تهاجم به حقوق و فرهنگ خود داریم، اعتراضی بی‌ربط می‌دانند. یعنی می‌گویند مگر دنیا مال ما نیست؟ پس می‌خواهیم با آن به این صورت رفتار کنیم. شما هم یا با ما هستید یا بر ما هستید. طبعاً اگر کسی بگوید که با آنها نیست او را ضد پیشرفت و ضد جهانی شدن معرفی می‌کنند. با این دو تفسیر بسیار ابتدایی به نظر می‌رسد سوء تفاهمی وجود دارد.

آن چیزی را که ما از Globalization برداشت می‌کنیم، بسیاری در دنیا برداشت نمی‌کنند. سوء تفاهم دیگر این است که تصور می‌کنیم آنها عالماً و عامداً کار بدی را انجام می‌دهند ولی تلقی خود آنها این است که عالماً و عامداً کار خوبی انجام می‌دهند و قصدشان پیشرفت خودشان و در عین حال پیشرفت همه دنیا به نحوی است که آنها می‌خواهند. در اینجاست که در پروژه بودن آن تردید ایجاد می‌شود یعنی واقعاً پروژه‌ای نیست که کسی آن را راه انداخته باشد، هر چند که می‌توانیم کنترل‌هایی هم برای آن شناسایی کنیم و بگوئیم یک کسی در حال کنترل رنگ آن است، دیگری سرعت آن را کنترل می‌کند، دیگری ددرس‌های آن را کنترل می‌کند مثلاً می‌خواهد آن را تشدید کرده یا آنها را کاهش دهد. اگر بخواهیم اسم خنثی‌ای برای آن در نظر بگیریم می‌توانیم بگوئیم: دنیای در حال تحول. یا تحولات دنیا با گرایش‌های مشخصی که در این تحولات به وجود آمده است. شاید وجه شاخص این گرایش‌ها، به کارگرفتن تکنولوژی و دانش در ابعادی است که از توان

افراد، جوامع و یا دولت‌ها خارج شده است.

در شرایط فعلی از وسایل ارتباطی و مخابرات طوری بهره‌برداری می‌شود که مرزهای شناخته شده قانونی و توافق شده در جهان، به چالش کشیده می‌شود. مثلاً امواجی به خانه‌ها ارسال می‌شود که راضی بدان شاید هم نباشند، این حق ما است که به کشور ما چیزی که به آن راضی نیستیم نیاید، ولی می‌آید. بشر هنوز ضوابطی برای اینها تعریف نکرده است. ولی در همین فرآیند جهانی شدن یکی از مظاهر بارز آن قاعده سازی‌ها و اجماع‌سازی‌های جهانی است یعنی یکی از چالش‌های جهانی شدن همین است که به این نوع موارد نظمی بدهند.

### راهبرد یاس با این نگاه، جنابعالی تصویری از موافقان و مخالفان جهانی شدن دارید؟

**دکتر ناظم‌ان:** کسانی که با جهانی شدن مخالف‌اند و اصرار دارند که آن را جهانی سازی بخوانند الزاماً از گروه خاصی نیستند. عده‌ای با وجهی از جهانی شدن مخالفند ولی با دیگر وجوه آن موافقتند. یعنی یک تعریف تمیز داده شده و شفاف وجود ندارد. گروه‌هایی به دلایلی با بعضی از ابعاد این پروژه مخالفت دارند. با چند مثال می‌توان این قضیه را روشن کرد. مثلاً کسانی که با تعصب زیاد طرفدار محیط زیست هستند معتقدند که این نوع اوج گرفتن در صنعت و تکنولوژی در حال از بین بردن محیط زیست است و با آن مخالفت می‌کنند؛ بسیار شدید و عاطفی و با احساس قوی هم مخالفت می‌کنند. در عین حال همان گروه با ارتباط گروه‌های محیط زیستی و نزدیکی آنها به همدیگر و کنفرانس‌های اینترنتی و استفاده از سایر وسایل ارتباطی، از این پدیده بهره می‌برند. (یعنی در عمل جهانی شده‌اند)

در حالی که هر دوی این پدیده‌ها یعنی هم بزرگ‌شدن صنعت یکی از دستاوردهای چیزی به نام «جهانی شدن» است و هم به وجود آمدن تکنولوژی‌های مخابراتی، اینترنتی و مانند آن ... قسمتی از پدیده جهانی شدن هستند. پس عده‌ای که از لحاظ سیاسی هم ممکن است طیف‌های مختلفی داشته باشد. لیبرال، اصولگرا، محافظه‌کار سنتی هم در آنها باشد، می‌توانند در مورد محیط زیست تعصب داشته باشند که از تعادل خارج نشود. در عین حال عده‌ای هم می‌گویند این باور مقدسی است که خالق دنیا آن را بدین صورت آفریده است، شما چرا نظم آن را برهم می‌زنید؟ به طوری که دیده می‌شود در همین مثال کنترل محیط زیست و محدود کردن توسعه صنعت در ابعاد و جهاتی طیف وسیعی وجود دارد عده‌ای از منظر لیبرالیستی آن را قبول دارند، عده‌ای از منظر محافظه‌کاری و برخی هم از منظر اعتقادی و اصولگرایی آن را قبول دارند.

این گروه‌ها همه در این موضوع متحد هستند و اگرچه با جهانی شدن موافق باشند ولی با این وجه آن مخالف هستند که محیط زیست تخریب شود. اما این طیف مخالف هنگامی که تقسیم می‌شوند، از مزایای تکنولوژی هم بهره می‌برند. اصولگرا می‌گوید با کمک این وسایل همه را دعوت به دیانت می‌کنیم، لیبرال‌ها هم با آن آزادی نامحدود را تبلیغ می‌کنند و مانند آن به نحوی که هر کدام از بعضی جهات مخالف جهانی شدن و از بعضی جهات موافق آن هستند.

**دکتر کچویان:** این مسائل چگونه به هم ربط پیدا می‌کند؟ ارتباطات با پدیده‌های محیط زیستی چگونه ربط پیدا می‌کند؟

**دکتر ناظم‌ان:** هر دو پدیده‌ی صنعتی هستند. پیشرفت صنعتی و تکنولوژی هر دو را به وجود می‌آورد.

**دکتر کچویان:** آیا تعریف شما از جهانی شدن، پیشرفت تکنولوژیک است؟

**دکتر ناظم‌ان:** فکر پیشرفت، تکنولوژی در ابعاد جهانی را هم قسمتی از ساختار خود پیشرفت می‌داند، باید پیشرفت تکنولوژیک را بشکافیم. جهانی شدن مجموعه تحولاتی است که در ابعاد جهانی اتفاق می‌افتد، و فراتر از آن چیزی است که در ابعاد داخلی رخ می‌دهد. گویی چیز خارق‌العاده‌ای در حال اتفاق است. یکی از این موارد خارق‌العاده به وجود آمدن صنایعی است که نوعی یکپارچگی ایجاد کرده است و در مجموع کره زمین یکپارچگی ایجاد می‌کند.

مثلاً در تولید خودرو عنوان می‌شود که یک قطعه‌اش را در این نقطه می‌سازند چون در اینجا مقرون به صرفه است و قطعه دیگر آن را در جای دیگر می‌سازند، لاستیک آن را در جایی دیگر و الی آخر ... ولی همه اینها متعلق به یک صنعت و گاهی یک شرکت است و کاری هم به قوانین داخلی مرزها ندارند و با مزیت اقتصادی‌ای که بدین ترتیب به وجود می‌آید، آن را می‌پذیرند، یعنی خود آن کشورها استقبال می‌کنند، غافل از این که همین گسترش صنعت در این ابعاد که شرایط سودآوری را بسیار بالا می‌برد و خود به خود طرفدارانی در عالم تجارت و کسب و کار پیدا می‌کند، صنعت را در ابعادی گسترش می‌دهد که سوخت زیادی باید مصرف شود، چون تولید بالا رفته است و سوخت‌های طبیعی تکافو نمی‌کند. چالش انرژی، چالش بزرگی است، به طوری که گفته می‌شود کره زمین در صد سال گذشته حدود یک درجه گرم‌تر شده است و این یک درجه از دیدگاه دانشمندانی که در مورد زیست‌شناسی و ویروس‌ها و میکروب‌ها کار کرده‌اند بسیار مهم و با اهمیت است و یا برای ذوب شدن یخ‌ها و یا وزش باد در اقیانوس‌ها و ... تأثیر می‌گذارد.

در جایی دیدیم که عده‌ای از طرفداران محیط زیست به رئیس جمهور آمریکا هشدار داده بودند که امضا نکردن

کیوتو پیمان زیست محیطی در توفان‌های اخیر در آمریکا بی‌تأثیر نیست و یا در تحلیل کسانی که دیدگاه مذهبی دارند، مداخلات زیادی در کار طبیعت مخلوق خدا صورت گرفته است. آنها معتقدند ما آزادی نامحدود برای زندگی نداریم، آزادی‌ها در ابعادی محدود می‌شوند (از لحاظ شیمیایی، زیستی فیزیکی) از لحاظ تعامل با یکدیگر به طور کلی محدودیت‌هایی داریم، گاهی این موارد از طریق رعایت تقوی به ما گفته شده است و گاهی قانون‌گذاری کرده‌اند؛ گاهی هم به عقل خودمان واگذار کرده‌اند که با عقل خودمان قوانینی را تنظیم کنیم. همین آزادی‌خواهی بی‌حد و حصر هم یکی از ابعاد جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن است، که اجازه بدهد هر کس هر کاری خواست انجام دهد. که گروهی موافق و گروهی مخالف‌اند. عده‌ای دیگر از مخالفان جهانی‌شدن اتحادیه‌های کارگری هستند. این اتحادیه‌ها معتقدند جهانی‌شدن یعنی به کار گرفتن هر چه بیشتر و بیشتر تکنولوژی سرمایه‌بر و تکنولوژی کار صرفه‌جویی کن. آنها می‌گویند که شما در جهت تکنولوژی‌های سرمایه‌بر در حال اقدام و تلاش هستید و قصد دارید کار را صرفه‌جویی کنید. چون دستمزدها بالا رفته است در نتیجه تولید در ابعاد جهانی و سیطره صنعتی شدن و سرمایه‌بر شدن یعنی بیکاری و پایین آمدن نرخ رشد مردها. (به اصطلاح شدت یافتن نرخ استثمار). سوسیالیست‌ها هم معمولاً به این اتحادیه‌ها می‌پیوندند. که این جهانی‌شدن را بیشتر در جهت سلطه بیشتر سرمایه تلقی می‌کنند. هر چند که تاریخ پیشرفت تکنولوژی نشان داده که این بیکاری‌ها موقتی است و در بلندمدت اصلاح می‌شود.

## راهبرد یاس اما همچنان می‌خواهیم روی موافقان و مخالفان جهانی‌شدن تمرکز نماییم. آقای دکتر محبیان.

**دکتر محبیان:** دسته‌بندی و گردآوری‌ای از نظرات مخالفان و موافقان شده است. اساس و چارچوب نظرات موافقان جهانی‌شدن این موارد است:

- ۱- از آغاز دهه ۱۹۸۰ تعداد قابل توجهی از کشورها به جریان جهانی‌شدن ملحق شده‌اند؛ بعضاً بدون آنکه چنین قصدی هم داشته باشند و یا از طریق بازار آزاد از آثار و نتایج آن بهره گرفته‌اند. مثلاً، گستره جهانی نظام سرمایه‌داری در دهه ۷۰، ۲۰٪ دنیا را در بر می‌گرفته است ولی الان به حدود ۹۰٪ رسیده است. در واقع پروسه جهانی‌سازی که ما داشته‌ایم در طول دو دهه چنین رشدی داشته است و بیشتر مردم جذب نظام سرمایه‌داری شده‌اند.
- ۲- در شرایط فعلی میزان تجارت جهانی بیش از دهه‌های قبل است. نمونه آن این است که قیمت

مسافرت‌های هوایی و دریایی بسیار کاهش پیدا کرده و انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر بسیار راحت‌تر شده است و این باعث شده که مرزهای تجارت جهانی نسبت به گذشته گسترده‌تر شده است. این عده معتقدند نه تنها میزان تجارت جهانی گسترده‌تر شده است، بلکه دگردیسی رخ داده و نوع آن هم دگرگون شده است. اصلاً نوع تجارت الکترونیکی که وجود دارد، پدیده جدیدی است که باعث رشد عملیات تجارت شده است.

۳- دلیل سوم این است که رشد بازارهای مالی جهان که خصوصاً از دهه ۷۰ آغاز شده است، سودآوری قابل توجهی را ایجاد کرده که منجر به تشکیل مناطق آزاد گردیده است، یعنی این پدیده شکل گرفته است که نمونه آن را هم در کشور خودمان داریم و هم در کشورهای دیگر، که آزادی این مناطق از مقررات داخلی باعث گردش سریع‌تر جریان مالی در آنها شده است. در واقع گردش وسیع جریان پول خارج از حوزه اقتدار ملی است.

۴- تحرک جهانی در حوزه اقتصاد و تجارت به تحرک جمعیت هم کمک کرده است، یعنی شاهد شکل‌گیری تحرک جمعیتی‌ای هستیم که به شکل مهاجران برای جستجوی کار و فرصت‌های جدید از نقاطی به نقاط دیگر انتقال پیدا می‌کند، که این امر بازار کار را هم گسترش داده است.

۵- سهامداران شرکت‌های بزرگ که تجارت جهانی را انجام می‌دهند، در حوزه‌های ملی کار نمی‌کنند. چون شرکت‌ها شکل فراملی پیدا کرده‌اند، سهامداران آنها هم از سطح جهان انتخاب می‌شود.

۶- جهانی شدن به توسعه اجتماعی هم کمک کرده است و باعث نوعی خودآگاهی جهانی شده است.

۷- روند رو به رشد اقتصاد جهانی که در حال شکل‌گیری است، در آینده منجر به وابستگی‌های اجتماعی جهانی هم خواهد شد، که نوعی انسجام جهانی را شکل می‌دهد.

۸- برخوردهای جهانی به دلیل دیدگاه جهانی، می‌تواند همبستگی جهانی را بیشتر کند که نمونه آن بحث صربستان و کوزوو است، که از جنگ میان دو کشور فراتر رفته و شکل جهانی پیدا کرد.

۹- به دلیل گسترش روز افزون ارتباطات، تعاملات فرهنگی هم بیشتر شده است.

۱۰- پدیده جهانی شدن باعث توصیف و تشریح آن چیزی شده است که در بازار مصرف کنندگان دنیا در حال اتفاق است. یعنی فرهنگ مصرف را در دنیا برای همه آشنا کرده و نوعی استاندارد مصرف در دنیا به وجود می آورد و آن را مثبت ارزیابی می کنند. موافقان جهانی شدن به موارد دیگری مانند فروپاشی زمان و مکان و فرهنگ جهان وطنی، و ... هم اشاره دارند.

از طرف دیگر مخالفان جهانی شدن معتقدند که:

۱- جهانی شدن باعث بحران دولت ملی می شود. یعنی ظهور جهانی شدن باعث بحران دولت ملی می شود و دولت ها دیگر بر منابع مالی خودشان مسلط نخواهند بود و تا حدود زیادی نقش حاکمیتی خودشان را واگذار می کنند و حتی شرکت های چند ملیتی به نیابت دولت ها در امر حاکمیتی آنها دخالت می کنند.

۲- بحران های مالی که به صورت جدی در کشورها به وجود آمده است. به خاطر وحدت بازار ملی و معاملات جهانی در نقاطی که این موارد به هم گره می خورند، مسائل اقتصادی کشورها هم تحت تأثیر قرار گرفته و بحران های جدی به وجود می آورد. مانند بحران مالی مکزیک در سال ۱۹۹۴.

۳- پیامدهای اجتماعی ناشی از اطلاعات ساختاری مورد نظر مؤسسات بین المللی. مؤسسات بین المللی توصیه هایی را به کشورها دارند که پیامدهایی را در پی دارد. نتیجه این توصیه ها گسترش بیکاری و فقر و پایین آمدن دستمزد در دنیا بوده است.

۴- تسلط فرهنگ غربی؛ فرهنگ غربی خودش را تحت پوشش گسترش تجارت در دنیا حاکم کرده است و به مسخ هویت های فرهنگی دیگران هم می پردازد. این فرهنگ غربی خودش را در هر کشوری به عنوان جایگزین فرهنگ ملی معرفی می نماید.

۵- کشورهای پیشرفته، موافقتنامه هایی را برای مسأله جهانی سازی مطرح می کنند که بحث آزادی سرمایه گذاری است و باعث می شود تسلط کشورهای پیشرفته و صاحب سرمایه به وجود بیاید. هر چند ظاهر این موارد، موافقتنامه و توافق است ولی عملاً به دلیل قدرت اقتصادی آنها، نوعی هجوم سرمایه به کشورهایی است که توان کار برابر را ندارند.

۶- جهانی شدن واژه ای نامشخص برای اشاره به آخرین مرحله سرمایه داری است. بخصوص لنینیست ها که بحث امپریالیسم را مطرح می کنند، امپریالیسم را شکل بالغ سرمایه داری می دانند که از حد ملی

خارج شده و برای گرفتن دنیا تلاش می‌کند. نمونه آن فلسفه جهانی شدن است که آنها معتقدند تئورسین‌های جهانی سازی تلاش می‌کنند جهانی شدن را گریزناپذیر و قطعی تلقی کرده و نگاهی دترمینیستی به آن داشته باشند که این جریان برگشت ناپذیر است. در حالی که مخالفان معتقدند این جریان برگشت پذیر است و در صورت مقاومت می‌توان از آن خارج شد.

۷- جهانی شدن چون غربی شدن است، در واقع غلبه یک فرهنگ اقتصادی، تجاری و حتی سیاسی و عقیدتی بخش کوچکی از دینا به نام غرب است که تلاش می‌کند تحت این پوشش خود را به همه دنیا، به عنوان جهانی شدن تحمیل کند. پیروزی ارزش‌های لیبرال است که هزینه آن را دیدگاه‌های جهانی سایر فرهنگ‌ها پرداخت می‌کنند، یعنی از جیب سایر فرهنگ‌ها، لیبرالیسم خودش را گسترش می‌دهد.

۸- در فرآیند جهانی شدن بازنده‌های بسیاری وجود دارند، در حالی که برنده‌های آن کم هستند. پس چنین حالتی دقیقاً استعماری و امپریالیستی است.

۹- در جهانی شدن نیروهای جهانی در این حد سرمایه‌گذاری می‌کنند که نیروهای جهانی لزوماً نیروهای خوبی نیستند، چون تبهکاران جهانی هم حاضر هستند. کارتل‌های مواد مخدر هم وجود دارند و بسیاری از تروریست‌های بین‌المللی و سندیکا‌های تبهکار هم هستند که در همین موج جهانی شدن، آنها هم جهانی می‌شوند و از این فرصت برای جهانی شدن تبهکاری استفاده می‌کنند.

۱۰- بازیگران فراملی قوی و نوظهوری در جهان سیاره‌ای شده ظهور پیدا می‌کنند که پاسخگوی هیچ کس نیستند. یعنی اگر روند دموکراسی را از سطح ملی به روندهای جهانی کشیده شود، بایستی پاسخگویی هم وجود داشته باشد ولی چنین نیست و اصلاً قدرت‌های جهانی به چه کس قرار است پاسخ بدهند؟ آنها با قدرتی که به دست می‌آورند به هیچ کس پاسخگو نیستند.

۱۱- تضادی در بطن تئوری جهانی شدن وجود دارد، که از یک طرف بیانگر پیروزی ارزش‌های غربی به رهبری بازار است و از طرف دیگر قادر نیست علت موفقیت اقتصادی برخی اقتصادهای ملی را توضیح دهد. مانند آنچه که در آسیای جنوب شرقی اتفاق افتاد. یا مثلاً آنچه که تحت چارچوب ارزش‌های آسیایی در سنگاپور، مالزی، تایوان و کره اتفاق افتاد که در چارچوب جهانی شدن هم نبود، بلکه اقتصاد ملی آنها رشد کرد. اگر قرار است فقط اقتصاد جهانی شده رشد کند، پس این اقتصادهای ملی چگونه توانسته‌اند رشد کنند؟

۱۲- اختلافات بین ارزش‌های غربی و آسیایی در مسأله جنسیت، مسائل حقوق بشر و مذهب ... مخالفان جهانی شدن معتقدند این اختلافات تضاد را در داخل خودش حفظ می‌کند. یعنی قادر نیستند که با ایجاد موج و فرایند جهانی‌شدن، بسیاری از تضادهای موجود بین غرب و شرق را بتوانند حل کنند. و این تضادها در داخل جریان جهانی‌شدن باقی مانده و از جایی سربلند خواهد کرد.

### راهبرد یاس آقای کچویان، شما نظرتان در این خصوص چیست؟

**دکتر کچویان:** در این نظرات مخالفان و موافقان که آقای دکتر محبیان اشاره داشتند، همه چیز بستگی به این دارد که جهانی‌شدن را چه بدانیم و آن را چه ارزیابی کنیم. ولی در نکات مذکور به معنای واحدی از جهانی‌شدن اشاره نمی‌شد. در برخی موارد معنای تأثیر و تأثر مورد توجه بود و در برخی دیگر همگونی و یکپارچگی. در بحران‌های مالی کره یا مکزیک، بحث از این بود که متصل کردن مالیه جهان به خوبی انجام نشده است و در این معنی جهانی‌شدن در معنای یکپارچه‌سازی تجاری و اقتصادی به کار رفته است ولی در بحث‌های دیگر به آشنایی با یکدیگر و توسعه اجتماعی اشاره شده است و یا آگاهی متقابل و ... که معنایی غیر از یکپارچگی را در بر دارد. هنگامی که یک دست‌شدن در معنای جهانی‌شدن مطرح است، سود و زیان آن به این است که فرهنگی در حال خوردن همه دیگر فرهنگ‌ها است. در نتیجه در موارد مذکور معنایی متفاوتی به کار رفته که با توجه به هر معنی، ارزیابی متفاوتی باید از آنها داشت.

آنچه مهم است، قضیه جهانی‌سازی است که به قلمرو اقتصاد مربوط می‌شود. البته ممکن است قلمروهای دیگری را هم در بر بگیرد. جهانی‌سازی در قلمرو اقتصاد از اجماع و اشتگتن در سال ۸۰ شروع شد و بدین صورت بود که اگر واقعاً دولت‌ها آن را نمی‌خواستند، تعرفه‌ها کاهش نمی‌یافت، بسیاری از بازارها به هم مرتبط نمی‌شد، امکان نقل و انتقال صنایع وجود نداشت، و ... مانند جمعیت که همه چیز جهانی شده است غیر از مهاجرت نیروی کار که اجازه آن را نداده و حتی یکی از شروط تعاملات اقتصادی اتحادیه اروپا، کنترل مهاجرت است و به سختی هم کنترل می‌شود. ولی جهانی‌سازی در حوزه اقتصاد تصمیم جمعی‌ای بود که اتخاذ کردند و چون در قلمروهای مختلف مسلط بودند، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و ... را هم به سمت کشورهایی مانند ایران سوق دادند که برخی برنامه‌های تعدیل و آزادسازی و ... پیش رفت. کسانی که نقد جهانی‌شدن را انجام می‌دهند، عمدتاً از چپ‌ها هستند. البته برخی از غیر چپ‌ها مانند زی‌مبوند باوند و گری هم هستند که چنین نقدهایی دارند. جهانی‌شدن در این معنی در دیدگاه چپ‌هایی مانند هابرماس، کلتر، استوارت



هال و ... دارای جنبه‌های مختلفی است. بیشتر چپ‌ها از جمله هابرماس بر این تأکید دارند که آزادسازی تجارت منجر به نابرابری‌های شدید در دنیا شده است. یعنی هم نابرابری‌های داخلی در کشورهای غربی زیاد شده است و هم نابرابری‌های خارجی و بین کشوری، به نحوی که چنین نابرابری‌ای بی‌سابقه است و فاصله بین دهک‌ها افزایش زیادی پیدا کرده است.

مشکل دیگر که در تعبیر یک جامعه شناس آلمانی آمده (هابرماس و دیگران هم با او همراه هستند)، این است که خصوصیت جهانی شدن عبارت است از *Capitalism without work*. همیشه سرمایه و نیروی کار باهم مرتبط بوده‌اند و به دلیل نیاز متقابلشان، سرمایه همواره مجبور بوده که نیروی کار را هم لحاظ کند که دولت رفاه هم محصول همین بود ولی الان تحت تأثیر سیاست‌ها و اقدامات جدید، سرمایه‌داری بی‌نیاز از کار شده است، چون سرمایه بستر جهانی پیدا کرده و ملزم نیست که در یک جا بماند بلکه خانه به دوش شده است و از هر جا که خواست بیرون می‌رود و دولت‌ها با چنگک و دندان سعی در حفظ آنها دارند.

سرمایه بدون کار، هزینه اجتماعی پرداخت نمی‌کند؛ قبلاً ناچار بود حق بازنشستگی، محیط زیست و ... بدهد ولی اکنون خیر. یکی از دلایل مخالفت‌های عمده هم همین است که در تعبیر برخی، اشاره به انفکاک سیاست و اقتصاد و استقلال سیاست از اقتصاد شده است. تا این سال‌ها اقتصاد همیشه به سیاست نیاز داشته است ولی الان دیگر نیاز ندارد، چون بستر جهان آماده است و این دولت‌ها هستند که باید به دنبال اقتصاد بدونند و این مطلب باعث فشار روی سیاست‌های اجتماعی شده است، چون دولت‌ها مجبورند به خاطر جذب سرمایه‌ها، فشاری نیاورده و هزینه‌هایی را تحمیل نکنند و آنها را رها کرده‌اند. قانون جدید فرانسه هم که در مورد کار بود، همین دلیل را داشت. چون آنها رقابتی عمل می‌کنند و داعیه‌ای برای حفظ نیروی کار ندارند مگر اینکه سوددهی داشته باشد. یعنی به طور کامل هر نوع هزینه و تعهدی را نسبت به نیروهای انسانی و سیاست و اجتماع منتفی کرده‌اند. آنها دولت‌های ملی و سیاست را خوار کرده‌اند و غلبه کامل اقتصاد و بخش برگزیده جهانی که در این بخش‌ها هستند، مشهود است.

مرگ سیاست، حادثه و شدیدتر شده است، به این معنی که سیاست کاری نمی‌تواند انجام دهد، چون اهرم‌های اصلی در دستش نیست. کاهش قدرت دولت ملی در دو جهت است: جهت داخلی و جهت خارجی. از کشورهای غربی به این توجه دارند که بازار آزاد در حال تبدیل شدن به تعیین کننده سیاست‌های فرهنگی و اجتماعی است. قبلاً ابعاد سیاسی‌ای وجود داشت که آن را کنترل می‌کرد ولی الان اقتصاد و حاشیه سود است که تعیین کننده است. در کشورهای غربی مسأله بیشتر بین بخش داخلی خود آنها مطرح است ولی در مورد

کشورهایی مانند ایران، تعاملات با دنیا بیشتر مطرح است تا بخش‌های داخلی کشور.

در ایران به عنوان مثال رشد ملی با مشکل مواجه می‌شود ولی در آنجا رشد ملی با مشکل مواجه نمی‌شود. کاهش تعرفه‌ها در ایران و باز کردن بازارها و ایجاد امکان برگشت سود، نقل و انتقال سرمایه و نظایر اینها ... از نظر ما تضعیف ما محسوب می‌شود، هر چند که به قلمرو فرهنگ هم نرفته باشد. استوارت هال معتقد است که در قلمرو فرهنگ، زبانی در حال غلبه پیدا کردن بر همه زبان‌هاست. تعبیر او این است: **Globalization always speak english**. نفوذ زبان انگلیسی را در بسیاری از کارهای تلویزیونی خودمان هم مشهود است در حالی که ۵۰ تا ۷۰ درصد مردم جامعه آن را نمی‌فهمند.

در حوزه فرهنگ یک دست شدن مطرح است ولی اینکه چه مقدار وجود دارد یا ندارد، بحث دیگری است ولی از تبعات تجدد این است که همه ساختارهای ملی را دچار مسأله می‌کند که یکی از آنها در حوزه فرهنگ است و فرهنگ‌ها منشأ یکدستی و یکنواختی جهان می‌شوند. یونسکو و سازمان‌های مشابه که چپ هستند معمولاً این قضیه را نقد می‌کنند. موافقان جهانی شدن معمولاً به این مورد استدلال می‌کنند که سرمایه‌داری علی‌رغم برخی بدیهایی که دارد، ثروت را زیاد می‌کند. امکانات و تجارت خیلی از کشورها بهتر شده است و فرصتی برای توسعه این کشورها به وجود آمده است.

سطح دیگری از پیوند با اقتصادهای جدید به وجود آمده است. مثلاً در گذشته صنعت سنگین را به کشورهای دیگر نمی‌دادند ولی الان این کار انجام می‌شود. از طرف دیگر تقسیم کار جدیدی به وجود آمده است و تکنولوژی برتر دست خودشان است و تکنولوژی‌های دیگر را که مسأله‌ساز بوده و باعث تخریب محیط زیست است به دیگر کشورها می‌دهند. البته آنها معتقدند که این تفاوت، امتیاز آن محسوب می‌شود، مانند امتیاز استعمار بر لشکرکشی ولی این کار بحران‌ها را عمیق‌تر می‌کند. کاری که الان انجام گرفته، آخرین ظرفیت‌های موجود جهان را بر می‌گرداند. اگر برگشت سود و سرمایه را در سیستم وضع توسعه و امپریالیسم ببینید، مشخص است که این برگشت‌ها هم کیفی‌تر و ماهوی‌تر شده و هم میزان آن بیشتر شده است. به همین دلیل در اقتصاد جهانی ۱۰ تا ۱۵ درصد از آن بهره می‌برند و به شدت وضعیت خوبی پیدا کرده‌اند.

الان کل جهان به سمتی حرکت می‌کند که قرار بود فقط خود سرمایه‌داری برود. از دهه هفتاد، پیش‌بینی بحران بزرگ سال ۱۹۹۰ شده بود که مطابق این پیش‌بینی، دیگر سیستم کشتش لازم را نداشت. حتی الان هم گفته می‌شود که عمده اقتصاد جهان، رشد بادکنکی دارد و مسأله فروپاشی بازارهای بورس همین است که چنین

تورمی را ایجاد کرده است و به اقتصاد حالتی قمارگونه داده است هرچند قمار از دهه ۸۰ به بعد، جایگاه مهمی در اقتصادهای تاجریسم و ریگانیسم پیدا کرد. یعنی بخشی از سیاست اقتصادی تاجر و ریگان توسعه این امر بود و جای دیگری وجود نداشت که پول سرمایه‌گذاری شود و حاشیه سودی وجود داشته باشد و در آن مقطع که هنوز جهانی شدن به این شکل به وجود نیامده بود، یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصاد مورد نظر بود.

ظرفیت‌های جهان محدود است و در واقع تمام شده است، کسانی مانند هیرشمن، برژنیکسی، بل، هانتینگتون و جریان محافظه‌کاری این بحث را مطرح کرده‌اند که جهان دیگر ظرفیت توسعه سرمایه‌داری را ندارد و اولویت‌ها بایستی تغییر کند و به چیزهای دیگری منتقل شود. توسعه دیگر نباید به عنوان یک هدف تلقی شود، چون ظرفیت آن وجود ندارد.

در این وضعیت اگر ما هم به این جریان بپیوندیم، جزء همین ساختار خواهیم شد، هرچند جزئی از این ساختار بوده‌ایم ولی اساسی‌تر جزء آن خواهیم شد. یعنی اگر مقداری از بحران ۱۹۳۰ به ما منتقل شد، الان اگر جهان بخوابد، همه جهان و هرکسی که بیشتر متصل شد، بیشتر آسیب خواهد دید.

باید این مفهوم را دور انداخت، بعد به طور موردی بررسی کرد که فلان شرکت می‌خواهد به ایران بیاید، چه امتیازاتی می‌خواهد؟ ما چه امتیازاتی از آن می‌توانیم بدست بیاوریم؟ و به برخی حیطه‌ها به طور مطلق نباید وارد شویم. اگر اقتضاء جهانی شدن این است که آزادسازی انجام شود، چرا غرب اجازه مهاجرت نیروی کار و آزادسازی نیروی کار را نمی‌دهند؟ این یعنی ایستادن در مقابل جهانی شدن. خلاصه در مورد وضعیت ما، من معتقدم که باید موردی نگاه کرد و من سیاستی کلی را پیشنهاد نمی‌دهم.

**دکتر زاهد:** همانطور که گفته شد تمدن غرب که تمدن غالب امروز است، بنای خود را بر اساس سلطه بنا نهاده است. این سلطه‌گری که امروز می‌خواهد در سطح توده‌ها خود را تحکیم کند با چالش‌هایی مواجه شده است. نگاهی به روند جنبش‌های اجتماعی در جهان این چالش‌ها و یا به عبارتی مخالفان آگاه و یا ناخودآگاه روند جهانی شدن سلطه‌ی غرب را معرفی می‌کند. اولین جنبش‌های اجتماعی صورت گرفته در مقابل سلطه‌ی غرب جنبش‌های ضد استعماری است. از حرکت گاندی در هند گرفته تا جنبش تنباکو در ایران و دیگر نهضت‌های ضد استعماری در آفریقا و آمریکای جنوبی همه جنبه‌ی سیاسی داشتند. با تغییر تاکتیک سیاسی غرب در مقابل این حرکت‌ها که جایگزینی حاکمان دست‌نشانده به جای حضور مستقیم بود، آرامش نسبی برقرار شد. دومین موج جنبش‌های اجتماعی در مقابل سلطه‌گری‌های غرب جنبش‌های کارگری است. این فشار هم با اصلاحات اقتصادی و افزایش رفاه کارگران خنثی شد. بعد از آن جنبش‌های مدنی شکل گرفت که

آغازگران آن جنبش‌های دانشجویی و بعد جنبش زنان و نیز دیگر جنبش‌ها مانند جنبش محیط زیست و غیره بود. با تقویت جامعه‌ی مدنی در غرب این جنبش‌ها در داخل خاک خود آنان مهار شد و برنامه‌ی توسعه سیاسی در کشورهای جهان سوم وظیفه مقابله با این حرکتها را در آن نقاط به عهده گرفت. خارج شدن ایران از کنترل این برنامه هشدار بزرگی بود که آنان را به فکر تنظیم برنامه‌ی جدیدی تحت عنوان جهانی شدن انداخت که در این مرحله عموماً گرایش به جهانی شدن فرهنگی داشت. این برنامه در ایران به خصوص توسط رهبری تعبیر به تهاجم فرهنگی شد. اما به هر صورت توده‌های مسلمان، حتی آنان که ساکن سرزمین‌های غرب نیز بودند به آگاهی اسلامی رسیده و نقطه‌ی مقابل آنان قرار گرفتند.

امروزه در روند جنبش‌های اجتماعی قرار گرفته در مقابل غرب، عمده‌ترین حرکت بعد از حرکت‌های اسلامی، جنبش عدالت‌خواهی است. این جنبش‌ها که در مقایسه با نهضت‌های اسلامی، مطلوب نظام‌های غربی تلقی می‌شوند، وسیله‌ای برای رسیدن به تعادل در نظام سازی تمدن غرب تلقی می‌شوند و به عنوان ابزاری در راستای آسیب شناسی برنامه‌ی وسیع جهانی شدن یا جهانی سازی این تمدن به کار می‌روند. هر چند خود جریانی مجزا می‌باشند و در تئوری در مقابل جهانی سازی نظام سلطه قرار دارند.

به نظر این جانب جنبش عدالت‌خواهی اسلامی که در واقع پیگیر نهضت جهانی اسلامی است امروز به عنوان اصلی‌ترین مخالف برنامه‌ی جهانی شدن یا جهانی سازی تمدن غرب ظهور نموده و با ترویج فرهنگ عدالت‌خواهی در جهان در مقابل فرهنگ سلطه قرار گرفته است. این روند از کنترل برنامه‌ریزان نظام‌های غربی خارج شده و حرکت‌های نظامی‌گری آمریکا و اسرائیل را با شکست مواجه نموده است. عدالت‌خواهی ارزشی فطری و مطابق با طبیعت عالم است. امکان جهانی شدن آن به مراتب بیش از ارزشهای منبعث از فرهنگ سلطه می‌باشد. از اینرو به نظر می‌رسد جهان به سمت عدالت‌خواهی میل نموده و این روند، روند جهانی شدن قرن بیست و یکم خواهد بود. به عبارت دیگر چالش اصلی جهان در قرن بیست و یکم چالش میان جهانی شدن مبتنی بر فرهنگ سلطه و جهانی شدن مبتنی بر فرهنگ عدالت خواهد بود.

**مهندس نبوی:** فردی بنام آپادورای است که هندی بوده و نوشته‌هایش در مورد جهانی شدن مورد توجه قرار گرفته است. ادعایی که از جهانی شدن می‌شد، بیان می‌شد که به سمت نوعی یکپارچگی در حال حرکت هستیم. یعنی پایان تاریخ و گسترش دموکراسی لیبرال که ابزارهای آن هم فراهم آمده است و چه بخواهیم یا نخواهیم، به قول آنتونی گیدنز توسعه غربی، مقاومت ناپذیر است. اگر به سمت یکپارچگی جهان که نتیجه مدرنیته است،

در حال حرکت باشیم این بدین معنا است که فرهنگ لیبرال دارد جهانی می‌شود آن هم با ابزارهایی که از نظر تکنولوژیک و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی دارد. آپادورای تحت عنوان چشم‌اندازها، صحبت از گسست و تفاوت می‌کند و توضیحات مناسبی دارد. مثلاً بحث **چشم‌اندازهای قومی** را مطرح می‌کند؛ یکی از مسائلی که تاکنون هم در صحبت‌ها مطرح نشده. بحث قومیت‌ها ابزاری شده است برای فشار. هر جا قومیت‌هایی حضور دارند، آن قدر بر روی حقوق قومیت‌ها تأکید می‌کنند و با کمک سازمان‌های فراملی دولت - ملت‌ها را به چالش می‌کشاند. این مسأله را در ایران هم داریم. ولی خود این کار در حال ایجاد گسست است. ناسیونالیسم افراطی بعد از فروپاشی شوروی مطرح شد، ولی در آن به مشکل خوردند، در فرانسه هم همین‌طور که هم مشکل مهاجران را دارند و هم مشکلات قومیتی.

آپادورای در مورد **چشم‌انداز تکنولوژی** هم توضیح می‌دهد که این شرکت‌های فراملی هستند که بسیار سود کرده‌اند. یعنی تکنولوژی و اطلاعات، بیشتر از همه در اختیار این شرکت‌ها قرار گرفته است. هرچند آگاهی بالا رفته و ارتباطات توسعه یافته ولی چه کسی قدرتمندتر شده و سود بیشتر برده است؟ این تکنولوژی عمدتاً در خدمت شرکت‌های چند ملیتی است.

آپادورای سپس به **چشم‌اندازهای مالی** اشاره می‌کند. او اصولاً بازار آزاد جهانی را زائیده توسعه تکنولوژی یا سرمایه‌داری توسعه‌گرا نمی‌داند، بلکه معتقد است بازار آزاد جهانی نتیجه یک طرح سیاسی نئولیبرال است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم ابزار همین سلطه بازار آزاد جهانی هستند و دولت - ملت‌ها را شدیداً تحت محدودیت قرار داده‌اند. نهایتاً چشم‌انداز مالی جهانی شدن به توسعه فقر و غنا و عمیق‌تر شدن شکاف بین آن دو منجر شده است. همانطور که قبلاً هم اشاره شد رامونه سردبیر لوموند دیپلماتیک هم اشاره به افزایش چنین فاصله‌ای بین فقیر و غنی حتی در اروپا کرده است که آثار آن در فرانسه ظاهر شد.

**چشم‌انداز رسانه‌ای** مورد نظر او بدین صورت است که باید بررسی کرد این امر چه کسانی را قدرتمند می‌کند و چه کسانی را بی‌قدرت؟ او معتقد است مالکان گول‌های رسانه‌ای استفاده بیشتری از آن می‌برند. مثال مورد نظرش هم جنگ خلیج فارس است که C.N.N ابتکار عمل را در آن به دست گرفته و سیطره آمریکا را در فضای خبری جهان در آن حادثه به دست آورد و البته حالت گسست دارد، نه یکپارچگی.

آپادورای در **چشم‌انداز ایدئولوژیک** هم این گسست را بدین صورت نشان می‌دهد که هرچند دموکراسی تبدیل به یک مفهوم کلیدی شده است، ولی هرکس تحلیل مورد نظر خودش را از دموکراسی ارائه می‌دهد

اختلاف زیادی در معنای آن وجود دارد و البته هیچکس هم مخالف آن نیست. مثلاً تلقی ما از دموکراسی، مردم‌سالاری دینی است و ...

این ۵ گسست را آپادورای ترسیم می‌کند که هم ابعاد تهدید دارد و هم فرصت. بستگی به این دارد که هسته سخت فرهنگی هر کشوری چه مقدار مقاومت داشته باشد. مثلاً فرانسوی‌ها رسماً در مقابل ماهواره‌ها و فیلم‌های آمریکایی ممنوعیت‌هایی را ایجاد کردند. این گسست‌ها نشان می‌دهد که یکپارچگی نبوده و رسیدن به پایان تاریخ و جهانی شدن دموکراسی لیبرال واقعیت ندارد.

بحث بازارهای مالی را که آقای دکتر کچویان مطرح می‌کردند، من بیشتر توضیح بدهم. از این بازارهای مالی که جهانی شده است، توسعه و عمرانی به دست نمی‌آید، یعنی بورس بازی است و پول را جابجا کرده و سودهای کلان می‌برند. در این شرایط اصلاً پروژه‌های طراحی نمی‌شود و کارخانه‌ای ساخته نمی‌شود. بلکه آنها طی یک قماربازی پول را روی پول گذاشته و سرمایه‌ها را با قمار می‌برند. اگر در گذشته، صحبتی هم از توسعه بود، الان دیگر زمان آن گذشته است. زمانی والراشتاین می‌گفت کشورهای مرکز و پیرامون و نیمه پیرامون وجود دارد ولی الان بازارهای مالی مطرح است که در آن چیزی از توسعه عاید کسی نمی‌شود.

**حجت‌الاسلام دکتر علی اکبری:** مسیر بحث نسبتاً خوب طی شد و در عین حال که دستاوردهای خوبی در مباحث وجود داشت و به یک ذهنیت و دیدگاه روشن، شفاف و منطقی و معقولی در باب جهانی شدن می‌رسیم، غلبه جنبه‌های، اقتصادی جهانی شدن بر بحث مشاهده می‌شود و مقدار دیگری غفلت از موضوع خودمان در مورد ایران و شرایط کنونی جهانی شدن برای ما جای بحث بیشتری داشت.

نکته دیگر اینکه بررسی پیامدهای مثبت یا منفی جهانی شدن و ریشه‌ها و بسترهای شکل‌گیری جهانی شدن و ادله موافقان و مخالفان جهانی شدن، لوازم و الزاماتی دارد که در کلام آقای دکتر کچویان هم مورد اشاره بود. اگر تعریف واحدی از جهانی شدن را مبنی و محور و میزان قرار ندهیم، هرگونه دفاع و هجومه یا دفاع قابل مناقشه است. لذا حتماً بایستی تعریف خود را از جهانی شدن داشته باشیم. به علاوه نباید با پرداختن به جزئیات، از جریان فکری مخفی در پشت جهانی شدن و موجی که ممکن است بسیاری از بنیان‌های ما را زیر و رو کند، غافل شویم. به نظرم جهانی شدن در ابتدا نوعی هیاهو و سر و صدا و ملهم از سیاست راه بیانداز، جایانداز بود که حرفی و نظمی را در خلأ قدرت شرق مطرح کنند که به دلیل نوعی بیداری و هوشیاری که در مجموع بشریت وجود داشت، نتوانستند با آن شتاب و سرعتی که هدف‌گیری کرده بودند، به اهداف خود برسند. کما اینکه

الزام دیگر توجه به عرصه‌های مختلف این باب است. اقتصاد یک حیطة و عرصه است، امنیت، روابط بین‌الملل، فرهنگ، سیاست و ... عرصه‌های دیگری هستند که باید به آنها هم توجه لازم را داشت. کسانی هم که به موضوع جهانی شدن پرداخته‌اند، نوعاً انفعالی و ناشی از دغدغه‌ها و نگرانی‌ها بوده و عکس‌العمل‌هایی محسوب می‌شود. کم‌ترند کسانی که فارغ از این دغدغه‌ها، در مورد روال طبیعی جریان زندگی بشر در کره خاکی به بحث و نظریه‌پردازی پرداخته باشند.

در جریان تحولات تاریخی کلی و روند تکاملی بشر، شاید برخی از این حرف‌ها قابل توجیه نبوده و نگاه کامل‌تری نبخشند. نکته دیگر اینکه اگر هم قسم بخورند که در ورای جهانی شدن هیچ فکری و دیدگاه و جهان فکری‌ای وجود ندارد، نمی‌توان پذیرفت. جهانی شدن را با هر تفسیری که در نظر بگیریم، بالاخره حاکمیت یک عقیده و نگاه و تفکر و فکر فلسفی وجود دارد چه رسد به انگیزه‌های سیاسی و حتی عقیدتی. بحث‌های جدی در این مورد وجود دارد، صهیونیست‌های مسیحی و مباحثی از این دست، نمونه‌هایی قابل توجه‌اند.

به نظرم جهانی شدن اقتصادی فرع جهانی شدن فکری است. قبل از اینکه عرصه‌های اقتصادی آماده جهانی شدن باشد، فکر بشر آماده چنین کاری بود. در دهه‌های گذشته اگر تفکر مصلحان و بیدارگران را ببینیم، در می‌یابیم که نگاهشان جهانی شده بود. بنابراین جهانی شدن فکر و اندیشه تقدم ذاتی دارد. به همین استناد جهانی شدن دین هم تقدم دارد و در این مورد تعبیر جهانی بودن مناسب‌تر است. با توجه به این نکته تا زمانی که آئینی منطبق بر فطرت انسان‌ها که از طرف نوع انسان‌ها پذیرفته شده باشد، جهانی نشود، شکل‌گیری واقعی جهانی شدن در هر عرصه‌ای، قابلیت دوام نداشته و یا تکمیل و تقسیم نخواهد شد و به طور کامل شکل نخواهد گرفت. با جهانی شدن دین (دین به معنای همه فطریات معقول و منطقی مورد نیاز بشر) مقدم است و به نظر می‌رسد که ما بایستی دنبال جهانی شدن دین باشیم که اتفاقاً به استناد دلایلی که عرض می‌شود جزء استراتژی‌های اسلام است. یعنی اولاً اصل در نگاه دین، جهانی بودن است. این خط‌کشی‌ها و تفرقه‌ها و حتی مواردی که به صورت جعل تکوینی مطرح است، حقایق و اصالتی که بتواند پیوند ابناء بشر را از هم باز کند، ندارد. نگاه فلسفی هم چنین اقتضائی دارد. در خط‌کشی‌های سیاسی براساس تحلیل‌هایی است که برای نظامات انسانی طرح شده است ولی تعاملات انسانی همیشه بوده است.

گاهی بستر آن فراهم بوده است و گاهی خیر، در هر دوره‌ای، هر زمان که فضا ایجاد می‌کرده است، اختلاط اقوام خودش را نشان داده است و جالب است که از آیه کان الناس امة واحدة می‌توان جهانی بودن مقدمی را استنباط کرد که روزی بشر امت واحده بوده است. بعدها کم‌کم اختلافات، او را از این حالت امت واحده و

انسجام جدا کرد. این حالت تفرقه عرضی است و اصالت ندارد. در آفرینش کره خاکی هم، پروردگار آن را برای یک مجموعه انسان گویا خلق کرده است. خلق لکم ما فی الارض جمعاً. هیچ‌جا خطابات به گروه خاصی نیست. به نظر می‌رسد که خطابات قرآن که با عبارتهایی مانند یا ایها الناس، یا ایها الذین امنوا، یا اهل الکتاب و ... است، هیچ گروهی را فروگذار نمی‌کند و همه را مورد خطاب قرار می‌دهد. آیه ليقوم الناس بالقسط هم اشاره به همه مردم برای برپایی عدالت دارد. علت اینکه قسط فقط در زمان حضرت حجت (عج) برقرار می‌شود این است که در آن زمان است که همه مردم برای برپایی قسط می‌آیند.

در مورد انقلاب هم که بررسی می‌کنیم، حضرت امام (ره) آن را با دیدی جهانی مطرح می‌کنند، اتفاقاً رمز جاودانگی انقلاب هم همین است. هر انقلابی که اهداف کوتاه و واسطی را مدنظر داشته باشد محکوم به فنا است. انبیاء، عرفا و فلاسفه نگاهشان به دنیا مانند اقتصاددانان به صورت تکه‌ای نبوده است. حتی در ارتکازات انسانی، انسان‌ها و کره خاکی را می‌بینند.

اگر نگاه کافی از هبوط حضرت آدم تا حضرت خاتم (ص) داشته باشیم، این نگاه جهانی بودن و بشریت را باهم دیدن را می‌توان ملاحظه کرد.

استراتژی انتظار، نهضت انتظار، راهی که به آخرالزمان داریم و مهدویت بحث‌های جدی جهانی شدن است. دعاهای ما هم چنین خطی را می‌دهند؛ مثلاً در دعای عهد نگاه ائمه کاملاً جهانی است. تفاوتی که بین ائمه و بعضی‌ها در عربیت بود، و علت اینکه می‌توانستند در غیر غرب پیروانی داشته باشند، در تفاوت نگاه بود. تا مجموعه کره زمین و قابلیت‌های اقتصادی‌اش با مدیریت واحد و با یک نگرش عادلانه به کار نیفتد مشکلات بشر حل نخواهد شد، به نظم می‌رسد و استنباط از مجموعه ظواهر ادله این است که این خط و استراتژی جهانی کردن در دین و به تبع جهانی کردن دین، عرصه‌ها و حیطه‌های دیگر مانند اقتصاد، سیاست، فرهنگ، روابط بین‌الملل، حقوق و ... را در بر می‌گیرد. پس می‌توان نگاه ارزشی به جهانی شدن داشت، البته باید یک دین ابتدا جهانی شود تا بعد دیگر قلمروها جهانی شوند.

**مهندس نبوی:** همانطور که اشاره شد، اعتقاد ما از زمان حضرت ابراهیم (ع) ناظر به جهانی بودن است. واژه **Globality** هم به معنای جهانی بودگی، پیشنهاد مناسبی برای ترجمه لاتین آن است. در این چالش‌ها، اولاً ما تکلیف خودمان را روشن کردیم که جهانی شدن یا جهانی سازی پدیده‌ای است که منجر به گسست‌هایی شده است. ولی آنچه که ما قبول داریم **Globality** یعنی جهانی بودگی است. در بشریت (نه صرفاً مسلمانان) چنین



خودآگاهی‌ای در حال ایجاد شدن است. رابرتسون هم به آن اشاره دارد که جهان را به مثابه کل نگاه می‌کند. در عبارت پردازی‌های موجود، متن زیبایی در ماکروسافت دیدم که رشد ارتباطات بین مردم در سطح سیاره، به عنوان یک مجموعه، مردم از نظر توانایی‌های فیزیکی، قانونی، فرهنگی روان‌شناختی بهتر می‌توانند با یکدیگر در یک جهان ارتباط برقرار کنند. (یعنی خود را در یک سیاره در نظر بگیرند نه یک مرز جغرافیایی). تجربه آگاهی جهانی مردم در حدی است که قلمرو زندگی‌ها در سطح سیاره در حال تعریف شدن است نه در قلمرو مرزهای دولت - ملت، در جهانی شدن به مثابه یک کل، تبدیل به یک فضای اجتماعی واحد می‌شود. این بحث‌ها هم نزدیک به بحث‌های Globality است. جهانی بودگی واقعی است که احساس می‌شود در وراء اینها بشر به عنوان یک کل در حال نزدیک شدن به آن است.

**دکتر کچویان:** البته این جا تذکراتی لازم است، یعنی دو اشکال وجود دارد: یک اشکال مربوط به شناخت تجدد و مکانیسم‌های بسط و توسعه‌اش و یک اشکال روش‌شناختی که نسبت بین ساختارهای بخش‌های مختلف حیات اجتماعی، بین ساختارها و مقولات فرهنگی است که الزاماً باید یک دین جهانی شود تا ساختارهای اقتصادی و ... وحدت پیدا کنند، این بیان به لحاظ روش‌شناختی محل بحث است. توسعه و تجدد هم هیچگاه اینطور نبوده است که از راه توسعه و بسط «فکر» صورت گرفته باشد. قبلاً هم بحث شد که تجدد غرب از طریق به هم ریختن ساختارهای عینی و مادی تاکنون توسعه یافته است، نه از طریق فکر و اندیشه. کسانی که در بحث‌های تجویزی جهانی شدن نظر می‌دهند، این بحث را مطرح کرده‌اند که: «اشکال و ایراد جهانی شدن، فقدان یک فرهنگ واحد است»، ولی اصل بحث سر جای خودش است. کسانی هم که حقوق بشر را هم به عنوان فرهنگ عمومی بشر مطرح می‌کنند، گفته‌اند که حقوق بشر ظرفیت لازم را برای هم بسته کردن فرهنگ ندارد.

با تشکر از اساتید ارجمند و بحث‌های مایه‌ور و ارزنده‌ای که مطرح

فرمودید. و به امید دیداری دیگر

پانوشت‌ها:

۱ - Globalization Syndrome.

۲ - آل عمران / ۸۱

۳ - ابراهیم / ۵۲

۴ - اعراف / ۱۵۸

۵ - انبیاء / ۱۰۷

۶ - مائده / ۱۹

۷ - صف / ۷

۸ - جوزف نای، استاد سابق مدرسه دولتی جان اف کندی در دانشگاه هاروارد از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴ میلادی بود. او در سال ۱۹۶۴ به عنوان مدیر مرکز روابط بین‌الملل به دانشگاه هاروارد پیوست. وی رییس گروه شورای امنیت ملی امریکا در مورد عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای نیز شد. از سال ۱۱۹۳ تا ۱۹۹۴ رییس شورای اطلاعات عمومی امریکا شد که هماهنگی اطلاعاتی را برای رییس جمهور امریکا بر عهده داشت. در ۱۹۹۵-۱۹۹۴ به عنوان معاون وزیر دفاع در امور امنیت بین‌الملل منصوب شد. او درجه لیسانس خود را از دانشگاه پرینستون گرفت، سپس در دانشگاه آکسفورد به تحصیل پرداخت و نهایتاً Phd خود را در علوم سیاسی از دانشگاه هاروارد گرفت.